تذکراین کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکة الامامین الحسنین عليهما‌السلام بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایپی احتمالی، روی این کتاب انجام گردیده است

 نيش و نوش

 (نقش زبان در نيك بختى و بدبختى انسان )

نويسنده : شكيبا سادات جوهرى

# ديباچه

 زبان به اين دليل كه اصلى ترين وسيله ارتباط انسان ها با يك ديگر به شمار مى آيد، اهميت و ارزش بسيارى دارد. زبان به همان ميزان كه مى تواند در خدمت كمال و سعادت انسان باشد، در صورت كنترل نشدن ، دين و دنياى او را تباه مى كند. يكى از جلوهاى زبان زيبا سخن گفتن است . زيبا سخن گفتن در ميان همه زيبايى هاى جهان ، جايگاهى ويژه دارند؛ زيرا هم نظم ظاهرى واژه ها و تركيب آنها مى تواند زيبا باشد و هم ديگر زيبايى ها به وسيله آن بيان مى شود. قرآن كريم و سخنان معصومان عليه‌السلام، نمونه هاى والايى از سخن زيبا هستند. سخن زيبا، سخنى است كه افزون بر زيبايى ظاهرى ، بر خواسته از انديشه و همراه با ادب اسلامى باشد.

كلام هميشه ماناى امام زين العابدين عليه‌السلام مى تواند الگوى مناسبى براى زيباگويى باشد. ايشان حقوق زبان را چنين بر مى شمارد:

فا كرامه عن الخنى و تعويده على الخير و حمله على الاءدب و اجمامه الا لموضع الحاجه و المنفعه للدين و الدنيا و اعفاوه عن الفضول الشنعه القليله الفائده التى لا يومن ضررها مع قله عائدتها. و يعد شاهد العقل و الدليل عليه و تزين العاقل بعقله و حسن سيرته فى لسانه و لاقوه الا بالله العلى لعظيم؛(١)اكرام كردن زبان [دور نگه داشتن آن ] از سخنان ناروا و زشت ؛ عادت دادن آن به خوبى ها؛ راهنمايى آن در مسير ادب ؛ بستن زبان مگر هنگام نياز و منافع دين دنيا؛ دور كردن و حفظ زبان از سخنان بسيار، پست و كم فايده كه انسان از زيان هاى آن در امان نيست .

زبان ، شاهد و راهنماى عقل است و زيباى انسان عاقل ، به عقل اوست . زيبايى باطن و درون انسان در زبان او قرار دارد و هيچ قدرتى جز تكيه بر خداوند برتر و بزرگ نيست .

براى اداى حقوق زبان ، بايد اين نعمت بزرگ را در راهى كه آفريدگار پسنديده است ، به كار گرفت و البته پاسداشت زبان ، در گرو حفظ آن از واژگان نامناسب است . از اين رو، پيش از هر سخن ، بايد درباره سود و زيان آن انديشيد. سپس دريچه دهان را به سوى واژگان گشود كه عزت و آبروى ظاهر و باطن آدمى در گرو آن است . كنترل زبان ، قدرت و توفيق الهى مى خواهد و بايد از خداوند بخواهيم به ما توفيق بهره بردارى پسنديده از اين نعمت بزرگ را عنايت كند.

اين پاسداشت و شكر نعمت ، در رسانه ملى كه زبان ، كاركرد بيشترى در آن دارد، پر رنگ تر مى نمايد؛ چون گفت و گوهاى پخش شده از آن ، مى تواند سرچشمه آموزش درست يا نادرست شود. از اين رو برنامه ريزان و برنامه سازان بايد نهايت دقت و وسواس را در آن نشان دهند. تا منشاء اثر سازنده در فرهنگ اسلامى گردند.

در راستاى برجسته سازى.(نيش و نوش هاى زبان.)، پژوهشگر ارجمند، خانم(.شكيبا سادات جوهرى).كوشيده است رهنمودهاى لازم را از آيات قرآنى و آموزه هاى روايى جست وجو كند. با سپاس از تلاش بى شايبه ايشان ، اميد كه به بهترين شكل ممكن از يافته هاى پژوهشى اين كتاب استفاده شود.

انه ولى التوفيق

اداره كل پژوهش

مركز پژوهش هاى اسلامى صدا و سيما

# پيش گفتار

 اللهم ... و لا لسنتنا عن الخوض فى الباطل من غير ما آفه مخرسا؛(٢)

بار پروردگارا! زبان ما را از فرو رفتن در نادرستى بازدار.

زبان ، اساسى ترين عضو وجود آدمى است . جايگاه والاى زبان در عزت آفرينى و نيز در سقوط انسان ها، بر كسى پوشيده نيست . در طول تاريخ ، زبان ، مؤ ثرترين و آسان ترين ابزار براى ارتباط، ترجمه و بيان احساس هاى درونى ، آموزشى ميراث فكرى بشر و انتقال فرهنگ و تجربه ها از يك نسل به نسل ديگر بوده است . زبان ، وسيله است و بديهى است كاربرد هر وسيله و كارآيى آن ، به نوع استفاده از آن بستگى دارد. زبان مى تواند چون شمشير برنده اى عمل كند و سر گوينده اش را بر باد دهد يا نابينايى را از افتادن در چاه رهايى بخشد. امام على عليه‌السلام مى فرمايد:كم من انسان اءهلكه لسان ؛(٣)

چه بسيار انسانى كه زبان ، او را نابود ساخت .

زبان را مى توان سخن گو و نماينده ديگر اعضاى بدن آدمى دانست كه مى تواند آسايش و راحتى آنها را فراهم كند يا درد سر ساز باشد، چنان كه امام صادق عليه‌السلام مى فرمايد:

ما من يوم الا و كل عضو من اءعضاء الجسد يكفر اللسان يقول : نشد تك الله اءن نعذب فيك(٤)

روزى نيست ، مگر اين كه هر يك از اعضاى بدن در برابر زبان فروتنى مى كنند و مى گويند: تو را به خدا سوگند مى دهيم كه مبادا به خاطر تو ما عذاب ببينيم .

اى زبان ! تو بس زيانى مر مرا چون توى گويا، چه گويم من تو را اى زبان !هم آتش و هم خرمنى چند اين آتش در اين خرمن زنى در نهان ، جان از تو افغان مى كند گرچه هر چه گويى اش آن مى كند اى زبان ! هم گنج بى پايان تويى اى زبان ! هم رنج بى درمان تويى(٥) شايسته است اين شمشير دودم را همواره زير نظر داشت تا از آثار زيان بار آن در امان باشيم . اميرمؤمنان على عليه‌السلام سفارش مى كند:و ليخزن الرجل لسانه فان هذا اللسان جموع بصاحبه(٦)مرد بايد از زبانش مراقبت كند؛ چون در برابر صاحبش سركش است .

بنابر اين روايت ، زبان عضوى سركش است كه اگر صاحبش ، آن را به خود واگذارد، نه تنها به ديگران زيان مى رساند، بلكه خود او را نيز زخمى مى كند. زبان هم گل دارد هم خار؛ هم اصلاح مى كند هم خراب ؛ هم راست مى گويد هم دروغ . دمى خدايى است و لحظه اى ديگر شيطانى ؛ البته اگر لجام آن را رها سازيم . حضرت على عليه‌السلام مى فرمايد:والله ما اءرى عبدا يتقى تقوى تنفعه حتى يخزن لسانه(٧)؛ به خدا سوگند بنده پرهيزكارى را نمى بينم كه تقوايش به او سود رساند، مگر اين كه زبانش ‍ را نگه دارد.

از سوى ديگر، زبان ، ترجمان قلب آدمى است و آنچه در وجود اوست ، بر زبانش ظاهر مى شود. به تعبير ديگر، زبان ، آيينه تمام نماى وجود آدمى است ؛ اگر جز ناپاكى و ناگفتنى از زبان جارى نمى شود، نشانه سنگ دلى و كدورت قلب است . امام على عليه‌السلام در اين باره مى فرمايد:لايستقيم ايمان عبد حتى يستقيم قلبه و لا يستقيم قلبه حتى يستقيم لسانه(٨)؛ ايمان بنده اى پايدار نمى شود، مگر اين كه قلب او استوار گردد و قلبش درست نمى گردد تا اين كه زبانش استوار و درست شود.

زبان با وجود كوچكى ، مسئوليت سنگينى براى انسان ايجاد مى كند، زيرا وظيفه بزرگى به عهده آن گذاشته شده است و چه وظيفه اى بزرگ تر و سنگين تر از اين كه كفر و ايمان تنها با زبان آشكار مى شود. زبان با گفتن شهادتين ، بزرگ ترين جزء از اجزاى ايمان را به جا مى آورد و با انكار آن ، آدمى را در شمار كافران جاى مى دهد.

امام سجاد عليه‌السلام مى فرمايد:

زبان انسان هر روز صبح بر تمام اعضا و اندام هاى بدن وارد مى شود و از آنها احوال پرسى مى كند كه چگونه صبح كرديد؟ همه پاسخ مى دهند: به خير و خوبى ، به شرطى كه تو ما را به حال خود واگذارى . هم چنين مى گويند: از خدا درباره ما بترس و او را در حالى كه سرزنش مى كنند، سوگند مى دهند و مى گويند: ما به واسطه تو به ثواب و عقاب مى رسيم ؛ يعنى اگر تو (زبان ) مرتكب گناه نشوى ، ما پاداش خود را مى گيريم ، ولى اگر تو مرتكب گناه شوى ، ما نيز به واسطه تو در عذاب خواهيم بود(٩).

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلمنيز مى فرمايد:

خداوند، زبان را به نوعى عذاب گرفتار مى كند كه هيچ يك از اعضاى را آن چنان عذاب نمى كند. پس زبان مى گويد: پروردگارا! تو مرا به عذابى مبتلا ساختى كه هيچ چيز به عذاب نكردى . در اين حال به زبان گفته مى شود: از تو كلمه اى خارج شد و به شرق و غرب جهان رسيد و به واسطه همان يك كلمه ، خون بى گناهى ريخته شد و مال محترمى از بين رفت و به حريم ديگران تجاوز شد. قسم به عزت و جلالم كه تو را به عذاب دردناك و شديدى عذاب مى كنم كه تا كنون هيچ يك از اعضا و جوارح را آن گونه عذاب نكرده باشم(١٠).

زبان ، سرچشمه گناهان فراوانى است . اين هشت پاى دهشتناك ، با پايى ، غيبت و با پاى ديگر، سخن چينى مى كند. با يكى تهمت و افترا مى زند و با پاى ديگرش تجسس و عيب جويى مى كند. با آن يكى فحش و ناسزا مى دهد و با پاى ديگرش نيز مشغول توهين و تحقير و تمسخر مى شود. دروغ ، دغل بازى ، حقه بازى و سرزنش نيز از پاهاى ديگرش پديد مى آيد و اين همه آسيب ، از آتش خانمان سوز زبان بر مى خيزد. هر يك از اعضاى بدن ، اسباب و امكاناتى مى خواهند تا به انحراف و كجى كشيده شوند، ولى تنها زبان است كه به راحتى و بدون مقدمات ، راه گناه و خطا مى پويد و مرتكب معصيت مى شود؛ گناهانى كه نه تنها براى افراد، بلكه براى اجتماع نيز زيان آور است . به همين علت ، اسلام با توصيه هاى فراوان ، از پيروانش ‍ خواسته است سخن نا به جا بر زبان جارى نكنند و از هر كلمه و كلامى كه شخصيت ديگران را مى شكند، بپرهيزند كه خود، نوعى ستمگرى است :اللهم اءعنى على صالح النيه و مرضى القول(١١)؛ بار خدايا! مرا به قصد و نيت شايسته و گفتار پسنديده يارى كن .

شخصيت آدمى از صفاتى تشكيل مى شود كه خود آن صفات ديدنى نيست ، ولى اثر آن را در كارهاى انسان مى توان ديد. اين صفات دو گونه اند: برخى از آنها به آفريننده جهان مربوط است كه آموختنى و در اختيار انسان نيست ، مانند اصل عقل ؛ بخشى ديگر در اختيار انسان است كه مى تواند آنها را در بعد مثبت با كوشش به دست آورد، مانند دانش (فضايل اخلاقى ) و در بعد منفى از خود دور كند، مانند: دروغ (رذايل اخلاقى ). بسيارى از صفات خوب وبد، با سخن گفتن به وجود مى آيد و سكوت ، پرده اى است كه روى آنها مى افتد. پس با سخن گفتن، پرده به يك سو مى رود و عيب و هنر آدمى نمودار مى شود.

پيامبر اعظم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود:الجمال فى اللسان(١٢)؛ زيبايى در زبان (انسان ) است . اين سخن ، در برگيرنده همه زيبايى هايى است كه شخص يا شخصيت انسان را تشكيل مى دهد و نبايد آن را در معنايى محدود زندانى كرد. امام على عليه‌السلام نيز فرمود:تكلموا تعرفوا فان المرء مخبوء تحت لسانه(١٣)سخن بگوييد تا شناخته شويد. همانا مرد، زير زبانش پنهان است .

هم چنين ايشان در كلامى گهربار مى فرمايد:

قلت اءربعا اءنزل الله تصديقى بها فى كتابه . المرء مخبوء تحت لسانه فاذا تكلم ظهر فاءنزل الله تعالى (وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ)(١٤)و(١٥)؛

چهار سخن گفته ام كه خداوند در قرآن تصديقم فرمود: [يكى از آنها اين است كه :] مرد زير زبانش پنهان است و هنگامى كه سخن بگويد، آشكار مى شود. خداوند هم در قرآن فرموده است :(.ايشان را در آهنگ گفتارشان مى شناسى.).

امير مؤمنان على عليه‌السلام در سخنانى ديگر فرمود:اللسان ميزان انسان(١٦)؛ زبان ، ترازوى سنجش انسانيت است . و فرمود:اللسان ترجمان الجنان(١٧)زبان ترجمان راز دل است والانسان لبه لسانه(١٨)حقيقت انسان ، زبان اوست وو عبارتك تنبئى عن معرفتك(١٩)؛ واژه هايى كه مى گويى ، نشان دهنده كمال و معرفتت است واللسان ترجمان العقل(٢٠)؛ زبان ، مترجم انديشه انسان است وفضل الرجل يعرف من قوله(٢١)؛ كمال و رتبه مرد، از گفتارش شناخته مى شود، واللسان معيار اءطاشه الجهل و اءرجحه العقل(٢٢)؛ زبان ، معيار (نمودار هويت انسانى ) است كه نادانى اش ، او را سبك و خردش ، او را سنگين مى كند.

امام صادق عليه‌السلام فرموده است :

الكلام اظهار ما فى قلب المرء من الصفا و الكدر و العلم و الجهل قال امير المؤمنين عليه‌السلام: المرء مخبوء تحت لسانه فزن كلامك و اءعرضه على العقل و المعرفه فان كان لله و فى الله فتكلم به و ان كان غير ذلك فالسكوت خير منه(٢٣)؛

سخن ، آشكار كننده چيزى است كه بر قلب مى گذرد؛ از صفا و تيرگى و دانش و نادانى . امير مؤمنان [على ] عليه‌السلام فرمود: مرد زير زبانش ‍ پنهان است . پس سخنت را وزن كن و آن را به خرد و معرفت عرضه دار. اگر سخت براى خدا و در راه خداست ، بگو و اگر جز اين باشد، خاموشى از سخن گفتن بهتر است .

از روايات به دست مى آيد كه زبان ، پلى است كه از يك سو به باطن انسان و از سوى ديگر به ظاهر او بستگى دارد. اسرار درون انسان ، از آن سوى پل به وسيله زبان به اين سو منتقل مى شود. پس زبان ، آشكار كننده صفات درونى انسان و ترازوى بسيار دقيقى است كه نشان دهنده سبك يا سنگين وزنى آدمى است . مثلا كسى از راه عادى نمى داند شخصى كه در كنارش نشسته ، داناست يا نادان . همين كه سخن گويد، از گفتار شناخته مى شود.

بنابراين ، راستگو از صفاى دل و مردى خود خبر مى دهد و دروغ گو، پستى و تيرگى دل خويش را آشكار مى سازد. نيز تهمت زن ، از نامردى و سخن چين ، از فرومايگى و خوارى خود خبر مى دهد. پس از روشن شدن اين وضعيت ، دروغ گو، سخن چين و غيبت كننده هر چه داد و فرياد كنند كه من غير از باطنم هستم ، داد و فريادشان به گوش اهل دانش نمى رسد و آنها با زبان قال يا حال مى گويند قسمت را باور كنيم يا دم خروس را. با اين بيان ، معلوم شد كه زبان و شخصيت ، رابطه اى مستقيم با هم دارند و بى شخصيتى يا با شخصيتى آدمى ، زير زبانش پنهان است .

# فصل اول : زيبايى هاى زبان نشانه الهى و حق گويى

زبان تفاوت زبان و لهجه ها از نشانه هاى الهى است :

(وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ وَأَلْوَانِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِلْعَالِمِينَ) (٢٤).

از نشانه هاى الهى ، آفرينش آسمان ها و زمين و اختلاف زبان ها و رنگ هاى شماست . به درستى كه در آن ، نشانه هايى براى دانشمندان است .

چه قدر زيباست كه آدمى ، زبان فصيحى براى حق گويى داشته باشد و راه سعادت را به ديگران بنمايد، چنان كه در قرآن كريم مى خوانيم :

(فَإِنَّمَا يَسَّرْنَاهُ بِلِسَانِكَ لِتُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ وَتُنْذِرَ بِهِ قَوْمًا لُدًّا) (٢٥)؛

به درستى كه ما آن (قرآن ) را به زبان تو آسان كرديم تا با آن ، پرهيزكاران را نويد و مردم ستيزه جو را بيم دهى .

چگونگى بهره مندى از اين وسيله عزت آفرين يا ذلت بخش ، به اختيار و اراده آدمى ترسيم مى شود و زبان ، در روز قيامت بر رفتارهاى ناپسند و گناه آلود انسان شهادت مى دهد؛

(يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ) (٢٦)؛

روزى كه زبان ها و دست ها و پاها به آنچه عمل كرده اند، شهادت مى دهند.

بزرگان و اولياى الهى نيز براى بهره گيرى بهينه از زبان ، از خداوند يارى مى طلبيدند. براى نمونه ، حضرت ابراهيم عليه‌السلام مى فرمايد:

(وَاجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ) (٢٧)؛

خدايا! براى من زبان راست گويى در ميان ديگران قرار ده .

زيباگويى زيبايى در همه ابعاد خود از ديدگاه اسلام مطلوب است . خداوند نيز به اين صفت توصيف شده است كه اللهم انى اءسئلك من جمالك باءجمله و كل جمالك جميل(٢٨)؛ خدايا! از زيباترين زيبايى هايت مسئلت دارم و همه زيبايى هاى تو زيباست . جهان هستى هم كه جلوه اى از صفات الهى است ، جميل قلمداد شده است(٢٩). زيبايى هاى جهان آفرينش ، مانند آسمان و ستارگانش ، تركيب چهره انسان ، زيبايى جان داران و منظره هاى طبيعى و نيز زيبايى هايى كه محصول فكر و ذوق بشرى است ، همگى ستايش شده و جملگى به خواست الهى مستند است .

در ميان همه اين زيبايى ها، سخن زيبا جايگاه ويژه اى دارد. شايد يك علتش ‍ اين باشد كه هم خود مى تواند به دليل ويژگى هاى لفظى و ادبى و تركيب واژگان مناسب آنها در جمله ، زيبا باشد و هم ديگر زيبايى هاى جهان با سخن بيان مى شود. پس سخنى كه مى خواهد بيانگر زيبايى ها باشد، اگر خودش نيز زيبا ادا شود، اهميت و ارزش بيشترى مى يابد. خداوند در قرآن كريم براى سخن زيبا و نيكو، ارزش فراوان قائل شده و با بيانى سرشار از عطوفت و صميميت ، از بندگان خود خواسته است سخنشان را به برترين صورت به زبان آورند: (وَقُلْ لِعِبَادِي يَقُولُوا الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ) (٣٠)؛ به بندگانم بگو برترين سخن را بگويند. يعنى سخن پسنديده اى كه موجب خشنودى شنونده شود، همان گونه كه آدمى دوست دارد ديگران با او سخن بگويند.

بديهى است قرآن كريم در اين باره ، گوى سبقت را از همگان ربوده و دانشمندان سخن شناسى را در شرق و غرب جهان ، به شگفتى واداشته است . از گذشته هاى دور، نمونه هايى از سخن زيبا و شيوا در ميان بشر وجود داشته و با گذشت زمان ، بر كم و كيف آنها افزوده شده است ، ولى هيچ يك را يارى عرض اندام در برابر قرآن نيست . پس از قرآن ، سخنان پيشوايان معصوم عليهم‌السلام نيز ويژگى هاى بالا را در افقى محدودتر داراست ؛ يعنى هم خود آن بزرگواران به گونه اى زيبا سخن گفته و هم ديگران را به زيبا گويى فراخوانده اند. نهج البلاغه نمونه روشنى از سخن زيباست . امام على عليه‌السلام كه در عالى ترين مرتبه سخنورى قرار دارد، توانايى خود را در قالب عبارتى كوتاه و تشبيهى جالب چنين بيان كرده است :

و انا لامراء الكلام و فينا تنشبت عروقه و علينا تهدلت غصونه(٣١)؛

ما (اهل بيت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم)، فرمان روايان سخن هستيم . درخت سخن در وجود ما ريشه دوانيده و شاخ و برگش بر ما آويخته است .

(سليمان بن مهران)مى گويد: روزى امام صادق عليه‌السلام به شمارى از پيروان خود فرمود:

معاشر الشيعه ، كونو النازينا و لا تكونوا علينا شينا، قولوا للناس حسنا و احفظوا السنتكم عن الفضول و قبيح القول(٣٢)؛

اى گروه شيعه ! زينت ما باشيد و مايه ننگ ما نباشيد. با مردم ، نيكو سخن بگوييد. زبان هايتان را نگه داريد و آن را از پرگويى و سخن زشت باز داريد.

سخن زيبا، آثار و بركات فراوانى دارد. كسى كه زبان خود را به زيبا گويى عادت دهد، از اين بركات بهره مند مى شود. امام زين العابدين عليه‌السلام به پنج نمونه از آثار آن اشاره كرده است :

القول الحسن يثرى المال و ينمى الرزق و ينسى فى الاءجل و يحبب الى الاءهل و يدخل الجنه(٣٣).

سخن زيبا، مال و ثروت را زياد مى كند؛ روزى را افزايش مى دهد؛ مرگ را به تاءخير مى اندازد؛ آدمى را محبوب خوانده اش مى سازد و او را وارد بهشت مى كند.

امام على عليه‌السلام نيز در دو روايت ، خوش زبانى را موجب افزايش ‍ دوستان و كم شدن دشمنان و ايمنى از سرزنش ها معرفى مى كند:عود لسانك لين الكلام و بذل السلام ، يكثر محبوك و يقل مبغضوك(٣٤)؛ زبانت را به نرم گويى و سلام دادن عادت ده ، تا دوستان تو بسيار و دشمنانت اندك شود. نيز فرموده است :عود لسانك حسن الكلام تاءمن الملام(٣٥)؛ زبانت را به زيباگويى عادت ده تا از سرزنش در امان بمانى .

## ويژگى هاس سخن زيبا

 سخن زيبا بايد از انديشه نيكو سرچشمه گيرد. انديشه ورزى ، يكى از گران بهاترين نعمت هاى الهى است . شايسته است انسان پيش از هر كار، درباره پى آمدهاى آن به خوبى بينديشد و جنبه هاى نيك و بدش را درست ارزيابى كند. روشن است كه سخن گفتن نيز از اين قاعده بيرون نيست . نسنجيده سخن گفتن ، افزون بر زشتى ظاهرى ، چه بسا موجب بى آبرويى و رسوايى گوينده شود و نشانه نادانى او به شمار آيد و خطر و زيانى را متوجه او سازد. از اين رو، امام على عليه‌السلام مى فرمايد:فكر ثم تكلم تسلم من الزلل(٣٦)بينديش . سپس سخن بگو تا از لغزش ها در امان باشى .

در سخن ديگر، انديشيدن پيش از سخن گفتن را نشانه خردمندى ، و ناپخته سخن گفتن را علامت بى خردى دانسته ، فرموده است :

لسان العاقل وراء قلبه و قلب الاحمق وراء لسانه(٣٧).

زبان خردمند در آن سوى قلب اوست ، ولى قلب ابله در آن سوى زيانش ‍ قرار دارد.

هم چنين كلام زيبا بايد با ادب اسلامى همراه باشد. ادب ، يعنى انجام دادن عمل مشروع اختيارى ، همراه با ظرافت و زيبايى(٣٨). شايسته است انسان هنگام سخن گفتن ، ادب اسلامى را رعايت كند؛ يعنى به گونه اى حرف بزند كه در سخن او به شخصيت ديگران اهانت نشود و مقصود خود را در نهايت احترام و فروتنى بيان كند. از عباس ، عموى پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پرسيدند: شما بزرگ تريد يا رسول خدا؟ عباس كه سنش از پيامبر بيشتر بود، در پاسخ گفت :(رسول خدا بزرگ تر است ، ولى من پيش از ايشان به دنيا آمده ام(٣٩)).

ملاك زيبايى سخن ، تنها زيبايى لفظ و ظاهر آن نيست ، بلكه لازم است كردار انسان نيز گفته اش را تصديق كند واين ، زمانى است كه گوينده از راه سخن ، ادعايى را مطرح مى كند. براى نمونه ، در قالب زيباترين الفاظ، از وفا و محبت دم بزند. اگر عمل او چنين سخنى را تصديق نكند، سختى از سر نفاق و تزوير خواهد بود و ديگر نمى توان آن را سخن زيبا ناميد. خداوند در قرآن مى فرمايد:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ  كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ) (٤٠)

اى كسانى كه ايمان آورده ايد! چرا سخنانى مى گوييد كه انجام نمى دهيد. اين گناه بزرگى نزد خداست كه آنچه را به جا نمى آوريد، بگوييد.

البته سخن بايد از روى راستى باشد. زشتى دروغ ، زيبايى ظاهرى خبر دروغ را هر چند فصيح بيان شود، تحت تاءثير قرار مى دهد. امام على عليه‌السلام مى فرمايد:شرالقول الكذب(٤١)؛ بدترين سخن ، دروغ است .

## حفظ زبان

 شخصى خدمت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آمد و عرض كرد: به من سفارشى كن . حضرت فرمود: زبانت را حفظ كن . براى مرتبه دوم گفت : مرا سفارشى كن . فرمود: زبانت را حفظ كن . براى مرتبه سوم آن مرد گفت : مرا سفارشى كن . حضرت فرمود: زبانت را حفظ كن . واى بر تو! مردم با صورت به آتش دوزخ پرتاب نمى شوند، مگر به سبب آنچه زبان هايشان چيده ، درويده و عمل كرده است(٤٢).

امام صادق عليه‌السلام نيز مى فرمايد:

فى حكمه آل داود: على العاقل اءن يكون عارفا بزمانه مقبلا على شاءنه حافظا للسانه(٤٣)

در حكمت خاندان حضرت داوود آمده است : بر اهل انديشه است كه زمان خود را بشناسد، مشغول كار باشد، در حد شاءن خود زندگى كند و زبانش را براى رسيدن به منافع دنيا و آخرتش حفظ كند.

حضرت على عليه‌السلام هم مى فرمايد:من حفظ لسانه اءكرم نفسه(٤٤)كسى كه زبانش را حفظ كند، خود را بزرگوار و اهل كرامت قرار داده است .

اگر زبان انسان حفظ نشود، آدمى از جنبه هاى گوناگون در معرض لغزش قرار مى گيرد. كسانى كه با توجه به زمان ، مكان و مخاطب خود سخن مى گويند، بر ارج خود نزد ديگران مى افزايند. به راستى ، سلامت روحى ، جسمى و عقلى آدمى در دنيا و آخرت ، در گرو حفظ زبان است . زبان بايد مهار شود تا سعادت انسانى تاءمين شود. رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى فرمايد:

اءمسك لسانك فانها صدقه تصدق بها على نفسك . ثم قال : و لا يعرف عبد حقيقه الايمان حتى يخزن من لسانه(٤٥)

زبانت را نگه دار. همانا حفظ زبان ، صدقه اى است كه به خويشتن مى دهى و جانت را حفظ مى كنى . انسان ، واقعيت امان را نمى شناسد، مگر اين كه ابعاد از زبان را حفظ كند.

## زبان و صداقت

 راست گويان نزد خداوند ارزش والايى دارند و در برابر صدقشان پاداش ‍ مى گيرند. در قرآن آمده است :( لِيَجْزِيَ اللَّهُ الصَّادِقِينَ بِصِدْقِهِمْ ) (٤٦)؛ خداوند به راست گويان براى صداقتشان پاداش دهد.

راست گويى سبب تزكيه و پاكى كردار آدمى مى شود. امام جعفر صادق عليه‌السلام فرمود:من صدق لسانه زكى عمله(٤٧)؛ كسى كه زبانش راست بگويد، عملش تزكيه مى شود. هم چنين فرمود:يا فضيل ! ان الصادق اول من يصدقه الله عزوجل(٤٨)اى فضيل ! همانا راست گو، نخستين كسى است كه خداوند، او را تصديق مى كند. امام باقر عليه‌السلام نيز فرموده است :تعلموا الصدق قبل الحديث(٤٩)؛ پيش ‍ از سخن گفتن ، راست گويى را بياموزيد.

زبان راست گو، رفتار آدمى را دگرگون مى سازد. يكى از اهداف بعثت پيامبران نيز، حاكميت راست گويى و حفظ امانت در جامعه انسانى بوده است . زير بناى همه آموزش ها، آراسته شدن به زيور راست گويى است تا آدمى از هر نظر براى حركت به سوى تكامل و قرب الهى ، آماده شود. در غير اين صورت ، اگر زبان به سويى حركت كند و رفتار، چيز ديگرى باشد، در حقيقت ، به سوى اوصاف منافقان گام بر مى دارد و خود از آن غافل است .

سلام و تحيت خداوند در قرآن كريم درباره آراسته شدن زبان به سلام ، مى فرمايد: (وَإِذَا حُيِّيتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوهَا) (٥٠)؛ زمانى كه شما مورد (احترام ) و سلام قرار گرفتيد، بهتر از آن را پاسخ دهيد.

زبان ساكنان بهشت نيز به سنت نيك سلام آراسته شده است : (وَتَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ) (٥١)؛ و درود مؤمنان در بهشت ، سلام است . بشارت دهندگان الهى نيز با نواى سلام ، مژده خويش را به مؤمنان مى رسانند(وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ) (٥٢)؛

فرشتگان از هر درى بر آنان (بهشتيان ) وارد مى شود (و مى گويند:) سلام و درود بر شما به آنچه صبر كرديد. سراى جاودان آخرت زيباست .

در آيه اى ديگر آمده است :

(وَسِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا حَتَّى إِذَا جَاءُوهَا وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ) (٥٣)؛

كسانى كه تقواى الهى پيشه كردند، به صورت گروهى به سوى بهشت حركت داده مى شوند. زمانى كه به بهشت رسيدند و درهاى آن باز شد، ماءموران بهشتى به آنها مى گويند: سلام بر شما (خوشا به حال شما) گواراى وجودتان . براى هميشه به صورت جاودانه به بهشت داخل شويد.

سلام ، كلامى از سوى پروردگار مهربان است : (سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبٍّ رَحِيمٍ) (٥٤). سلام ، شعار اسلام و مسلمانان و بهترين كلمه در معاشرت هاى اجتماعى است و زبان مؤمنان بايد به آن عادت كند. رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود:

اذا دخلتم بيوتكم فسلموا على اءهلها فان الشيطان اذا سلم احد كم لم يدخل معه فى بيته(٥٥)؛

زمانى كه به خانه هايتان وارد مى شويد، به اهل آن سلام كنيد. وقتى يكى از شما سلام كند، شيطان با او وارد خانه اش نمى شود.

ايشان در سخن ديگر مى فرمايد:

اذا دخل اءحد كم بيته فليسلم فانه ينزله البركه و تؤ نسه الملائكه(٥٦)؛

وقتى يكى از شما وارد خانه اش شد، بايد سلام كند. به راستى سلام بركت مى آورد و انس با فرشتگان را به همراه دارد.

امام صادق عليه‌السلام نيز درباره پى آمدهاى مثبت سلام چنين مى فرمايد:

ان من موجبات المغفره بذل السلام و حسن الكلام(٥٧)؛

همانا از عوامل آمرزش ، سلام كردن و نيك سخن گفتن است .

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در روايتى زيبا، بهترين رفتار آدمى را اظهار سلام مى داند و مى فرمايد:

الا اخبر كم بخير اخلق اهل الدنيا و الاخره ؟ (قالوا: بلى يا رسول الله ). فقال : افشاء السلام فى العالم(٥٨)؛

آيا شما را به بهترين اخلاق اهل دنيا و آخرت آگاه نسازم ؟ گفتند: بله ، اى رسول خدا فرمود: اظهار سلام در جهان .

## صداى خوش اذان

اذا: تشعار اسلام است كه قرن هاست از گل دسته مسجدها در همه جهان طنين افكن شده است . رسول گرامى اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود:

يحشر المؤ ذنون من امتى مع النبيين و الصديقين و الشهداء(٥٩)؛

گويندگان اذان: از امت من ، با سه گروه انبياء الهى و راست گويان و شهيدان محشور مى شوند.

هم چنين آمده است :

ان الموذن فى سبيل الله مادام فى اذانه كشهيد يتقلب فى دممه و شهد له بذلك كل رطب و يا بس بلغ صوته و اذا مات ما تعرضته هو ام الارض فى قبره(٦٠)؛

به درستى كه اذان گو در راه خدا، تا زمانى كه در حال اذان گفتن است ، مانند شهيدى است كه در خون خودش مى غلتد و هر تر و خشكى كه صداى او را مى شنود، گواه و شاهدى براى اوست . زمانى كه مرد و او را در قبر قرار دادند، جانوران زمين در قبر آزارش نمى دهند.

امام زين العابدين عليه‌السلام مى فرمايد:

حق الموذن ان تعلم انه مذكر لك ربك عزوجل و داع لك الى حظك و عونك على قضاء فرض الله عليك فاشكره على ذلك شكرا للمحسنين اليك(٦١)؛

حق اذان گو اين است كه بدانى او ياد آور پروردگار توست و دعوت كننده تو به سوى بهره ورى و ياورت بر انجام دادن آنچه خداوند بر تو واجب كرده است . پس از او تشكر كن ؛ شكرى كه نيكوكاران به محضر تو دارند.

اذان ، نور الهى است كه بر قلب آدمى مى تابد و موجب فرود آمدن فرشتگان مى شود. زبانى كه اذان مى گويد، ارزشمند است و بدن اذان گو در برزخ سالم مى ماند.

## يك زبانى و يك دلى

 زبان بايد از دورويى و دو گونه بودن به دور باشد و در ظاهر و پنهان ، يك سان سخن بگويد. انديشه مؤمن بايد سخن و رفتارش هم آهنگ باشد تا از راست گويان به شمار آيد. امام صادق عليه‌السلام مى فرمايد:

من لقى المسلمين بو جهين و لسانين جاء يوم القيامه و له لسانان من نار(٦٢)؛

كسى كه با مسلمانان با دو چهره و دو زبان بر خورد كند، روز قيامت در حالى وارد محشر مى شود كه براى او دو زبان از آتش است .

در روايتى ديگر آمده است :

قال الله تبرك و تعالى لعيسى بن مريم يا عيسى ! ليكن لسانك فى السر و العلاييه لسنا و احدا و كذلك قلبك انى احذرك نفسك و كفى بى خبيرا لايصلح لسانان فى فم واحد و لاسيفان غمد واحد و لاقلبان فى صدر واحد و كذلك الاذهان(٦٣)؛

خداوند سبحان خطاب به حضرت عيسى عليه‌السلام فرمود: اى عيسى ! زبان تو بايد در پنهان و آشكار، زبانى واحد و دل تو نيز واحد باشد. به درستى كه من تو را از خودت مى ترسانم و براى آگاه كردنت كافى هستم . مصلحت نيست دو زبان در يك دهان و دو شمشير در يك غلاف و دو دل در يك سينه و دو ذهن در وجود يك انسان باشد.

امام باقر عليه‌السلام نيز مى فرمايد:

بئسن العبد يكوان ذاوجهين و ذالسانين يطرى اءخاه شاهدا يا كله غائبا ان اعطى حسده و ان ابتلى خذله(٦٤)؛

بنده اى كه دو چهره و دو زبان دارد، بد بنده اى است ، در حضور برادرش از او ستايش مى كند و در غياب ، او را مى خورد. اگر به او عطا شود، حسادت مى كند و اگر مبتلا شود، او را خوار مى كند.

غيبت ، تهمت ، دروغ و اهانت ، عامل دو چهره شدن هستند. اگر همه وجود انسان رنگ الهى مى گرفت ، آدمى به كمال خويش نزديك مى گشت .

صبغه الله و من اءحسن من الله صبغه(٦٥)؛

نگارگرى الهى ، و خوش نگارتر از خدا كيست ؟

در روز قيامت ، شخص منافق و دورو را در عرصه محشر حاضر مى كنند، در حالى كه يك زبان از پس سر او و زبانى ديگر از پيش روى او آويخته شده است ، هر دو زبان ، مثل آتش افروخته ، شعله ور است ، به گونه اى كه هر لحظه ممكن است اين دو زبان آتشين ، همه پيكرش را در كام خود فرو برند و بسوزانند. در اين هنگام ، با اشاره به او، به مردمان گفته مى شود:(اين شخص همان كسى است كه در دنيا، دو رو و دو زبان بود، ولى حالا به مكافات و مجازات آن صفت زشت ، به اين صورت در عرصه قيامت محشور شده است و انگشت نما و شناخته مى شود(٦٦)

رسول گرامى اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلممى فرمايد:

و اءما علامه المنافق فاءربعه : فاجر دخله ، يخالف لسانه قبله و قوله فعله و سر يرته علانيته فويل للمنافق من النار(٦٧)؛ نشانه هاى منافق چهار چيز است : نهادش پليد است ؛ زبان و دلش دو تاست ؛ گفتارش غير از رفتار و باطنش جز ظاهر او است . پس واى بر منافق از آتش دوزخ .

هم چنين مى فرمايد:

من كان ذالسانين فى الدنيا جعل الله له لسانين من نار يوم القيامه(٦٨)؛

هر كس در دنيا دو رو و دو زبان باشد، خداوند در روز قيامت براى او در زبان از آتش قرار خواهد داد.

ويژگى هاى زبان حضرت على عليه‌السلام فرمود:

اءيها الناس فى الانسان عشر حضال يظهرها لسانه : شاهد يخبر عن الضمير و خاكم يفصل بين الخطاب و ناطق يرد به الجواب و شافع تدرك به الخاجه و واصف تعرف به الاءشياء و اءمير ياءمر بالحسن و واعظ يهنى عن القبيح و معز تسكن به الاءحزان و حامد تجلى به الضغائن و مونق و يلهى الاءسماع(٦٩)؛

همانا در انسان ، ده صفت است كه زبان آن را اظهار مى كند:

١ - زبان ، شاهدى است كه از باطن انسان خبر مى دهد و وجود او را معرفى مى كند؛

٢ - زبان ، حاكمى است كه حكم كردن ميان افراد و دشمنان : مسائل و اختلافات را حل مى كند؛

٣ - زبان ، گوينده اى است كه به وسيله آن پاسخ ‌ها داده مى شود؛

٤ - زبان ، شفاعت كننده اى است كه نياز انسان از راه آن برآورده مى شود؛

٥ - زبان ، وصف كننده اى است كه هر چيزى با آن شناخته و از ابهام خارج مى شود؛

٦ - زبان ، فرمانده اى است كه به نيكى ها دستور مى دهد؛

٧ - زبان ، موعظه كننده اى است كه انسان را از زشتى ها باز دارد؛

٨ - زبان ، تسليت گوينده اى است كه غم و غصه ها به وسيله آن تسكين مى يابد؛

٩ - زبان ، ستايشگرى است كه كينه به وسيله آن آشكار مى شود؛

١٠ - زبان شادكننده اى است كه گوش ها از آن لذت مى برند.

زبان ، عضوى است كه در گستره زندگى آدمى ، در جنگ و صلح ، حكومت دارى ، امور خانواده ، آموزش و تربيت دخالت دارد. خداوند در بدترين كدورت ها و دشمنى ها با گفت وگو به دوستى و هم دلى تبديل مى شود و غم و غصه انسان ها با واژگانى كه از زبان جارى مى گردد، جاى خود را به شادى مى دهد. بنابراين ، كاركردها زبان فراوان است . پس پاسداشت آن نيز دقت و اهميت زيادى مى طلبد.

احترام با گفتار شايسته است فرد مسلمان هنگام سخن گفتن با ديگران ، سخنان نيك و سنجيده بگويد و با زبانى خوش ، آنان را بخواند. خداوند در قرآن كريم مى فرمايد: (وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا) (٧٠)؛ با مردم به خوبى سخن بگوييد. از سوى ديگر بر گفتار كريمانه تاءكيد فراوان دارد، چنان كه درباره احترام گفتارى به پدر و مادر مى فرمايد: (وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا) (٧١)؛ با لحنى لطيف و بزرگوارانه با آنها سخن بگو. درباره اى برخورد با نيازمندان آمده است اگر نمى توانى نيازشان را بر طرف كنى ، (فَقُلْ لَهُمْ قَوْلًا مَيْسُورًا) (٧٢)؛ با آنان همراه با احترام ، نيك سخن بگو. امام سجاد عليه‌السلام نيز درباره اى در گفتار با آموزگار مى فرمايد:

صدايت را از صداى او بلندتر نكن و هر گاه كسى از او چيزى پرسيد، تو در پاسخ پيش دستى نكن و در محضرش با كسى سخن نگو(٧٣).

از جمله نعمت هاى ارزشمندى كه خداوند به انسان ها بخشيده ، قدرت بيان است . نعمت سخن گفتن ، عامل مهمى در تكامل انسان ها به شمار مى آيد. در پرتو اين نعمت ، علوم نظرى و تجربه هاى علمى انسان ها به يك ديگر منتقل مى شود. خداى حكيم هم بعد از آفرينش ، از آن ياد كرده است (الرَّحْمَنُ عَلَّمَ الْقُرْآنَ خَلَقَ الْإِنْسَانَ عَلَّمَهُ الْبَيَانَ) (٧٤).

انسان با قدرت بيان و از راه سخن گفتن ، نهفته هاى درونى خود را آشكار و به ديگران منتقل مى كند. از اين رو، مى توان گفت : سخن ، همانند پلى است كه ديدگاه هاى جدا از هم را به يك ديگر پيوند مى زند و كالاى ارزشمند دانش را مى آورد و ديگران را نيز آگاه مى كند.

از امام سجاد عليه‌السلام پرسيدند: از سخن و سكوت ، كدام يك بر ديگرى برترى دارد؟ حضرت در پاسخ فرمود:

براى هر يك از اين دو، آفت هايى است ، ولى اگر از آفت ، در امان باشند، سخن ، برتر است ؛ زيرا خداوند هيچ يك از پيامبرانش را به سكوت مبعوث نكرده است ، بلكه آنها ماءموريت داشتند با مردم سخن بگويند و با بيان خود، آنان را به صلاح و رستگارى دعوت كنند. هم چنين هيچ كس با سكوت سزاوار راه يابى به بهشت و شايسته ولايت الهى نمى شود و از عذاب دوزخ در امان نمى ماند. دست يابى به رحمت الهى و نجات از عذاب او در پرتو سخن گفتن است . من هرگز ماه را نظير آفتاب قرار نمى دهم(٧٥).

# فصل دوم : آسيب شناسى زبان

 روشن است كه نعمت بيان ، به همان ميزان كه در رشد آدمى مؤ ثر است ، در صورت كنترل نشدن ، موجب تباهى او مى شود. از امام على عليه‌السلام پرسيدند: زيباترين مخلوقات خدا كدام است ؟ فرمود: سخن گفتن: زشت ترين آن كدام است ؟ باز هم فرمود: سخن سپس فرمود:بالكلام ابيضت الوجوه و بالكلام اسودت الوجوه(٧٦)؛ چهره ها با سخن ، سفيد مى شوند و با سخن سياه مى گردند.

اين سخن ، بيانگر آن است كه عده اى به دليل سخن سنجيده و وزين خود، رو سفيد مى شوند و گروهى به دليل بيهوده گويى ، پر گويى ، غيبت ، دروغ و مانند آن ، روسياه و سرافكنده مى گردند. پس بايد توجه داشت كه قدرت بيان با آن كه از نعمت هاى گران قدر خداوند و از ويژگى هاى انسان است و فوايد بسيارى در راه رشد آدمى از نظر نشر معاونت دينى ، گسترش علوم ، اندرزهاى حكيمانه ، تذكرهاى دوستانه و برآوردن نيازهاى زندگى دارد: ولى مى تواند سرچشمه بسيارى از زيان هاى مادى و معنوى نيز باشد و بدبختى هاى جبران ناپذيرى به بار آورد. شخصى از رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم خواست وى را نصيحت كند، حضرت فرمود: زبانت را حفظ كن و تا سه بار همان نصيحت را تكرار كرد(٧٧).

آفت ها و آسيب هاى زبان ، از مسائل مهمى است كه بايد به طور جدى به آن توجه كرد. بد زبانى ، يكى از مهمترين آسيب هاى زبان و نشانه پستى و انحطاط اخلاقى است . در سخنان اولياى دين بر آثار روانى ، اجتماعى و عقوبت اخروى اين صفت نكوهيده تصريح شده است . حضرت على عليه‌السلام در اين باره فرمود:

اياك و مايستهجن من الكلام فانه يجلس عليك اللئام و ينفر عنك الكرام(٧٨)؛

از سخن زشت و ركيك بپرهيز؛ زيرا زشت گويى ، فرومايگان را در اطرافت نگاه مى دارد و عناصر شريف و بزرگوار را از گردت مى پراكند. بدبختانه بعضى افراد بر اثر هم نشينى با اشخاص بد زبان ، چنان به بدزبانى و دشنام گويى خو مى گيرند كه حتى در ديدارهاى عادى و احوال پرسى نيز واژگان ناپسندى بر زبان مى آورند. به اينان بايد توجه داد كه تمام اين سخنان در نامه اعمالشان ثبت مى شود و در قيامت باز خواست مى شوند.

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود:

من لم يحسب كلامه من علمه كثرت خطاياه و حضر عذابه(٧٩)؛

كسى كه سخن خود را جزو اعمالش به حساب نياورد (و بى پروا حرف بزند)، لغزش هايش بسيار و عذابش نزديك شده است .

اكنون هشت مورد از آسيب هاى زبان را بر مى شماريم :

## ١ - عيب جويى

 عيب جويى ، يكى از آفت هاى زبان است . به راستى نازيباست كه فردى زبان به طعنه و عيب جويى بگشايد. نام گذارى يكى از سوره هاى قرآن به نام همزه (بسيار عيب جو) ولحن آيه (وَلَا تُطِعْ كُلَّ حَلَّافٍ مَهِينٍ هَمَّازٍ مَشَّاءٍ بِنَمِيمٍ )(٨٠)؛

آز بسيار سوگند خورنده پست و بسيار عيب جويى كه فراوان در پى سخن چينى است ، اطاعت مكن ؛ نشان دهنده نفرت و بيزارى خداوند متعال از اين خلق بد است . بنابراين هشدار مى دهد:(وَيْلٌ لِكُلِّ هُمَزَةٍ لُمَزَةٍ) (٨١)؛ واى بر حال هر شخصى بسيار عيب جو و طعنه زن !

عيب گويى چه درحضور شخص يا در غياب او، چه صريح و چه با اشاره چشم و سر، چه كم و چه زياد، پسنديده نيست ، به ويژه اين كه اگر ميان جمع باشد، اثر منفى آن بيشتر مى شود. هم چنين آدمى نبايد از عيب هاى خود غافل شود و تنها درباره عيب ديگران كنجكاو بينا باشد.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عيب خود نايافتن ، بالاترين عيب ها ست  |  | جاهلان منفعل از جهل را جاهل مخوان(٨٢)  |

امام على عليه‌السلام مى فرمايد:

شر الناس من كان متتبعا لعيوب الناس عيما عن معايبه(٨٣)؛

بدترين مردم كسى است كه عيب هاى مردم را بررسى و جست وجو كند در حالى كه از عيب هاى خويش غافل و نابيناست .

در جايى ديگر امام مى فرمايد:اءكبر بالعيب اءن تعيب مافيك مثله(٨٤)

بزرگترين عيب اين است كه بر ديگرى عيب جويى كنى و به آنچه همانند آن در خودت هست .

عيب جويان هيچ گاه ويژگى هاى مثبت اطرافيان را نمى بينند؛ چون به دنبال نقاط ضعف ديگرانند، عيب و نقصى بيابند.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| همه عيب خلق ديدن ، به مروت است و مردى  |  | نگهى به خويشتن كن كه همه گناه دارى(٨٥)  |

شايسته است آدمى به جاى پى جويى عيوب ديگران ، به دنبال ضعف هاى خود و اصلاح آنها باشد. چگونه انسان ، خود را كه نقص هاى فراوان دارد از ياد مى برد و نمى ترسد از اين كه خداوند نيز به كيفر و مكافات عمل زشتش ، او را در دنيا و آخرت نزد خلايق ، رسوا و بد نام كند.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ديده بدبين بپوشان اى كريم عيب پوش  |  | زين دليرى ها كه من در كنج خلوت مى كنم  |

در حديث معراج نقل شده است كه نبى اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود:

وقتى به امر پروردگار به آسمان ها عروج كردم ، گروهى از مردم راديدم كه گوشت بدنشان را از پهلويشان قطع مى كنند و به آنها مى خورانند و به ايشان گفته مى شود: بخوريد به دليل آنچه از گوشت برادر مسلمان خود [در دنيا] مى خورديد! وقتى اين صحنه را ديدم ، از جبرئيل پرسيدم : اينها چه كسانى اند؟ جبرئيل در پاسخ من گفت :هؤ لاء الهمازون من اءمتك اللمازون(٨٦)؛ اينها سخن چينان و عيب جويانند.

حضرت موسى بن جعفر عليه‌السلام در تفسير آيه (وَيْلٌ لِكُلِّ هُمَزَةٍ لُمَزَةٍ)فرمود:

الهمزه الذى يطعن فى الوجه بالعيب و اللمزه التى يعتاب عند الغيبه(٨٧)؛

همزه ، كسى است كه رويارو، عيب را بگويد و طعنه زند و لمزه كسى است كه عيب را پشت سر بگويد (در غيب انسان بدگويى و عيب جويى و غيبت كند).

## الف ) تفاوت ميان عيب جويى و باز گويى عيب براى اصلاح

عيب جويى ، غير از اصلاح است . در پاره اى موارد، لازم است برخى از عيب ها براى اصلاح گفته شود. البته بايد در تمجيد و سرزنش افراد، اعتدال را رعايت كرد. مؤمنان بايد آيينه يك ديگر باشند و عيب ها را به هم ديگر بنمايانند. ميان عيب جويى و بيان عيب ها براى اصلاح ، تفاوت وجود دارد. عيب جو، فقط عيب رامى بيند و با هدف لكه دار كردن شخصيت ديگران وارد ميدان مى شود، ولى اصلاح ، با هدف خير خواهانه صورت مى گيرد. اين براى صعود و تعالى است ، ولى آن براى سقوط و تنزل . اصلاح كننده همچون آيينه است . هم زيبايى ها را مى بيند و هم زشتى ها را و بدون زياده روى ، آن را به صاحبش مى نماياند، ولى عيب جو از ديدن زيبايى ها، ناتوان است و تنها عيب را مى بيند يا به قصد تحقير، عيب تراشى مى كند. زبانى كه به قصد عيب گويى مى كوشد، نتيجه اى جز كينه جويى و نااميدى نمى گيرد، ولى كسى كه براى هدايت و اصلاح سخن مى گويد، مودت و محبت را تحكيم مى بخشد.

حضرت على عليه‌السلام درباره عيب نمايى براى اصلاح مى فرمايد:شر اخوانك من ذاهنك فى نفسك و ساترك عيبك(٨٨)؛

بدترين برادرانت كسى است كه در خواهش نفس با تو مدار كند و عيبت را بر تو بپوشاند.

دل سوز واقعى كسى است كه عيب ها را براى اصلاح مى گويد و در بيان آن ، با نرمى و ظرافت خاصى عمل مى كند، تا شنونده از در لجاجت در نيايد و آثار اصلاح را زودتر از انتظار مشاهده كند.

## ب ) عوامل گرايش به عيب جويى

يك ) از ياد بردن خطاپوشى خداوند

امام على عليه‌السلام در حديثى مى فرمايد:

فكيف بالعائب الذى عاب اءخاه و عيره ببلواه اءما ذكر موضع ستر الله عليه من ذنوبه مما هو اعظم من الذانب الذى عابه به ؟ و كيف يذمه بذنب قدر كب مثله(٨٩)؛

چگونه شخص عيب جو بر برادرش عيب مى گيرد و او را به مشكلى كه دچار گشته است ، ملامت و نكوهش مى كند! آيا پرده پوشى خداوند بر گناهان خود را فراموش كرده است ؛ گناهانى بزرگتر از گناهى كه بر ديگرى عيب مى گیرد؟ چگونه او را بر گناهى كه خود همانند آن را مرتكب شده است ، سرزنش مى كند.

حال كه خالق خطا بين خطاپوش ، عيوب بندگان را ناديده مى انگارد، چه بهتر كه آدمى هم خدا گونه شود و مانند او حتى در صورت آگاهى از عيب ديگران ، پرده پوشى كند. بنابراين ، سزاوار نيست آدمى در پى عيب يابى و تجسس از عيب ديگران باشد.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| پير دردى كش ما گرچه ندارد زر و زور  |  | خوش عطابخش و خطاپوش خداى دارد(٩٠)  |

دو) سود شخصى

در بسيارى از موارد، عامل اساسى عيب جويى ، نفع شخصى است . انسان بى ايمان اگر نسبت به موقيعت خود احساس خطر كند، مى كوشد با تخريب ديگران ، ره تثبيت جايگاه خود بپردازد. اين در حالى است كه همه چيز را بر اساس منافع خود مى سنجد. در اين حال ، ناسپاسى و شكايات او از آنچه ندارد، بيشتر از سپاس و رضايتى است كه از داشته هايش دارد، چنان كه خداوند در قرآن مجيد به اين حقيقت اشاره مى كند:

(وَمِنْهُمْ مَنْ يَلْمِزُكَ فِي الصَّدَقَاتِ فَإِنْ أُعْطُوا مِنْهَا رَضُوا وَإِنْ لَمْ يُعْطَوْا مِنْهَا إِذَا هُمْ يَسْخَطُونَ) (٩١)؛

برخى از ايشان در تقسيم صدقات يا غنايم بر تو عيب مى گيرند. پس اگر از صدقات به آنان داده شود، راضى و خشنود مى شوند و اگر از آن به ايشان داده نشود، خشم مى گيرند.

البته اين اشخاص تنها در دوران پيامبر نيستند، بلكه در هر عصرى ، چنين افرادى يافت مى شوند كه اعمال ديگران را با محك سود و زيان خود مى سنجند و بر اين اساس ، كار ديگران را عيب مى شمارند و بر عدالت ديگران خرده مى گيرند.

سه ) خود فراموشى

يكى از عوامل عيب جويى ، فراموش كردن خويشتن و غفلت از عيوب خود است . امام على عليه‌السلام مى فرمايد:

شر الناس من كان متتبا لعيوب الناس عيما عن معايبه(٩٢)؛

بدترين مردم كسى است كه به دنبال عيب هاى مردم است ، ولى عيب هاى خود را نمى بيند و در مورد عيب هاى خود كور و نابيناست . داستان زير از دفتر دوم مثنوى معنوى ، گوياى اين امر است :

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چار هندو در يكى مسجد شدند  |  | بهر طاعت ، راكع و ساجد شدند  |
| هر يكى با نيتى تكبير كرد  |  | در نماز آمد به مسكينى و درد  |
| مؤ ذن آمد، زان يكى لفظى بجست  |  | كاى مؤ ذن بانگ كردى وقت هست  |
| گفت آن هندوى ديگراز نياز  |  | هى سخن گفتى و باطل شد نماز  |
| آن سوم گفت آن دوم را اى عمو  |  | چه زنى طعنه ، برو خود را بگو  |
| آن چهارم گفت حمدلله كه من  |  | در نيفتادم به چه چون آن سه تن  |
| پس نماز هر چهاران شد تباه  |  | عيب گويان بيشتر گم كرده راه  |
| اى خنك جانى كه عيب خويش ديد  |  | هر كه عيبى گفت آن بر خود خريد(٩٣)  |

نماز گزاران دوم و سوم و چهارم ، دقيقا مرتكب همان عيبى شدن كه اولى را به دليل ارتكاب آن سرزنش كردند. نماز او را باطل مى دانستند و نماز خويش را قبول ؛ غافل از اين كه از هيچ يك پذيرفته نيست . پس انسان پيش ‍ از ديگران ، عيب بين خود باشد.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

چهار) نا آگاهى

آگاهى نداشتن از نتايج رفتار ديگران و ناشكيبايى اعمال آنان ، موجب جويى مى شود. نمونه بارز آن در قرآن ، داستان برخورد موسى عليه‌السلام با خضر عليه‌السلام مى باشد كه در سوره كهف آمده است . حضرت موسى عليه‌السلام از خدا مى خواهد او را به ملاقات بنده اى دانشمندتر از خود موفق كند. خداوند مى پذيرد و موسى ماءمور مى شود در ساحل دريا با آن بنده خدا ديدار كند. او همان حضرت خضر عليه‌السلام است ؛ پير فرزانه اى كه صاحب علم لدنى است . وقتى موسى به ايشان رسيد؛ پرسيد: آيا مى توانم با تو باشم تا از آنچه آموخته اى ، به من نيز ياد بدهى ؟ خضر گفت : تو نمى توانى خويشتن دار باشى و هم پاى من بيايى و صبر پيشه كنى ؛ به ويژه چگونه بر چيزى كه آگاهى ندارى ، صبر خواهى كرد و بر من عيب نخواهى گرفت ؟ موسى در پاسخ گفت : به خواست خدا مرا شكيبا خواهى يافت و از تو نافرمانى نمى كنم . حضرت خضر عليه‌السلام در خواست موسى عليه‌السلام را به اين شرايط قبول كرد كه در مورد هيچ چيز مپرس تا من خود از آن به تو خبر دهم و تو را از سر آن آگاه سازم .

آنها با هم به راه افتادند تا اين كه سوار كشتى شدند. خضر كشتى را سوراخ كرد. موسى چون از علت اصلى اين كار و هدف آن فرزانه آگاهى نداشت ، عيب گرفت كه تو كار زشت و شگفتى كرده اى . خضر گفت : مگر نگفتم نمى توانى صبر كنى ؟ موسى گفت : مرا به علت آنچه فراموش كردم ، سرزنش ‍ مكن و بر من سخت نگير. خضر عذر او را پذيرفت . باز به راه افتادند. در راه به پسر بچه اى برخوردند. خضر او را كشت . موسى تاب نياورد و زبان به اعتراض گشود. خضر دوباره ، عهدشان را ياد آورى كرد. موسى عذر خواست . باز به راه افتادند و به شهرى رسيدند. از مردم آنجا طعام خواستند، ولى آنها از پذيرفتن اين دو خود دارى كردند. آن گاه ديوارى ديدند كه در حال ريزش بود. خضر آن را برپاداشت و ساخت . موسى با تعجب گفت : مى توانستى اجرت و مزدى از صاحبش براى ساخت ديوار بگيرى . حضرت خضر عليه‌السلام در اين جا گفت : اكنون زمان جدايى ميان من و تو فرارسيده است و تو را از آنچه نتوانستى بر آن صبر كنى و بر من عيب گرفتى ، آگاه خواهيم كرد(٩٤).

روشن است كه اگر موسى عليه‌السلام از علت كار خضر عليه‌السلام به اندازه خود او آگاهى داشت ، هرگز زبان به اعتراض و عيب جويى نمى گشود و به يارى او مى شتافت . پس شايسته است بر آنچه نمى دانيم ، خرده نگيريم و به كار مردم و به ويژه فرزانگان نسبت عيب ندهيم .

## ج ) راهكارهاى مبارزه با عيب جويى

يك ) ياد خدا

همان گونه كه غفلت از خدا، به ويژه فراموشى صفت عيب پوشى او، موجب جرئت انسان بر عيب گويى است ، ياد خداوند و به ويژه يادآورى صفت خطاپوشى او، سبب خود دارى انسان از عيب جويى مردمان مى شود. امام على عليه‌السلام مى فرمايد:

اءما ذكر موضع ستر الله عليه من ذنوبه مما هو اءعظم من الذنب الذى غابه به(٩٥)؛

آيا(عيب جو) پرده پوشى خداوند را بر گناهان خود فراموش كرده است . گناهانى بزرگتر از گناهى كه او بر ديگرى عيب مى گيرد؟

خداوند عيب هاى بزرگ و بزرگتر را مى بيند و مى پوشاند. پس شايسته است ما كه برخى از عيب هاى هم ديگر و چه بسا عيب هاى كوچكتر را مى بينيم ، به جاى عيب گويى ، عيب پوش باشيم(٩٦).

دو) عيب بينى خود

تيزبينى و كنجكاوى انسان ، عيب ها را بر او آشكار مى كند. چه بهتر كه اين توجه ، از شناخت خود آغاز شود و آدمى پيش از ديدن عيب ديگران ، به شناخت عيب هاى خود بپردازد. اين شناخت ، آثار مثبتى دارد؛ از جمله اين كه او را از غرور و خود خواهى باز مى دارد. هم چنين مى كوشد خود را اصلاح كند و در اين حال ، فرصت عيب يابى و عيب گويى ديگران را نخواهد يافت .

عجب كه فرصت ديدن به عيب خلق رسد به عيب خويش اگر آدمى نظاره كند(٩٧) امام على عليه‌السلام مى فرمايد:

يا اءيها الناس طوبى لمن شغله عيبه عن عيوب الناس(٩٨)؛

اى مردم ! خوشا به حال كسى كه عيب هايش ، او را از عيب جويى از مردم باز دارد.

نتيجه طبيعى چنين رويكردى ، توجه به عيب خود و دورى جستن از عيب ديگران است ؛ زيرا در اين حال ، انسان متوجه عيب هاى خويش مى شود و مردم نيز از دست و زبان او در امان مى مانند. باز امام على عليه‌السلام مى فرمايد:

من نظر فى عيب نفسه اشتغل عن عيب غيره(٩٩)؛

هر كس در عيب خويش نگرد، از عيب ديگرى باز مى ماند.

در مقابل ، اگر كسى همواره در پى عيب جويى از ديگران باشد، از خود غافل مى ماند. در نتيجه ، نمى تواند به برطرف كردن نقص هاى خود بپردازد.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آگاه ز عيب و هنر خويش نگردد  |  | تا چشم نپوشد كسى از عيب خلايق(١٠٠)  |

ديده بينا، ديده اى است كه عيب هاى صاحبش را ببيند؛ و گرنه ، نابينايى بيش نيست .

سه ) دورى از عيب جو

عيب جو از زيان كار خويش آگاه نيست ؛ چون اگر مى دانست ، چنين نمى كرد و با زبان خود، مردمان را نمى رنجاند و آزار نمى رساند. پس اگر اصلاح اين افراد با پند و موعظه امكان پذير نبود، بهتر است از آنان فاصله بگيريم تا به اين وسيله ، از آسيب هاى سرايت اين عمل به خود جلوگيرى كنيم و او نيز در يابد علت فاصله گرفتن چه بوده است . حضرت على عليه‌السلام در نامه اى به مالك اشتر نوشت :

وليكن اءبعد رعيتك منك و اءشناهم عندك اءطلبهم لمعائب الناس(١٠١)؛

دورترين مردم از تو و دشمن ترين آنان نزد تو، بايد آنهايى باشند كه در مورد رعيت ، عيب جو ترند.

شخص عيب گو، نه تنها مايه بدبينى انسان به ديگران مى شود، هم نشين خود را نيز به راه ناصواب عيب جويى مى كشاند؛ چنان كه امام صادق عليه‌السلام مى فرمايد:من يصحب صاحب السوء لايسلم(١٠٢)؛

هركس با دوست بد هم نشينى كند، سالم و در امان نمى ماند.

چهار) بى اعتنايى به عيب جو

اگر افراد در برابر عيب جو ضعف نشان دهند، عيب گو گستاخ مى شود و بيشتر كار زشت خود را ادامه مى دهد. اگر ببيند سخنش ، نه بر شخصى كه عيبش را گفته است ، تاءثير دارد و نه بر ديگر شنوندگان ، به تدريج دل سرد مى شود و از كار زشتش فاصله مى گيرد.

سعدى در بى اعتنايى به عيب گويان حكايتى دارد: گناه كارى به لطف حق هدايت مى شود و صفات زشت او به كمال جويى تغيير مى يابد. طعنه زنندگان و عيب گويان مى گويند او همچنان به گناه آلوده است و آن را ترك نكرده است . براى دورى از طعنه ها، به پير طريقت پناه مى برد و آتش ‍ سوزان طعنه ها را با آب سرد گفتارش خاموش مى كند كه :(شكر اين نعمت چگونه گزارى كه بهتر از آنى كه پندارندت).

چند گويى كه بدانديش و حسود عيب گويان من مسكينند گه به خون ريختنم برخيزند گه به بد خواستنم بنشينند نيك باشى و بدت گويد خلق به كه بد باشى و نيكت بينند(١٠٣)

٢ - بيهوده گويى خداوند متعال ، اسباب و عوامل دست يابى به دانش و رسيدن به قله هاى پرارج دانايى و آگاهى را در اختيار انسان قرار داده و كلام را يكى از راه هاى انتقال دانش و فضيلت معرفى كرده است . از اين رو، انسان بايد از گفتار كه هيچ سود و بهره اى براى او ندارد، بپرهيزد. در قرآن كريم نيز آدميان از بيهوده گويى نهى شده اند. خداوند حتى شنيدن لغو را مانع رسيدن به كمال برشمرده و دورى از لغو و بيهوده گويى رابنشانه كرامت آدمى دانسته ، و فرمود است :

و اذا سمعوا اللغو اءعرضوا عنه و قالوا لنا اءعمالنا و لكم اءعمالكم سلام عليكم لا نبتغى الجاهلين(١٠٤)؛

و هرگاه سخن بيهوده بشنوند، از آن روى بر مى گرانند و مى گويند: اعمال ما از آن ما و اعمال شما از آن خودتان . سلام بر شما ما خواهان جاهلان نيستم .

كمال جويان به سخنان بيهوده و گزاف گوش نمى دهند، ارزش وقت خود و ديگران را به خوبى مى دانند و در برابر آن احساس مسئوليت مى كنند و از عمر گران مايه و فرصت هاى زندگى ، بهترين استفاده ها را مى برند تا حسرت و پشيمانى دامن گيرشان نشود.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خيز تا خرقه صوفى به خرابات بريم  |  | شطح(١٠٥)و طامات(١٠٦)به بازار خرافات بريم  |
| سوى رندان قلندر به ره آورد سفر  |  | دلق بسطامى و سجاده طامات بريم  |
| قدر وقت ار نشناسد دل و كارى نكند  |  | بس خجالت كه از اين حاصل اوقات بريم(١٠٧)  |

مؤمنان ، كسانى اند كه نه تنها خود حرف لغو بر زبان جارى نمى سازند، بلكه با آنان كه نادان و بيهوده گويند، مجادله نمى كنند و در برابر طعنه و استهزاى آنان ، با گفتار نيك و سلام ، كريمانه از كنارشان مى گذرند. آنها همواره اين توصيه قرآنى را در گوش جانشان احساس مى كنند: (وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ) (١٠٨)؛ و آنها كه از بيهودگى روى گردانند.

كسانى كه از چشمه زلال و هميشه جارى مهر و لطف الهى بهره ها برده اند، هرگز كار و گفتارشان بى هدف نخواهد بود و همواره نتيجه اى مفيد و مناسب در نظر دارند. تمام رفتار و گفتارشان با توجه به خواسته هاى خداى متعال جهت مند مى شود و مى تواند براى ديگران سودمند باشد. مؤمنان حتى گوهر وجود خويش را از افكار پوچ و بيهوده ، پاك و پيراسته مى دارند. اينان درس آموز مكتب على عليه‌السلام هستند كه فرمود:

اياك اءن تذكر من الكلام مايكون مضحكا و ان حكيت ذلك عن غيرك(١٠٩)؛

از گفتن سخنى كه پوچ و بيهوده است ، بر حذر باش ، هر چند آن را از ديگرى نقل كنى .

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مجال سخن تا نبينى ر پيش  |  | به بيهوده گفتن مبر قدر خويش(١١٠)  |

## الف ) سخن سنجيده نشانه خردمندى

ناسنجيده سخن گفتن ، چه بسا موجب بى آبرويى و رسوايى گوينده مى شود و خطرهايى نيز برايش به بار مى آورد. امام على عليه‌السلام در اين باره مى فرمايد:فكر ثم تكلم تسلم من الزلل(١١١)؛ بينديش ، سپس ‍ سخن بگو تا از لغزش ها در امان باشى .

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در توجه كردن به عاقبت سخن پيش از بيان آن مى فرمايد:

من لم يحسب كلامه من عمله كثرت خطاياه و حضر عذابه(١١٢)؛

كسى كه سخن خود را جزو اعمالش به حساب نياورد (و بى پروا حرف بزند)، لغزش هايش بسيار و عذابش نزديك شده است .

حضرت على عليه‌السلام در توصيه ديگرى ، سنجيده سخن گفتن را به در نظر گرفتن زمان و مكان وابسته مى داند و مى فرمايد:لا تتكلمن اذا لم تجد للكلام موقعا(١١٣)؛ آن گاه كه براى سخن ، زمانى و مكان مناسبى نمى يابى ، خاموش باش .

آورده اند كه مردى پارچه اى زربفت و گران بها بافته بود. او با خود انديشيد خوب است اين طاقه رزبفت را به سلطان هديه كنم و جايزه اى بگيرم . از اين رو، به دربارسلطان كه از آن اثر هنرى زيبا، خوش حال و شگفت زده شده بود، از اطرافيان خود براى چگونگى استفاده از آن نظر خواست . يكى از آنان گفت : اين پارچه براى انداختن روى مركب شما مناسب تر دانست . سومى گفت : براى پرده در كاخ سلطنتى شايسته تر است . سلطان گفت : خوب است نظر بافنده هنرمند را نيز جويا شويم . شايد نظر بهترى داشته باشد. آن گاه رو به مرد پارچه باف كرد و پرسيد: اين پارچه زربفت براى چه مصرفى مناسب تر باشد؟ مرد بيچاره بدون آن كه عاقبت كار و موقعيت مجلس را بسنجد، گفت : قربان ! به نظر حقير اين پارچه فقط براى انداختن روى جنازه شما مناسب است(١١٤)! بدين ترتيب ، نه تنها خود را از گرفتن جايزه سلطان بى بهره ساخت ، كه خطرى بزرگ نيز به جان خريد.

## ب ) ويژگى مجالس خوب

خداوند در قرآن كريم ، وقتى از ويژگى هاى بهشت با عنوان مجلس و محفل برگزيدگان و دوست داران و پاكان درگاه الهى سخن به ميان مى آورد، پرهيز از بيهوده گويى را يكى از ويژگى هاى برجسته آن مى شمارد. به يقين ، آنان كه در اين دنيا به عشق و شوق حق تعالى از رفتار و گفتار و افكار بيهوده دور بودند، اكنون وقتى به عنوان پاداش كارشان ، در جوار روضه جاويد خداوندى آرام مى گيرند، بيهوده نمى گويند و نمى شنوند. در حقيقت ، مجالس ما هم بايد از چنين مجالسى الگوبردارى شود و مانند آنان از بيهودگى بپرهيزيم . مجلسى كه در آن (لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا تَأْثِيمًا إِلَّا قِيلًا سَلَامًا سَلَامًا) (١١٥)؛ سخنان بيهوده و گناه آلود نشنوند. در آن جا گفته نمى شود، مگر سخنى كه سلام است و سلام .

آن گاه كه مجالس دنيوى از سخنان بيهوده و گناه آلود به دور باشد، در حقيقت ، نسيمى از بهشت بر آن وزيده است . در برخى آيات نيز به گونه اى ديگر به پيراستگى مجلس بهشتيان از بيهودگى اشاره شده است : (لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا كِذَّابًا) (١١٦)؛ در آن جا سخن لغو و دروغى نمى شوند.

اين گروه در بهشتى جاى دارد كه (لَا تَسْمَعُ فِيهَا لَاغِيَةً) (١١٧)؛ در آن سخن بيهوده اى نمى شنوند. و همين مسئله ، مايه تفاوت مجالس بهشتى با بعضى نشست هاى دنيوى است . در مجلس هاى زمينى ، افراد در برابر وقت ديگران كمتر احساس مسئوليت مى كنند و آن را با سخنانى لبريز مى سازند كه نه تنها نگفتن آنها زيانى ندارد، بلكه و انهادن اين سخنان ، به حال همه مفيد خواهد بود.

شايد عده اى كمتر به اين بينديشند كه چه مقدار از گفته هايشان براى شنوندگان ارزشمند و مفيد بوده است و آياگفتارشان ، تاريكى و جهلى را به روشنايى و دانايى تبديل كرده است ؟ به دانش حاضران افزوده يا اوقات و فرصت هاى گران بهاى آنان را به هدر داده است ؟ چه قدر مى كوشيم ديگران از فرصتى كه با ما هستند، بيشترين و بهترين بهره ها را ببرند. اگر مى خواهيم مجالس دنيوى ما شباهت بيشترى به محفل هاى بهشتيان داشته باشد، بايد پاسخى شايسته براى پاسخ ‌هاى بالا داشته باشيم . در اين صورت ، مطمئن خواهيم شد كه نشست هاى دوستانه ما، الگوهايى كوچك و كامل از مجالس خوب خواهد بود؛ همان مجالسى كه خداوند نيز آن را مى پسندد و پر بركت مى كند.

## ج ) بهترين سخن

سخن بيهوده اى كه فايده اى براى آدمى ندارد، بى ارزش است . در مقابل ، سخنى كه به حال اشخاص و جامعه از نظر مادى يا معنوى ، دنيوى يا اخروى و فردى يا اجتماعى مفيد باشد، شايسته تاءمل است . چه بسا يك سخن خوب ، زندگى فرد يااجتماعى را نجات مى دهد و رسم و آيين ناپسندى را به آداب منطقى و انسانى تبديل مى كند. چنين سخنى ، در پيش ‍ گاه خداى متعال و بزرگان معرفت و دانش ، ارزشمند است . وقتى كلامى ، شخصى گمراه و منحرف از حق را به راه سعادت و هدايت آورد، گويى همه انسان ها را نجات داده و هدايت كرده است . امام على عليه‌السلام مى فرمايد:

فان خير القول ما نفع و اعلم انه لا خير فى علم لا ينفع(١١٨)؛

بهترين سخن آن است كه سودمند باشد. آگاه باش در دانشى كه سود نبخشد، خيرى نيست .

اگر همه گفتارها مفيد باشند، انسان پله هاى معرفت و پيشرفت را به سرعت مى پيمايد. در اين صورت ، دانايان و عارفان براى ياد دادن . مردم براى گوش ‍ كردن و بهره گرفتن فرصت بيشترى مى يابند. گفتار مفيد، شايسته محفل دانايان است و سخن پوچ و بيهوده در اين محافل راهى ندارد. جايگاه انسان در نظام آفرينش ، بسيار برتر از ديگر موجودات است و او با قدرت منحصر به فرد انديشه خويش ، بايد گفتار و كردارش پر معنا و مفيد و همواره از بيهودگى ، پيراسته باشد.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ناصح از بيهوده گويى آبروى خويش برد  |  | بوى خون آيد ز افغان ، مرغ بى هنگام را(١١٩)  |

## د)پى آمدهاى بيهوده گويى

همان گونه كه سخن خوب ، هدايت كننده است ، سخن بيهوده نيز مى تواند گمراه كننده باشد، چنان كه خداوند مى فرمايد: (وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ) (١٢٠)؛

برخى از مردم سخنان بيهوده سرگرم كننده را مى خرند تا مردم را از روى نادانى ، از راه خدا گمراه سازند.

مردم دانا هميشه به سخنان سودمند علاقه مندند و از سخنان بيهوده مى پرهيزند. بر اين اساس ، اگر كسى همواره بيهوده گويى كند، از طرف او پراكنده مى شوند و شخصيت او را حقير مى شمارد. امام على عليه‌السلام مى فرمايد:كثره الهذر يكسب العار(١٢١)؛ بيهوده گويى زياد، ننگ و عار به بار مى آورد.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بسا خود نمايان بيهوده گوى  |  | كه باشند در بزمگه ، رزم جوى(١٢٢)  |

## ه‍) راهكار برخورد با بيهوده گويان

اگر عمل انسان در مسائل رفتارى و روانى سنجيده و مناسب نباشد، آثار و پى آمدهايى جبران ناپذير به همراه مى آورد. به يقين ، درگيرى و در افتادن با آدم بيهوده گو و مجادله با او، به زيان دانايان مى انجامند. اساسا مجادله با بيهوده گو، نه تنها او را اصلاح نمى كند، بلكه لجاجت و بى احترامى او را بيشتر مى كند. سعدى مى گويد: جالينوس ، ابلهى را ديد كه دست در گريبان دانشمندى زده و بى حرمتى همى كرد. گفت : اگر اين دانا بودى ، كار وى با نادان بدين جا نرسيدى .

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دو عاقل را نباشد كين و پيكار  |  | نه دانايى ستيزد با سبكسار  |
| اگر نادان به وحشت سخت گويد  |  | خردمندش به نرمى دل بجويد(١٢٣)  |

خداوند در قرآن كريم ، راهكار بر خورد با بيهوده گويان راچنين مى آموزد:

(وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا) (١٢٤)

و كسانى كه به باطل و دروغ شهادت نمى دهند و هنگامى كه با بيهودگى برخورد كنند، بزرگوارانه مى گذرند.

آيات ٦٣ تا ٧٦ سوره فرقان ، صفات بندگان خاص خداى رحمان را بر مى شمارد و يكى از آنها را بر خورد كريمانه و صبورانه با بيهودگى مى داند. اين نوع برخورد، از يك سو نشانه نارضايتى بدونه پرخاش و مجادله است تا شخص بيهوده گو متوجه زشتى كار و گفتار خود شود و متنبه گردد و از سوى ديگر، چنين رفتارى دل پذير است . در واقع ، فرد كريم با اين بى اعتنايى و نارضايتى ، اعلام مى كند از بيهوده گويان نيست و از آنها بيزارى مى جويد.

٣ - دروغ گويى يكى از بزرگ ترين گناهان ، مربوط به زبان و بدترين صفات انسان ، دروغ گفتن است . امام على عليه‌السلام مى فرمايد:شر القول الكذب(١٢٥)؛ بدترين سخن ، دروغ است . پروردگار در قرآن كريم با نفرين دروغ گويان ، بيزارى خود را از آنان اعلام مى دارد: (قُتِلَ الْخَرَّاصُونَ) (١٢٦)؛ كشته باد دروغ گويان .

مؤمن بايد از هر دروغى بپرهيزد؛ چه كوچك و چه بزرگ و چه جدى و چه شوخى كه اگر آدمى به دروغ كوچك دچار شود، دروغ بزرگ هم خواهد گفت . امام سجاد عليه‌السلام مى فرمايد:

اتقوا الكذب الصغير منه و الكبير فى كل جد و هزل فان الرجل اذا كذب فى الصغير، اجترى على الكبير(١٢٧)؛

از دروغ ، كوچك و بزرگش ، جدى و شوخى اش بپرهيزيد؛ زيرا وقتى شخص ‍ در مورد كوچك ، دروغ گفت ، به گفتن دروغ بزرگ هم جرئت مى يابد.

دروغ قلمرو گسترده اى دارد و ممكن است همه جا به سراغ انسان بيايد: در اجتماع ، خانه ، مدرسه ، محيط كار، صحنه سياست و حكومت ، مراسم مختلف ، كسب و تجارت ، بازى و تفريح ، مدح و تمجيد ديگران ، در دادگاه و شكايت كردن ، در دفاع از خود، اظهار ارادت و عشق و علاقه به ديگرى ، بيان وقايع تاريخ و حتى ذكر مصيبت اهل بيت به ويژه سالار شهيدان و نقل قول از ديگران . دروغ هميشه زشت است و گوينده آن دروغ گوست .

ايمان هيچ گونه سازگارى با دروغ ندارد؟ انسان مؤمن دروغ نمى گويد و دروغ گو ايمان ندارد. اگر مؤمنى دروغ گفت ، اين دروغ ، دروغ ديگرى در پى دارد؛ زيرا براى پوشاندن گناه خود، ناچار دوباره دروغ مى گويد و در غير اين صورت ، رسوا مى شود. سرانجام به جاى مى رسد كه نمى تواند دروغ نگويد و دروغ برايش عادى مى شود. امام باقر عليه‌السلام مى فرمايد:ان الكذب هو خراب الايمان(١٢٨)؛

همانا دروغ ، ايمان را تباه مى سازد.

از پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم درباره صفات مؤمن پرسيدند كه آيا مؤمن ممكن است تر سو باشد؟ فرمود: آرى . گفتند: آيا ممكن است مؤمن دروغ گو باشد؟

فرمود: خير(١٢٩).ا

هم چنين(عبد الله بن جراد)از رسول خدا پرسيد: آيا مؤمن دروغ مى گويد؟ فرمود: خير و سپس كلام خدا را تلاوت كرد كه :انما يفترى الكذاب الذين لا يومون(١٣٠)؛ همانا انسان هاى بى ايمان دروغ مى گويند.

وقتى انسان براى نخستين بار دروغ گفت ، اثر آن را بلا فاصله احساس ‍ نمى كند، ولى وقتى براى چندمين بار دروغ گفت ، احساس مى كند نفاقى پنهان در قلبش پديده آمده است و به هر ميزان كه بيشتر دروغ مى گويد، بر نفاقش افزوده مى شود.

قرآن كريم ، نفاق را اثر حتمى و نتيجه قطعى دروغ گويى مى داند و مى فرمايد: (فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ مَا وَعَدُوهُ وَبِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ) (١٣١)

خداوند، نفاقى در قلوب ايشان تا روز قيامت ايجاد كرد (و پيدايش نفاق به دو علت بود:) عهد و پيمان با خدا را شكستند و پى در پى دروغ مى گفتند.

## الف ) عوامل دروغ گويى

يك ) بى ايمانى :

خداوند مى فرمايد:( إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْكَاذِبُونَ) (١٣٢)؛ جز اين نيست كه فقط كسانى دروغ مى گويند كه به نشانه هاى خدا ايمان نمى آورند.

از اين آيه استنباط مى شود كه مؤمنان هيچ گاه به خدا و نشانه هاى او دروغ نمى بندند و راه نجات از دروغ گويى و رسيدن به صفاى راست گويى ، پالايش درون از حجاب پليدى هاست .

دو) لجاجت :

يكى ديگر از عوامل دروغ گويى ، لج بازى است : (بَلْ أَتَيْنَاهُمْ بِالْحَقِّ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ) (١٣٣)؛ بلكه حق را برايشان آورديم و آنان دروغ گويند.

## ب ) انگيزه هاى دروغ گويى

دروغ گويان با انگيزه هاى مختلفى دروغ مى گويند. در قرآن كريم به دو نمونه از اين انگيزه ها اشاره شده است .

يك )

دروغ گويان براى فريب ديگران ، از زبان چرب و نرم خود استفاده مى كنند و با سخنان و وعده هاى دروغ ، به مقاصد پليدشان دست مى يابند:

(وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا اتَّبِعُوا سَبِيلَنَا وَلْنَحْمِلْ خَطَايَاكُمْ وَمَا هُمْ بِحَامِلِينَ مِنْ خَطَايَاهُمْ مِنْ شَيْءٍ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُون) (١٣٤)؛

و كافران به مؤمنان گفتند: از راه ما پيروزى كنيد و ما گناهان شما را به گردن مى گيريم ، ولى چيزى از گناهان ايشان را به گردن نگيرند. به راستى ، آنان دروغ گويند.

اين گفته دروغى بيش نيست ؛ زيرا هر كس مسئوليت رفتار خويش را بر عهده دارد: (وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى) (١٣٥)؛ هيچ گنه كارى بار گناه ديگرى را بر ندارد.

دو)

دروغ گويان براى فرار از انجام دادن وظيفه و كارهاى سخت ، دروغ مى گويند.

اينان با بهانه آوردن و دروغ گفتن ، از زير بار مسئوليت شانه خالى مى كنند. در زمان پيامبر، وقتى دستور حركت در جنگ تبوك و جهاد در راه خدا آمد، عده اى قصد فرار از اين كار سخت را داشتند؛ زيرا اميد به دست آوردن غنيمت فراوانى هم نبود. از اين رو، به دروغ ، بهانه هايى آوردند:

(لَوْ كَانَ عَرَضًا قَرِيبًا وَسَفَرًا قَاصِدًا لَاتَّبَعُوكَ وَلَكِنْ بَعُدَتْ عَلَيْهِمُ الشُّقَّةُ وَسَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَوِ اسْتَطَعْنَا لَخَرَجْنَا مَعَكُمْ يُهْلِكُونَ أَنْفُسَهُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ) (١٣٦)؛

اگر غنايم و سودى نزديك و سفرى سهل و آسان بود، از تو پيروى مى كردند، ولى راه پر مشقت بر آنان دور و گران آمده است و به خدا سوگند ياد خواهند كرد كه اگر مى توانستم ، با شما حركت مى كرديم . اينان خودشان را هلاك مى كنند و خداوند مى داند كه آنان دروغ مى گويند.

٤ - نا سزاگويى از زشت ترين و بدترين آفات گفتار آدمى ، دشنام گفتن است . اين كار، سخن را به پايین ترين رتبه و نهايت زشتى مى رساند و از ديگر سو، مقام انسانى گوينده اش را تنزل مى دهد. خداوند در قرآن محيد مى فرمايد: (وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ) (١٣٧)؛ به كسانى كه غير خدا را مى خوانند، دشنام ندهيد.

وقتى آدمى نبايد به كافران و مشركان ناسزا گويد، تكليف او با يكتاپرستان مشخص است .

امام صادق عليه‌السلام مى فرمايد:اياك اءن تكون فحاشا اءو صخابا اءو لعانا(١٣٨)؛ مبادا دشنام گو، بد زبان و لعنت كننده باشى . داستان اين حديث از اين قرار است كه يكى از ياران امام صادق عليه‌السلام مى گويد: وقتى خدمت حضرت رسيدم ، فرمود: اين چه جنجالى بود كه ميان تو و شتر دارت به وجود آمد. مبادا دشنام گو، بد زبان و لعنت كننده باشى . عرض كردم : به خدا سوگند، چنين بود كه فرمودى ، ولى او به من ستم كرد. فرمود: اگر او به تو ستم كرده تو از او سر افتادى . به يقين ، اين كردار از رفتار من نيست و من به پيروانم چنين دستورى نداده ام . از پروردگارت آمرزش ‍ بخواه و به آن كردار باز مگرد و تكرارش مكن . عرض كردم : از خدا آمرزش ‍ مى خواهم و ديگر باز نمى گردم(١٣٩).

## الف ) نكوهش ناسزاگويى در روايات

پيامبر گرامى اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم زشت گويان را نكوهش مى كند و مى فرمايد:ان من شر عباد الله من تكره مجالسته لفحشه(١٤٠)؛ از بدترين بندگان خدا كسى است كه به خاطر دشنام گويى اش ، از هم نشينى با او كنارگيرى شود. چه زشت است كه زبان انسان آن گونه آزار دهنده و بدگو باشد كه مردم از دوستى و همراهى با او كراهت داشته باشند و از دشنام او بر حيا و حيثيت خود بترسند. امام صادق عليه‌السلام مى فرمايد:البداء من الجفاء فى النار(١٤١)؛ بدزبانى ، جفاكارى است و جفاكار در آتش است .

امام باقر عليه‌السلام نيز مى فرمايد:ان الله يبغض الفاحش ‍ المتفحش(١٤٢)؛ به راستى كه خداوند، بدكار و دشنام گو را دشمن مى دارد.

پيامبر گرامى اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم هم مى فرمايد:

ان الله حرم الجنه على كل فحاش بذى قليل الحياء لا يبال ما قال و لا ماقيل له(١٤٣)؛

خداوند، بهشت را بر هر دشنام دهنده بى آبرو و بى حيايى كه از آنچه مى گويد و از آنچه به او گفته مى شود، باكى ندارد و ناراحت نمى شود، حرام كرده است .

## ب ) راهكار مبارزه با ناسزگويى

اميرمؤمنان على عليه‌السلام دورى از دشنام دادن را از ويژگى هاى پرهيز كاران برمى شمارد:بعيدا فحشه لينا قوله(١٤٤)؛ از دشنام و ناسزا، به دور و بر كنار و گفتارش ، متين و همواره است . ايشان هنگامى كه شنيده يارانش در جنگ صفين به دشمن ناسزا مى گويند، در خطبه اى چنين سفارش فرمود:

اگر (به جاى دشنام دادن ،) رفتار ناشايست آنان را بيان مى كرديد و حالشان را يادآور مى شديد، در گفتار، راست تر و در مقام عذر خواهى ، رساتر بود. شما بايد به جاى دشنام به آنها مى گفتند: خدايا! خون ما و آنها را حفظ كن . ميان ما و آنها را اصلاح فرما و آنان را از گمراهى به راه راست هدايت كن تا كسى كه نادان است ، حق را بشناسد و او كه با حق ستيز و دشمنى مى كند، دست بردارد و باز ايستد(١٤٥).

در واقع ، آدمى به جاى دشنام بايد آگاهى دهد؛ راهنمايى و دل سوزى كند؛ دست گمراهان را بگيرد و آنان را هدايت كند. ناسزا، زشت است و پاسخ ناسزا، دشنام نيست ؛ چون آتش را با آتش خاموش نمى كنند. بايد غضب خود را فرونشاند و بر اعصاب خويش مسلط بود و با آب گوارا و زلال سخن ، به جنگ ناسزاى ديگران رفت .

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چهار چيز است آيين مردم هنرى  |  | كه مردم هنرى زين چهار نيست برى  |
| يكى سخاوت طبعى چو دستگاه بود  |  | به نيك نامى دايم ببخشى و بخورى  |
| دو ديگر آن كه دل دوستان نيازارى  |  | كه دوست آينه باشد چو اندر او نگرى  |
| سه ديگر آن كه زبان را به وقت گفتن بد  |  | نگاه دارى تا وقت عذر، غم نخورى  |
| چهارم آن كه كسى گر به جاى تو بد كرد  |  | چو عذر خواهد، نام گناه او نبرى(١٤٦)  |

زبان ملايم و همواره سبب رونق و طراوت باغ دوستى هاست . با آن ، چشمه هاى انس و هم دلى هميشه جارى و ريشه كدورت ها و دشمنى ها خشکيده خواهد شد. امام على عليه‌السلام فرمود:من لان عوده كثفت اءغصانه(١٤٧)؛ هر كس ساقه درخت وجودش نرم باشد، شاخه هايش متراكم و فراوان مى شود.

٥ - غيبت پشت سر كسى از او سخن گفتن ، به گونه اى كه اگر بشنود، دل گير و غمناك شود، به شرايط اين كه آنچه گفته مى شود در او باشد، ولى مردم از آن بى خبر باشند،(غيبت)ناميده مى شود. امام موسى كاظم عليه‌السلام مى فرمايد:

من ذكر رجلا من خلفه بما هو فيه مما عرفه الناس لم يغتبه و من ذكره من خلفه بما هو فيه مما لا يعرفه الناس اغتابه و من ذكره بما ليس فيه فقد بهته(١٤٨)؛

هركس ديگرى را در غيابش ياد كند به آنچه در او هست و مردم نيز از آن آگاهى دارند، غيبت نكرده است و هر كس ديگرى را در غيابش ياد كند به آنچه در او هست ، ولى مردم آن را نمى دانند، از او غيبت كرده است و هر كس در غياب ديگرى چيزى گويد كه در او نيست ، تهمت زده است .

روزى پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از اصحاب خود پرسيد:(آيا مى دانيد معناى غيبت چيست ؟)گفتند: خدا و رسول خدا داناتر است . فرمود:(غيبت اين است كه تو برادر خود را به چيزى كه او را ناخوش آيد، ياد كنى). شخصى عرض كرد: آيا اگر آن عيبى كه ذكر مى كنم ، در برادر دينى خودم باشد، باز هم غيبت است . حضرت فرمود:(اگر آنچه را مى گويى در او باشد، او را غيبت كرده اى و اگر در او نباشد، به او بهتان زده اى(١٤٩)).

غيبت ، آن ناگفتنى است كه به گوش غيبت شونده برسد، نا خشنود شود. خواه آن ناگفتنى نقص در بدن باشد، مثل اين كه بگويى : فلانى گنگ است ؛ يا در ويژگى ها، گفتار و رفتار غيبت شونده باشد، مثل اين كه بگويى : بد خلق است ؛ يا مربوط به چيزى است كه متعلق به او باشد از لباس يا خانه يا مركب ، چنان كه بگويى : خانه فلان كس چركين است يا كلاه او دراز است . پيامبر فرمود:(غيبت آن است كه برادر خود را به چيزى ياد كنى كه او را ناخوش آيد(١٥٠)). اين سخن پيامبر فراگير است و تمام موارد ذكر شده را شامل مى شود. البته غيبت كردن منحصر به زبان نيست ، بلكه هر عملى كه نقص از غير را بفهماند، غيبت است ؛ خواه به قول باشد يا به فعل يا اشاره يا رمزه يا نوشتن(١٥١).

## الف ) زشتى غيبت

سوره .ى حجرات ، به صراحت از زشتى غيبت سخن گفته است و كمتر گناهى در نظر خداوند متعال در اين پايه از ناپسندى قرار دارد. در احاديث نيز غيبت ، بدتر از زنا دانسته شده است و حتى برخى از فقيهان ، آن را باطل كننده روزه مى دانند(١٥٢).

در آيه زير زشتى غيبت بسيار ملموس بيان شده است :

(وَلَا يَغْتَبْ بَعْضُكُمْ بَعْضًا أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَحِيمٌ) (١٥٣)؛

و بعضى از شما از برخى ديگر غيبت نكند. آيا يكى از شما دوست مى دارد گوشت برادر مرده اش را بخورد كه از آن تنفر داريد؟ از خداوند پروا كنيد كه بى شك ، خداوند توبه پذير ميهان است .

جاى كه خوردن گوشت حيوانات مرده حرام است ، بايد خوردن گوشت انسان مرده بسيار زشت تر باشد. حيوانات ، گوشت مرده خود را نمى خورند، حال چگونه انسان چنين كارى را مى تواند انجام دهد؟ به راستى ، چرا غيبت اين قدر نكوهش شده است ؟ به نظر مى رسد علت آن است كه آدمى در پيش گاه خداوند متعال ، برترين موجودات است و حفظ اعتبار و شخصيت افراد، از دستورهاى مؤ كد اسلام است .

مولوى در دفتر سوم مثنوى ، داستانى نقل مى كند كه بر اساس آن ، هر كس ‍ بچه فيلى را شكار كند و بخورد، مادرش دهان آدم ها را بو مى كند و مى فهمد چه كسى بچه اش را خورده است . پس او را با خر طوم خود به هوا بلند و پرتاب مى كند و بر زمين مى كشد. آن گاه مولوى به آيه بالا مى رسد كه انسان ها نيز چون غيبت كنند، گويا گوشت برادرشان را خورده اند و حق تعالى و مجريان او امر الهى از بوى بسيار بد و متعفن دهان او مى دانند غيبت كرده است

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هر دهان را پيل بويى مى كند  |  | گرد معده هر بشر بر مى تند  |
| تا كجا يابد كباب پور خويش  |  | تا نمايد انتقام و زور خويش  |
| ‍ گوشت هاى بندگان حق خورى  |  | غيبت ايشان كنى كيفر برى  |
| هان كه بوياى دهانتان خالق است  |  | كى برد جان غير آن كو صادق است  |
| واى آن افسوسى اى كش بوى گير  |  | باشد اندر گور منكر با نكير  |
| نى دهان دزديدن امكان زان جهان  |  | نى دهان خوش كردن از دارو دهان  |
| آب و روغن نيست مر روپوش را  |  | راه حيلت نيست عقل و هوش را(١٥٤)  |

## ب ) راه هاى غيبت

يك ) گفتار صريح و روشن ؛

مانند اين كه فلانى بخيل است .

دو) قول كنايى ؛

مانند اين كه به خدا پناه مى بريم از اين كه مال يتيم خورده باشيم ؛ يعنى فلانى مال يتيم خورده است . يا پناه بر خدا كه من آدم چاپلوسى باشم يا الحمد الله كه ما فلان عيب را نداريم

سه ) فعل ؛

يعنى تقليد كردن و ادا در آوردن .

چهار) نوشتن ؛

امروزه شايد يكى از راه هاى رايج اين است . آنها كه مى توانند، در نشريات و آنها كه نمى توانند، در شب نامه و نامه هاى سرگشاده يا با ديوار نويسى ، به اصطلاح افشاگرى مى كنند و عيب ديگران را براى همگان آشكار مى سازند. گاه حتى پا رافرا تر مى گذراند و به انسان هاى با ايمان و خدمت گزار، توهين مى كنند و تهمت مى زنند.

پنج ) ايما و اشاره ؛

در اين باره آمده است كه يكى از همسران پيامبر مى گويد: من در خدمت پيامبر بودم . زنى بر ما وارد شد، وقتى پشتش به من بود، با دستم اشاره كردم كه او زنى كوتاه قد است . پيامبر فرمود:(غيبت آن زن را كردى(١٥٥)).

.

## ج ) فلسفه حرمت غيبت

دوام و بقاى هر جامعه ، به ميزان يك پارچگى ، صميميت و اعتقاد متقابل انسان ها بستگى دارد. هر اندازه افراد جامعه هم آهنگ تر باشند، آن جامعه ثبات بيشترى خواهد داشت . هم چنين هر اندازه ميان مردم ناهماهنگى و بى اعتمادى بيشتر باشد، نابودى و فروپاشى آن سريع تر است . اسلام كه جامعه اسلامى را به منزله پيكر واحد و افراد جامعه را چونان اندام هاى آن مى داند، بر آنچه موجب تقويت روح هم بستگى مى شود، تاءكيد مى ورزد و از آنچه موجب تضعيف وحدت و يك پارچگى مى شود، نهى مى كند.

غيبت يكى از امورى است كه جامعه متحد اسلامى را به تدريج گرفتار تفرقه مى كند و صميميت و اطمينان به يك ديگر را به بى اعتمادى و بدبينى بدل مى سازد؛ زيرا وقتى انسان از شخصى غيبت كند و عيب هاى او را براى ديگران برملا سازد، شنوندگان ، از او متنفر مى شوند. بنابراين ، عضوى از جامعه از محبوبيت مى افتد. هم چنين وقتى غيبت شونده آگاه شود كه چه كسى از او غيبت كرده است و چه كسى از عيب هاى او آگاه گشته اند، از آنها دورى مى كند، به همين ترتيب ، اگر غيبت ميان مردم رواج پيدا كند، افراد يكى پس از ديگرى از صحنه اجتماع كنار گذاشته مى شوند و روابط اجتماعى به سردى و تيرگى مى گرايد. بدون شك ، جامعه اى كه در آن روح هم بستگى حاكم نباشد، دوام نمى يابد و به زودى در سراشيبى سقوط مى افتد.

## د) انگيزه هاى غيبت

امام صادق عليه‌السلام سرچشمه غيبت را ده چيز مى داند:

ان اءصل الغيبه متنوع بعشره اءنواع : شفاء و غيط و مساعده و قوم و تهمه و تصديق خبر بلا كشف و سوء ظن و حسد و سخريه و تعجب و تبرم و تزين(١٥٦).

يك ) فرونشاندن آتش غضب

گاه انسان از گفتار و كردار شخصى ناراحت و خشمگين مى شود و چون نتوانسته است واكنش نشان دهد، پشت سرش زبان به شكايات و نكوهش ‍ مى گشايد و از او بد گويى مى كند تا خشمش را به اين وسيله فرونشاند. گاهى هم با كسى كينه و دشمنى دارد و عيب او را براى بدنام كردن و انتقام گرفتن فاش مى كند.

دو) هم رنگى با ديگران

گاه دوستان انسان درباره شخصى با هم سخن بگويند و باريختن آبروى او، اسباب شادى و سرور يك ديگر را فراهم مى آورند. در چنين جمعى ، اگر انسان از آن شخص غيبت شونده ، دفاع و عيب او را به گونه اى توجيه كند، دوستانش ناراحت مى شوند. از اين رو، هم رنگ آنان مى شود و افزودن بر شنيدن غيبت ، خود نيز به نوعى عيب هاى او را بر زبان مى آورد تا محفلشان گرم تر شود.

سه ) تهمت زدن

گاه آدمى مورد تهمت قرار مى گيرد و كار زشتى به دروغ به او نسبت داده مى شود. آنان شخص نيز در مقام دفاع از خود، فرافنكى مى كند و گناه را به گردن ديگران مى اندازد يا آنان را شريك خود مى شمارد و در نتيجه ، مرتكب غيبت مى شود.

چهار) تصديق خبر بدون تحقيق

گاه آدمى ، از كسى مطلبى درباره ديگرى مى شنود و بدون تحقيق و تفحيص ، آن اشاعه مى دهد و ديگران را به فرد، بدبين مى سازد.

پنج ) سوء ظن

گاه انسان اطلاع مى يابد كه شخصى تصميم گرفته است از او نزد ديگران بدگويى كند. از اين رو، پيش از او، به اصطلاح پيش دستى مى كند و عيب او را نزد ديگران مطرح مى سازد تا سخنان او را از درجه اعتبار بيندازد و موقعيتش به مخاطره نيفتد.

شش ) حسد

گاه انسان به اين دليل كه مى بيند مردم ، شخصى را دوست دارند و از او تعريف مى كنند، از روى حسد، نقاط ضعف آن شخص را بر جسته مى كند؛ شايد به اين وسيله او را از چشم مردم بيندازد و ناتوان و نالايق معرفى كند.

هفت ) تمسخر و استهزا)

گاه انسان براى اين كه مردم را بخنداند و مايه سرگرمى و شادى آنها را فراهم آورد، عيب و زشتى هاى اشخاص را حكايت و باز گو مى كند و آنها را مورد تمسخر و استهزا قرار مى دهد.

هشت ) شگفتى

انسان از شخص نيكوكار، انتظار كار ناشايست ندارد. از اين رو، از كار ناپسند او شگفت زده مى شود و گاه وسوسه مى شود براى ديگران باز گو مى كند. در اين حالت با اظهار شگفتى مى گويد: تعجب آور است كه فلانى چنين كارى كرده است .

نه ) تبرم

گاه انسان از اين كه برادر مؤمن او به بيمارى يا مشكلى دچار شده است ، غمگين و اندوهناك مى شود و در نتيجه ، به ظاهر از روى دل سوزى و بيان هم دردى ، چيزهايى مى گويد كه آن شخص ، راضى به افشاى آنها نيست .

ده ) تزين

گاه انسان مطلع مى شود كه شخصى مرتكب منكرى شده است . از اين رو، خشمگين و از او متنفر مى شود، ولى هنگامى كه او را مى بيند يا نامش را مى شنود، خشم خود را به گونه اى اظهار مى دارد كه ديگران متوجه شوند چه كسى مرتكب آن عمل ناپسند شده است .

ه‍) راهكار مبارزه با غيبت

براى اين كه دچار غيبت نشويم و پى آمدهاى منفى دنيوى و اخروى آن دامن گير ما نشود، راه هاى زير پيشنهاد مى شود:

يك ) دورى از عوامل و انگيزه هاى غيبت

انگيزه هايى كه براى ارتكاب غيبت بيان شده ، همگى از حالت هاى ناپسندى است كه در شخص غيبت كننده وجود دارد و بايد خود را از اين رذايل پاك گرداند. وقتى آدمى مى تواند به جاى حسد، به يك رنگى و صفا و صميميت روى آورد، به جاى كينه در دوستى بگشايد، نهال دشمنى را بر كند و درخت دوستى و صداقت بكارد و به جاى ريشخند و استهزات از دوستان به نيكى و احترام ياد كند، خود به خود از غيبت دور مى شود. پس ‍ دورى از اين انگيزه ها، بزرگ ترين گام در راه دورى از غيبت است .

دو) توجه به خداوند

غيبت ، توجه به عيب مردم است ؛ به جاى آن كه فرد، خويش را متوجه خداوند كند. در اين حال ، آدمى متوجه عيب هاى خود مى شود و با دقت در قدرت و عظمت الهى ، احساس ناتوانى در مقابل آفريدگار بى همتا مى كند و هرگز با وجود عيب خود، نگاهش را متوجه كاستى هاى ديگران نمى سازد. امام صادق عليه‌السلام مى فرمايد:

فان اءردت السلامه ، فاذكر الخالق لا المخلوق فيصير لك مكان الغيبه عبره و مكان الاثم ثوابا(١٥٧)؛

اگر مى خواهى [از غيبت كردن ] در امان بمانى ، پس آفريننده را ياد كن ، نه آفريده را در اين صورت ، خداوند متعال براى تو غيبت كردن را به پند گرفتن از حالت هاى مردم ، و گناه و پليدى [ناشى از غيبت ] را به پاداش تبديل مى كند.

با ياد خدا، عيب هاى مردم به جاى اين كه موجب غيبت و سرزدن گناهى بزرگ شود، سبب عبرت آموزى ديگران و پرداختن آنان به عيب هاى خويش مى شود. خداى يكتا نيز چنين حالتى را دوست دارد و به چنين انسانى پاداشى نيكو مى دهد.

سه ) گوش نكردن به غيبت و برخورد با آن

اگر رفتارى در جامعه به هنجار و ارزش تبديل گردد، ريشه كن كردن آن بسيار دشوار مى شود. اگر صفت ناپسندى تاءييد نشود، ريشه دار نمى شود؛ زيرا افراد به زشتى آن عمل پى مى برند و براى نابودى آن مى كوشند. اگر بزرگان جامعه يا خانواده ، خود به اين صفت ناپسند دچار باشند، ديگران نيز از آنها پيروى مى كنند و بر عكس ، اگر دولت مردان و بزرگان خانواده از اين عمل زشت خانواده انتقاد كنند به تدريج محو مى شود. سعدى شيرازى مى گويد: ياد دارم كه در ايام طفوليت ، متعبد بودمى و شب خيز و مولع زهد و پرهيز شبى در خدمت پدر نشسته بودم و همه شب ديده بر هم نبسته و مصحف عزيز در كنار گرفته و طايفه اى گرد ما خفته . پدر را گفتم از اينان يكى سر بر نمى دارد كه دوگانه اى بگزارد. چنان خواب غفلت برده اند كه گويى نخفته اند كه مرده اند. گفت : جان پدر! تو نيز اگر بخفتى ، به از آن كه در پوستين مردم افتى .

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نبيند مدعى جز خويشتن را  |  | كه دارد پرده پندار در پيش  |
| ‍ گرت چشم خدابينى ببخشند  |  | نبينى هيچ كس عاجزتر از خويش(١٥٨)  |

چهار) توبه

خداوند در آيه اى كه انسان ها را از غيبت باز مى دارد و آن را همچون خوردن گوشت برادر مرده مى شمارد، به دليل گستردگى لطف و رحمتش و بى كرانى درياى عفو و عنايتش ، راهى پيش پاى انسان گنه كار مى نهد كه (وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَحِيمٌ) (١٥٩)؛ و از خداوند پروا كنيد. به راستى ، خدا توبه پذير مهربان است .

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| كمر كوه كم است از كمر مور اين جا  |  | نا اميد از در رحمت مشو اى باده پرست(١٦٠)  |

.

 اگر انسان به مقام و موقعيت خود آگاه شود و خود را در حضور پروردگار ببيند، دامن خود را به پليدى غيبت آلوده نخواهد كرد؛ چون هم صحبتى و درد دل با حق تعالى ، لذتى دارد كه ترك همه گناهان را آسان مى كند و بزرگان هميشه از درگاه خداوند آرزو مى كند كه لذت گفت و گويش را از آنها دريغ نكند.

بايد از غيبت هاى انجام شده توبه كرد و گرد چنين گناهى نرفت كه پيامبر، آن را از خوره هم بدتر مى دانست :

الغيبه اءسرع فى دين الرجل المسلم من الا كله فى جوفه(١٦١)؛

غيبت در نابودى دين مرد مسلمان ، زودتر از بيمارى خوره در درون او مؤ ثر واقع شود.

پايان اين بخش را به سروده هاى از بوستان سر سبز شيخ شيراز آذين مى بنديم :

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| زبان كرد شخصى به غيبت دراز  |  | بدو گفت داننده اى سرفراز  |
| كه ياد كسان پيش من بد مكن  |  | مرا بدگمان در حق خود مكن  |
| گرفتم ز تمكين او كم ببود  |  | نخواهد به جاه تو اندر فزود  |
| كسى گفت و پنداشتم طبيعت است  |  | كه دزدى به سامان تر از غيبت است  |
| بدو گفتم اى يار آشفته هوش  |  | شگفت آمد اين داستانم به گوش  |
| ‍ به ناراستى در چه بينى بهى  |  | كه در غيبتش مرتبت مى نهى  |
| بلى گفت دزدان تهور كنند  |  | به بازوى مردى شكم پر كنند  |
| نه غيبت كن آن ناسزاوار مرد  |  | كه ديوان سيه كرد و چيزى نخورد(١٦٢)  |

## ٦ - راز گشايى

امام صادق عليه‌السلام مى فرمايد:فاياكم و الا داعه(١٦٣)؛ از فاش كردن اسرار بپرهيزيد. راز چيزى است كه بايد آن را پنهان داشت . هر فرد، خانواده و جامعه اى ، كم و بيش اسرار و اطلاعاتى دارد كه ديگران نبايد از آن آگاه گردند؛ زيرا آشكار شدن آن براى ديگران چه بسا سبب آسيب هاى فراوان مى شود.

(جابر بن عبدالله انصارى)مى گويد: جبرئيل بر پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نازل شد و خبر داد كه ابو سفيان در فلان محل با گروهى از مشركان منزل كرده اند. شما آماده جنگ با او شويد و اين خبر را مخفى بداريد تا آنها را غافل گير كنيد و ناگهان يورش بريد و آنها را از پا درآوريد. يكى از منافقان ، ابوسفيان را از اين تصميم آگاه ساخت . در اين جا آيه اى نازل شد كه(اى مؤمنان ! به خدا و رسول خيانت نكنيد و اسرار را فاش ‍ نسازيد و در امانت ها خيانت نورزيد(١٦٤)).

سر مؤمن بايد مخفى و محترم بماند؛ زيرا رازدارى ، فضيلتى اخلاقى به شمار مى آيد و بر عكس ، افشاى اسرار، مايه سقوط آدمى است . چنان كه حضرت صادق عليه‌السلام فرمودافشاء السر سقوط(١٦٥)آشكار كردن راز، سقوط است).

افشاى راز، زيان هاى فراوانى در پى دارد. امام على عليه‌السلام مى فرمايدلا يسلم من اءذاع سره(١٦٦)؛ كسى كه رازش را فاش سازد، سالم نمى ماند. امام ، تيره بختى مردم را در فاش ساختن اسرار و دوستى با اشرار خلاصه كرده و فرموده است :جمع الشر فى الاذاعه و مواخاه الاشرار(١٦٧)؛ شر (دنيا و آخرت ) در افشاگرى راز و دوستى با بدان گرد آمده است .

از عوامل افشاى راز، پر حرفى است . اشخاص پر حرف ، براى اشباع ميل سخن گويى ، از هر دردى سخن مى گويند و چنين كارى سبب مى شود پرده از روى رازهايشان كنار رود.

هم چنين در گردهم آيى ها، از مطالب گوناگونى سخن به ميان مى آيد و افراد مبتلا به كمبود شخصيت و ضعف نفس ، مى كوشند با ارائه مطالبى جديد، نظر حاضران را به خود جلب و احساس حقارت خويش را جبران كنند. جو چنين مجالسى سبب مى شود افراد، اسرار طبقه بندى شده اى را كه ديگران كمتر به آن دست رسى دارند، نقل كنند تا ميان اهل مجلس جاى براى خود به دست آورند.

يكى ديگر از اين عوامل ، تحت تاءثير احساسات قرار گرفتن و عصبانيت است . بسيار اتفاق مى افتد كه فرد يا افرادى بر اثر ناراحتى و احساساتى شدن ، اسرارى را فاش مى سازند. انسان بايد همواره بر اعصاب و زبان خويش مسلط باشد و نزاع و مشاجره ، او را چنان عصبانى و احساساتى نكند كه اسرار مخفى را بر ملا سازد.

راز دارى دو نوع است ؛ يكى ، راز ديگران را نگه داشتن و ديگرى ، اسرار خود را پوشاندن . آدمى بايد هم رازدار خود باشد و هم رازدار ديگران . امام على عليه‌السلام در اين باره مى فرمايد:من ضعف عن حفظ سره لم يقو لسر غيره(١٦٨)؛

هر كه از حفظ سرخود ناتوان باشد، برنگه دارى سر ديگرى توانانيست .

انسان بايد مراقبت كند كه چه مى گويد و با كه مى گويد. زمانى كه اسرار، نگفتنى است يا شنواى راز، محرم نيست ، دل بايد صندوق و نگاه دار باشد و از امانت خويش به بهترين صورت امانت دارى كند و آن را به گاه ضرورت هم جز به امانت دار نسپارد. امام على عليه‌السلام مى فرمايد:صدر العاقل صندوق سره(١٦٩)؛ سينه انسان عاقل ، صندوق اسرار اوست .

## ٧ - بهتان و افترا

خداوند در قرآن كريم مى فرمايد:

(وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بِغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا فَقَدِ احْتَمَلُوا بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُبِينًا) (١٧٠)؛

كسانى كه مردان و زنان با ايمان را بى تقصير و بى گناه بيازارند، گناه و تهمت بزرگى را مرتكب شده اند.

افترا، يعنى انسان ، چيزى را به دروغ به ديگرى نسبت دهد و شخصى را كه مرتكب كار ناپسندى نشده است ، به انجام آن متهم كند يا عيب و نقصى را كه در او نيست ، به او بچسباند. فرقى ندارد كه اين نسبت دروغ در حضور او باشد يا پشت سر او. بهتان و تهمت ، از گناهان كبيره است و در قرآن مجيد به شدت از آن نهى شده و عذاب شديدى براى آن ذكر گرديده است . بهتان در اصطلاح امروز به نوعى برچسب زدن هم گفته مى شود و آثار منفى اجتماعى دارد؛بى گناهان ، متهم و گفتار مى شوند؛ افراد به هم ديگر سوء ظن مى يابند؛ اعتماد عمومى از ميان مى رود و دوستى جايش را به دشمنى مى دهد. از اين رو، پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى فرمايد:

هركس به مرد يا زن با ايمانى بهتان بزند يا درباره كسى چيزى بگويد كه در او نيست ، خداوند در قيامت ، او را بر تلى از آتش قرار مى دهد تا از آنچه گفته است ، خارج شود و از عهده گفته خود بيرون آيد(١٧١).

در قرآن كريم بيش از چهل آيه درباره تهمت و بهتان وارد شده است . در نه آيه از قرآن مجيد(١٧٢)، افترا زنندگان به خدا و تكذيب كنندگان آيات الهى ستم كارترين مردم معرفى شده و در پنج آيه(١٧٣)آمده است :

(برويد در زمين سير كنيد و سرنوشت تكذيب كنندگان و تهمت زنندگان به خدا و رسول را بنگريد كه چگونه گرفتار خشم الهى در دنيا شدند).

در يازده آيه(١٧٤)، دروغ گويان و بهتان زنندگان مورد عتاب قرار گرفته اند و به آنها بيم آتش قهر و غضب الهى داده شده است كه چه عذاب سخنى در انتظار ايشان خواهد بود.

ناگفته نماند كه در افترا، تهمت زننده با آگاهى ، گناه يا عيبى را به شخصى نسبت مى دهد؛ يعنى مى داند كه آن شخصى اين عيب را ندارد يا اين گناه از او صادر نشده است . با وجود اين ، آن را به او نسبت مى دهد و حتى گاه خود او مرتكب كار زشتى شده است ، ولى براى نجات خود از گرفتارى و فرار از مجازات ، آن را به ديگرى نسبت مى دهد.

در بهتان ، تهمت زننده بدون علم و تنها از روى گمان ، چيزى را به شخصى نسبت مى دهد. ريشه اين رذيله اخلاقى همان سوء ظن و بدبينى به ديگران است كه موجب مى شود هر كارى كه از ديگران صادر شود، آن را بر فساد و بدى حمل كند. بيشتر تهمت ها هم به دليل نا آگاهى و سوء ظن است . از اين رو، خداوند در قرآن مى فرمايد:(اى مؤمنان ! از بسيارى از گمان ها بپرهيزيد؛ زيرا بعضى از گمان ها گناه است(١٧٥)).

مؤمن نه تنها نيايد به برادر و خواهر مؤمن خويش سوء ظن داشته باشد و به آن ترتيب اثر بدهد، بلكه بايد عمل او را حمل بر صحت كند و بكوشد سوء ظن خويش را به حسن ظن تبديل سازد. اميرمؤمنان على عليه‌السلام در همين باره مى فرمايد:

بايد گفتار و كردار برادر دينى خود را به بهترين شكل قرار دهى ، مگر اين كه يقين پيدا كنى و راه توجيه بر تو بسته باشد. نبايد به سخن برادرت بدگمان باشى ، در حالى كه محمل خوبى براى توجيه كلام او مى يابى(١٧٦).

اسلام ، تهمت را حرام مى داند و از مؤمنان مى خواهد از سوء ظن به يك ديگر بپرهيزيد و در صورت پيدايش سوء ظن به آن اعتنا نكنند و ترتيب اثر ندهند. از سوى ديگر، به مؤمنان دستور داده است تا خود را در معرض ‍ تهمت قرار ندهند و از گفتن سخنان و انجام دادن كردارى كه موجب سوء ظن مى شود، بپرهيزند تا دچار تهمت و افترا نشوند، چنان كه امير مؤمنان على عليه‌السلام فرمود:(كسى كه خود را در معرض تهمت قرار ندهند و از گفتن سخنان و انجام دادن كردارى كه موجب سوء ظن مى شود، بپرهيزند تا دچار تهمت و افترا نشوند، چنان كه اميرمؤمنان على عليه‌السلام فرمود:(كسى كه خود را در معرض تهمت قرار دهد، نبايد كسى را كه به او بدگمان مى شود، نكوهش كند(١٧٧)).

هم چنين ايشان در وصيت به فرزندش امام مجتبى عليه‌السلام فرمود:(از محل تهمت يا مجلسى كه به آن گمان بد برده مى شود، دورى كن(١٧٨)).

پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى فرمود:(از موضع تهمت بپرهيزد)روزى در مسجد معتكف بود و صفيه ، يكى از همسرانش به ديدنش آمد. هنگام بازگشت به خانه ، چند گامى همراهى اش كرد و در ضمن با او سخن گفت . در اين حال ، به مردى از انصار كه آنان را ديد، فرمود:(اين ، صفيه ، همسر من است)هدف ايشان از بيان اين مطلب ، بر طرف ساختن سوء ظن محتمل از طرف شخص انصارى بود(١٧٩).

## انگيزه هاى تهمت زدن

آنچه بيش از همه بايد به آن توجه داشت : شناخت عوامل و انگيزه هاى گوناگونى است كه موجب مى شود انسان به برادر دينى يا فرد هم نوع خود تهمت بزند. شناخت اين انگيزه ها، آدمى را در پيش گيرى از انجام دادن اين گناه بزرگ يارى مى دهد. عوامل و انگيزه هاى تهمت زدن به ديگران ، گوناگون و فراوان است . برخى از مهم ترين اين عوامل عبارتند از:

١ - بى اعتقادى و بى ايمانى به مسائل مذهبى ؛

٢ - جبران احساس حقارت درونى ؛

٣ - انتقام جویى و كينه توزى ؛

٤ - جبران شكست در ميدان زندگى فردى و اجتماعى ؛

٥ - برترى جويى ؛

٦ - سود جويى و طمع بى جا؛

٧ - خشنود ساختن ديگران ؛

٨ - بى احترامى به ديگران ؛

٩ - حسد؛

١٠ - ايجاد نااميدى ؛

١١ - ايجاد بدبينى ؛

١٢ - تعصب هاى جاهلانه ؛

١٣ - آگاهى از نتيجه شوم تهمت در زندگى فردى و اجتماعى .

٨ - سخن چينى يكى از آفات هاى زبان ، سخن چينى است ؛ يعنى انسان ، خبرى را ميان دو نفر باز گو مى كند و دوستى آن دو را به دشمنى بدل مى گرداند. البته گاه آنچه سخن چين مى گويد، درست و واقعى است ، ولى زمانى نيز افزون بر سخن چينى ، مرتكب تهمت و افتراهم مى شود.

افراد به انگيزه هاى متفاوت ، سخن چينى مى كنند. گروهى به عمد براى ايجاد اختلاف و دشمنى ميان ديگران ، با سخن چينى آشوب بر پا مى سازند و دسته ديگر، به دليل عادت ، به تكرار اين كار زشت مى پردازند. اينان براى پركردن اوقات فراغت خود، دوست دارند نزد اين و آن بنشينند و از ديگران سخن چينى كنند. در هر دو صورت ، اين افراد به وسيله خبر چينى و بيهوده گويى ، آسايش و آرامش را از ديگران سلب مى كنند و آنان را به گرداب جدايى و كينه و اختلاف مى افكنند. مؤمنان در برابر چنين افرادى وظايفى به عهده دارند، از جمله اين كه :

١ - نبايد سخن آنان را تصديق كنند؛ زيرا سخن چين ، شخصى فاسقى است و خبر فاسق از نظر اسلام و قرآن ، مردود است :

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَيَّنُوا أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصْبِحُوا عَلَى مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ) (١٨٠).

اى كسانى كه ايمان آورده ايد! هرگاه فاسقى خبرى براى شما آورد، براى درستى آن تحقيق و بررسى كنيد كه مبادا [به سبب خبر فاسق ،] به كسى يا گروهى : آزار برسانيد و بعد به خاطر كارى كه انجام داديد، سخت پشيمان شويد.

٢ - بايد كار سخن چين را ناپسند بدانند و زشتى كارش را برايش بازگو كنند و او را از اين كار باز دارند.

٣ - بايد سخن چين را دشمن خود بدانند؛ زيرا او مورد خشم خداوند است و كسى كه امروز از ديگران نزد تو خبر چينى مى كند، فردا از تو نزد ديگران خبر چينى خواهد كرد. امام صادق عليه‌السلام مى فرمايد:من نم اليك سينم عليك(١٨١)؛

كسى كه نزد تو سخن چينى مى كند، از تو هم پيش ديگران سخن چينى خواهد كرد. سخن چين ، دوست انسان نيست . كسى كه در غياب تو سخنى گفته ، از تو شرم كرده و مايه ناراحتى تو نشده است . در مقابل ، سخن چين ، آن خبر را به تو مى رساند و از تو شرم و حيا نمى كند و موجب ناراحتى ات مى شود و تو را عليه دوستت تحريك مى كند و به دشمنى او فرا مى خواند. چنين شخصى در حقيقت ، دشمن آدمى است .

٤ - نبايد به سخنان سخن چين ترتيب اثر دهند؛ زيرا خداوند در قرآن مجيد مى فرمايد: (وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ) (١٨٢)اصلاح كن و از فساد كنندگان پيروى نكن . و حتى نبايد با خبر سخن چينان ، به دوست خود سوء ظن پيدا كنند؛ زيرا باز هم در قرآن آمده است : (اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ ) (١٨٣)؛ از بسيارى از گمان ها بپرهيزيد؛ زيرا بعضى از سوء ظن ها گناه است .

٥ - نبايد گفته سخن چين را براى ديگران باز گو كنند؛ زيرا اگر اين سخن را به دوست خود كه از او سخن چينى كرده است ، بگويند، خود اين كار، سخن چينى است و اگر به غير او بگويند، غيبت است و هر دو گناه است مؤمنان آنچه را براى خود نمى پسندند، نبايد براى ديگران بپسندند.

امام على عليه‌السلام مى فرمايد:

لعن الله الا مرين با لمعروف التاركين له و الناهين عن المنكر العاملين به(١٨٤)؛

خداوند، كسانى را كه مردم را به معروف دعوت مى كنند، ولى خود به آن عمل نمى كنند و مردم را از منكر باز مى دارند، ولى خود مرتكب آن مى شوند، لعنت كند.

# فصل سوم : لطايف و حكايت ها

## عيب پوشى خداوند

روايت شده است روز قيامت ، رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از خداى متعال مى خواهد هنگام حساب رسى خلايق ، امت او را در حضور فرشتگان و پيامبران و امت هاى ديگر محاسبه نكند تا عيب هاى آنها آشكار نشود. پس به شيوه اى به حساب رسى ايشان بپردازد كه جز خداى سبحان و پيامبرش ، كس ديگرى از گناهانشان آگاه نشود. خداوند در پاسخ مى فرمايد:

اى حبيب من ! من در مورد بندگانم از تو مهربان ترم ؛ زيرا چنان كه تو دوست ندارى عيب هاى ايشان نزد غير تو آشكار شود، من هم روانمى دارم عيب آنها حتى بر تو نيز آشكار گردد. به همين دليل ، خودم به تنهاى به حسابشان رسيدگى مى كنم ، به گونه اى كه جز من ، كسى بر لغزش هاى ايشان آگاه نشود.

(ملا مهدى نراقى)پس از بيان حديث مى نويسد:

پس وقتى عنايت خداى سبحان در پوشيدن عيب بندگان تا اين حد باشد، اى بى چاره مبتلا به انواع عيوب و لغزش ها و گناهان ، به چه حقى پرده از عيوب بندگان خدا بر مى داردى ، در حالى كه تو خود همانند آنها به انواع عيوب و لغزش ها گرفتارى ! بينديش و فكر كن كه اگر كسى گناه يا عيبى از تو را پيش مردم فاش كند، حال تو چگونه خواهد بود. پس حال ديگران را هم در افشاى گناهان و عيوب آنها با حال خود مقايسه كن ؛ زيرا از اخبار و تجربه ، روشن و واضح است كه هركس ديگران را رسوا كند، خود نيز رسوا مى شود. پس اى دوست من ! بر خود رحم كن و از اين روش پروردگارت در عيب پوشى پيروى كن و بر عيب و لغزش هاى ديگران پرده افكن(١٨٥).

رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى فرمايد:

لا يستر عبد عيب عبد الا ستره الله يوم القيامه(١٨٦)؛

هيچ بنده اى عيب بنده ديگر را نمى پوشاند، مگر اين كه خداوند در روز قيامت ، عيب او را خواهد پوشاند.

همنشينى با پيامبر مردى به حضور پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آمد و عرض كرد: اى رسول خدا! من جز ماه مبارك رمضان ، روزه نمى گيرم و بيشتر از نمازهاى پنج گانه ، نماز ديگرى نمى خوانم . زكات و حج واجب هم بر عهد ندارم و مستحبات هم انجام نمى دهم . حال جاى من بعد از مرگ كجاست ؟ حضرت فرمود:(تو دربهشت با من هستى ، ولى به چند شرط: زبان از غيبت و دروغ نگه دارى ؛ دل از كينه و حسد پاكى ؛ چشم از حرام بپوشى و مسلمانى را آزار ندهى . پس اگر از اين صفات زشتى كه براى تو بيان كردم ، دورى كنى ، آن وقت با من وارد بهشت مى شوى(١٨٧)).

## حلاليت خواهى

(ملا فتح الله كاشانى)مى گويد:(يكى از نيكان و عالمان اهل معرفت گفت : روزى با برخى از افراد در گورستان نشسته بودم . در اين زمان ، مرد جوانى به سرعت از پيش روى ما گذشت . من او را مى شناختم و با ديدن او گفتم :(امثال اين مرد جوان ، موجب سلب آرامش مردم و مايه ننگ امت مسلمان هستند.)در پايان روز به خانه آمدم . شب به بستر رفتم و خوابيدم . در عالم خواب ديدم جنازه آن جوان را بر تابوتى نهاده اند و نزد من آوردند. سپس كاردى به دست من دادند و گفتند: از اين جنازه بخور. گفتم : سبحان الله ! من چندين سال است گوشت نخورده ام ، حال چگونه گوشت مرده بخورم ؟ در پاسخ گفتند: همان گونه كه غيبت او را كردى ، بايد گوشت جنازه او را بخورى با پشيمانى گفتم : از كار زشت خود توبه كردم با ابراز ندامت و اعتراف به كار زشت خويش ، مرا به حال خود رها كردند. از خواب پريدم و بيدار شدم . بعد از آن شب ، هر روز به مدت يك سال به آن گورستان رفتم تا آن مرد جوان را ببينم و از او بخواهم حلالم كند. پس از يك سال سرانجام او را ديدم . وقتى نزد او رفتم ، پيش از آن كه سخنى بگويم ، گفت : آيا از كار زشت خود توبه كردى ؟ گفتم : آرى . گفت : برو به خانه كه حلالت كردم(١٨٨)).

## جلوگيرى از غيبت

(ابى درداء)از پدرش نقل مى كند كه روزى در حضور پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مردى خواست با غيبت كردن و بدگويى از شخص ‍ ديگر، حيثيت و آبروى او را لكه دار كند. همان وقت ، مرد ديگرى از طايفه همان شخص كه در مجلس ما حضور داشت ، به دفاع از او از جا برخاست و پاسخ دندان شكنى به غيبت كننده داد و نگذاشت آن مرد با غيبت و بد گويى ، معترض حيثيت و آبروى او شود. پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وقتى اين صحنه را ديد، فرمود:

من رد عن عرض اءخيه كان له حجابا من النار(١٨٩)؛

هركس از آبرو و حيثيت برادر دينى خود دفاع كند، اين كار نيك ، سپر و حجابى براى او در مقابل آتش دوزخ است .

در تفسير امام حسن عسكرى عليه‌السلام در اين باره آمده است :

هر كس در مجلسى حاضر باشد و در مقابل سگ درنده اى كه مى خواهد با جاه طلبى ، برادر دينى او را خوار و خفيف كند و پرده آبروى او را بدرد، استوار بايستد و از آبروى برادر دينى خود دفاع كند، فرشتگان بسيارى از زمين ، آسمان ، عرش ملكوت نزد خداوند از او به نيكى ، ياد و مدح و ثنايش ‍ مى كنند و از خداى تعالى براى او سربلندى ، منزلت ، جاه و مقام مى طلبند. خداوند تعالى نيز در پاسخ فرشتگان مى فرمايد:(من هم آنچه را شايسته عمل اوست ، برايش واجب كردم ، به اين كه به تعداد هر يك از شما فرشتگان ستايشگر، از درجات ، كاخ ‌ها، باغ ها و درختان بهشتى نصيب او كنم و هر نعمتى را دوست داشته باشد، برايش فراهم مى سازم ، از آن نعمت هايى كه هيچ يك از آفريدگانم از آن آگاهى ندارند(١٩٠)).

روزى(ابراهيم ادهم)به مهمانى دعوت شد. ديد حاضران در مجلس از ديگران غيبت مى كنند. با شنيدن گفتارشان ، خطاب به ايشان گفت :(مردم اول نان مى خورند و سپس گوشت ، ولى شما اول (با غيبت كردن ) گوشت مردم را مى خوريد و سپس نان). بعد به سخن حق تعالى اشاره كرد كه مى فرمايد(أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا) (١٩١).

آيا دوست مى داريد گوشت برادر مرده خود را به خوريد(١٩٢).

پيامبر گرامى اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود:

من كان يومن بالله و اليوم الاخر فلا يجلس فى مجلس يعتاب فيه مسلم(١٩٣).

كسى كه به خدا و روز قيامت ايمان داشته باشد، در مجلسى نمى نشيند كه در آن ، غيبت مسلمانى را مى كنند.

## فاسق يا سخن چين

مردى نزد(عمر بن عبد العزيز)رفت و درباره شخصى بدگويى و سخن چينى كرد. عمر بن عبد العزيز به او گفت : اگر مى خواهى در مورد اين موضوع تحقيق مى كنم ؛ اگر دروغ گفته باشى ، از اهل اين آيه شريفه خواهى بود كه مى فرمايد: (إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَيَّنُوا) (١٩٤)؛

هرگاه فاسقى خبرى به شما داد، درباره آن تحقيق كنيد. اگر راست گفته باشى ، مشمول اين آيه شريفه خواهى بود كه مى فرمايد:هماز مشاء بنميم(١٩٥)؛ كسانى كه همواره سخن چينى مى كنند و سخن اين و آن را براى مردم مى گويند. و اگر مى خواهى ، تو را مى بخشم . آن شخص گفت : اى امير! مرا ببخش كه ديگر مرتكب اين كار ناپسند نخواهم شد(١٩٦).

## عامل ناراحتى

روزى يكى از دوستان مرد دانايى به ديدن او رفت و درباره شخصى نزد او بدگويى و خبر چينى كرد و گفت : فلان كس در مورد شماچنين گفته است . آن مرد حكيم گفت : ان مرد! مدت ها به ديدن ما نيامدى ، حالا هم كه آمدى ، با اين سخن و خبرى كه دادى ، سه خيانت بزرگ مرتكب شدى : اول آن كه مرا از آن شخص خشمگين ساختى ؛ دوم آن كه قلب آسوده و آرامم را چركين و نگران كردى ؛ سوم آن كه خود را نزد من (به سبب اين خبر چينى ) فاسق و متهم ساختى(١٩٧).

## پى آمد خبر چينى

 يكى از بزرگان مى گفت : گناه كارترين اشخاص نزد خداوند مثلث است . از او پرسيدند: مثلث كيست ؟ گفت : آن كس كه از برادر مسلمانش نزد حاكمى بد گويى و سخن چينى كند؛ زيرا با اين عمل ناپسند، هم خود، هم برادر و هم آن حاكم را به نابودى كشانده است(١٩٨).

امام صادق عليه‌السلام مى فرمايد:

اءلساعى قاتل ثلاثه : قاتل نفسه و قاتل من يسعى به و قاتل من سعى اليه(١٩٩)؛

خبر چين ، قاتل سه كس است : خودش ؛ كسى كه بر ضد او بد گويى كرده و كسى كه نزد وى از ديگران بدگويى كرده است .

## اعتماد نكردن به خبرچين

روزى(مصعب بن زبير)،(احنف)را به دليل چيزى كه به او خبر داده بودند، سرزنش كرد. احنف ، از آن موضوع اظهار بى اطلاعى كرد. مصعب گفت : ولى شخص مورد اعتمادى مرا از اين امر آگاه ساخته است . احنف گفت : اى امير! اين درست نيست ؛ زيرا اگر او مورد اطمينان بود، هرگز سخن چينى نمى كرد(٢٠٠).

## سگ هاى دوزخ

روزى مردى به حضور امام زين العابدين عليه‌السلام شرف ياب شد و گفت : فلان شخص درباره شما چنين و چنان مى گويند و شما را فردى بدعت گذار و گمراه مى داند. حضرت به او فرمود: اول اين كه حق هم نشينى و برادرى را با برادر مسلمانت به جا نياوردى ؛ زيرا او تو را امين و محرم خود مى دانست ، ولى تو درباره او خيانت و خبر چينى كردى . دوم اين كه حق هم نشينى ما را هم رعايت نكردى ؛ زيرا از تو سخنى شنيديم كه به شنيدن آن نياز نبود و از قول برادرم به من خبرى رساندى كه از آن آگاهى نداشتم . آيا نمى دانى النميمه هم كلاب النار(٢٠١)؛ سخن چينان ، سگ هاى دوزخند.

## تصديق نكردن خبر چين

روزى شخصى به حضور(اسكندر)رفت و خواست نزد او از شخص ‍ ديگرى بد گويى كند. همين كه زبان به سخن باز كرد، پيش از اين كه سخنان خود را تمام كند، اسكندر مانع از ادامه سخنان او شد و گفت : آيا دوست دارى همين گونه كه سخنان تو را درباره .ى آن شخص مى شنوم و مى پذيرم ، بد گويى آن مرد را درباره تو بشنوم و قبول كنم ؛ يعنى همين گونه كه تو نزد من مى آيى و از ديگرى بدگويى مى كنى ، بدان به يقين ديگرى هم نزد من مى آید و از تو بد گوى مى كند. من اگر سخنان تو را درباره ديگرى بپذيرم ، بايد سخنان ديگرى را هم درباره تو قبول كنم . حال آيا مايلى درباره سخنان شما در مورد هم ديگر اين طور رفتار كنم ؟ آن شخص با شنيدن اين پاسخ ، از بدگويى خود پشيمان شد و گفت : نه . اسكندر به او گفت : پس تو دست از بدى بردار تا فساد و زشتى دست از سر تو بر دارد(٢٠٢).

## ستار العيوب

در روايتى آمده است : روز قيامت ، بنده اى را مى آورند، در حالى كه گريان است . خداى سبحان به او خطاب مى كند و مى فرمايد: بنده من ! چرا گريه مى كنى ؟ وى در پاسخ مى گويد: سبب گريه من اين است كه امروز آنچه عيب و بدى هاى من نزد آدميان و فرشتگان پنهان بوده است ، آشكار خواهد شد. خداوند به او مى فرمايد: بنده من ! تو را در دنيا با داشتن زشتى هاى بسيار، رسوا نكردم ، حال آن كه گناه مى كردى و مى خنديدى . پس چگونه امروز تو را رسوا كنم ، در حالى كه گناه نمى كنى و گريانى(٢٠٣)!

## آتش افروز

(حماد بن سلمه)نقل مى كند: روزى شخصى به بازار برده فروشان رفت و برده اى خريد كه به انواع هنرها آراسته و تنها عيب او سخن چينى بود. مدتى گذشت . روزى غلام به همسر ارباب خود گفت : تو به من فراوان نيكى كرده اى . از اين رو رعايت حق تو بر من لازم است . من اخيرا متوجه مطلبى شده ام كه لازم مى دانم آن را به شما عرض كنم و آن اين است كه ارباب عاشق شده است و تصميم گرفته تو را طلاق دهد و با معشوق خود ازدواج كند. زن پرسيد: راه چاره چيست ؟ غلام گفت : چاره اش اين است كه وقتى ارباب خوابيده مقدارى از موى زير گلويش را باتيغ بتراشى و نزد ساحر ببرى تا او افسونى بخواند و دل او را مسخر تو گرداند. زن پذيرفت .

غلام نزد ارباب هم رفت و گفت : اين اكرامى كه تو به من مى كنى ، هيچ كس ‍ در حق فرزند خويش نمى كند. از اين رو، بر من لازم است آنچه را برايم معلوم گرديده ، برايت نقل كنم و آن اين كه همسرت تو را دوست ندارد و با مرد ديگرى طرح دوستى ريخته و رابطه برقرار كرده است و نقشه كشيده است تو را در حال خواب بكشد. ارباب پرسيد: چگونه سخن تو را باور كنم ؟ غلام گفت : خود را به خواب بزن تا به درستى گفتارم پى ببرى .

ارباب پذيرفت و به خانه رفت و چنين وانمود كرد كه از شدت خستگى خوابيده است . ناگهان زن را بالاى سر خود ديد كه تيغى به دست دارد. به درستى گفتار غلام يقين كرد و بى درنگ از جاى بر خاست و زن را كشت . غلام سخن چين ، بى درنگ خود را به قبيله زن رسانيد و آنان را از قتل زن به دست شوهر آگاه ساخت . آنها آمدند و شوهر راكشتند و بعد هم قبيله شوهر خبر دار شدند و در نتيجه شمشيرها كشيده شد و دو قبيله زن و شوهر به جان هم افتادند و خون عده اى تنها به واسطه سخن نادرست يك نفر، به نا حق بر زمين ريخت(٢٠٤).

## گريه بر گناهان خود

خداوند روزى به حضرت داوود عليه‌السلام وحى فرستاد و فرمود: اى داوود! براى گناهانت مانند مادرى كه فرزندش مرده و در ماتم او عزادار و سوگوار است ، ناله و گريه كن . اگر حال و روز كسانى را كه با زبانشان ، گوشت مردم را مى خورند، بدانى و ببينى ، از اين گونه گناهان دورى مى كن ؛ چون من در روز قيامت آنها را مانند سفره اى بسيار پهن ، باز مى كنم . آن گاه اطراف زبان آنان را با سر پوش هاى آتشين مى پوشانم و گرزهاى آتشين مى كوبم . سپس ملامتگران و توبيخ كننده اى بر ايشان مسلط مى كنم كه درباره آنها به دوزخيان مى گويد: اى اهل دوزخ ! ايشان را به خوبى بشناسيد. اينها كسانى هستند كه زبان بد گو و زشتشان بر آنها مسلط بوده است(٢٠٥)

## شرط هم نشينى

روزى مردى اديب و دانشمند به دربار پادشاه وقت رفت و از او اجازه خواست سخن بگويد. پادشاه گفت : به سه شرط مى توان سخن بگويى . مرد اديب پرسيد: آن شرطها چيست ؟ پادشاه گفت :

١ - اين كه پيش روى من ، مرا نستايى ؛ زيرا من ، خودم را بهتر از تو مى شناسم . پس اگر راست و درست بگويى ، در حقيقت ، مرا مسخره كرده اى .

٢ - ديگر اين كه در درون خود بر خلاف بيرونت مخالف من نباشى و در دل مراتكذيب نكنى ؛ زيرا آدم دروغ گو، راءى و فكر درستى از خود ندارد.

٣ - موضوع ديگر اين كه نزد من از كسى غيبت نكنى ؛ زيرا غيبت كردن را كسى به خود نمى پسندد و دوست نمى دارد، مگر اين كه ضعف و كاستى در او باشد.

وقتى سخنان پادشاه تمام شد، آن مرد اديب گفت : آيا مى توانم از حضور شما مرخص شوم و باز گردم ؟ پادشاه گفت : آرى . آن مرد بدون آن كه يك كلمه حرفى بزند، از حضور پادشاه مرخص(٢٠٦).

## زياده گويى

.روزى مرد عربى نزد رسول خدا عليه‌السلام آمد و به چاپلوسى و پر حرفى پرداخت . حضرت مانع چاپلوسى و زياده گويى او شد و به او فرمود:(اى اعرابى ! جلو زبانت چند پرده دارد؟)او گفت : دو پرده ، لب ها و دندان ها. پيامبر فرمود:(آيا اين دو پرده نمى تواند مانع از زياده گويى تو شود؟ توجه داشته باش كه به كسى در دنيا چيزى داده نشده است كه براى آخرتش ، زيان بارتر از زبانش باشد. زبان رها شده ، پر حرف و ياوه گو است(٢٠٧)).

روايتى از نبى اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است كه مى فرمايد:من فقه الرجل قله كلامه(٢٠٨).

از نشانه هاى دانايى مرد، كم حرفى اوست . نيز از ايشان است كه :ياءتى على الناس زمان يتخللون فى الكلام باءلسنتهم ...(٢٠٩)؛ روزگارى بر مردم فرا مى رسد كه هنگام سخن گفتن ، زبان را براى چرب گويى (چاپلوسى ) مى گرداند.

## نوشتن اعمال

روزى حضرت(سليمان بن داوود)عفريتى(٢١٠)را به نامزدى عفريتى ديگر در آورد. سپس عده اى را مخفيانه ماءمور و مراقبت ايشان كرد تا رفتار و كردار آنها را زير نظر بگيرد و گفتارشان را بشنوند و براى او خبر بياورند. روزى عفريت و نامزدش براى خريد به بازار رفتند. وقتى وارد بازار شدند، عفريت ديد مردم سخت به امور دنيا مشغول شده اند و سرگرم داد و ستد و گفت گو هستند. با مشاهده اين صحنه بانگرانى و شگفتى سر خود را تكان داد و روبه سوى آسمان بلند كرد. ماءموران آنچه را ديده بودند، به حضرت سليمان خبر دادند. حضرت ، عفريت را به حضور طلبيد و علت آن كار را پرسيد. عفريت گفت : وقتى وارد بازار شدم ، ديدم بر سر هر يك از مردم فرشته اى نشسته است كه همه سخنان آنان را يادداشت می كند(٢١١)

امام صادق عليه‌السلام در همين باره مى فرمايد:

ما من اءحد الا و معه ملكان يكتبان ما يلفظه ثم يرفعال ذلك الى ملكين فوقهما فيبتان ماكان من خير و شر و يلقيان ما سوى ذلك(٢١٢)

هيچ كس نيست جز آن كه با او دو فرشته است كه آنچه را مى گويد، مى نويسد. پس آن نوشته را به دو فرشته ديگر که بالاتر از آنان هستند، مى دهند. آن دو فرشته ، خير و شر آن را ثبت . میكنند و غير آن را دور مى افكنند.

زخم زبان عده اى از ياران پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به آن حضرت عرض ‍ كردند: يكى از زنان (در محله ما) روزها روزه مى گيرند و شب ها نماز مى خواند، ولى بداخلاق است ؛ به همسايگان زخم زبان مى زند و آنها را با زبان آزار مى دهد. حضرت فرمود:(خيرى در او نيست ؛ او از اهل دوزخ است(٢١٣))هم چنين رسول گرامى اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود:

هر كس به خدا و روز واپسين ايمان دارد، بگو همسايه را مر نجان . هر كس به خدا و روز رستاخيز ايمان دارد، بگو مهمان را گرامى دار و هر كس به خداو روز قيامت ايمان دارد، بگو يا نيك سخن گوى يا ساكت و خاموش ‍ باش(٢١٤)

## نشانه جوان مردى

شبى گروهى در مجلس(اوزاعى)گرد هم جمع شده بودند و با هم سخن مى گفتند در اين ميان ، مرد عربى از قبيله(بنى عليم)ميان ايشان بود، ولى ساكت و خاموش در گوشه اى نشسته بود و هيچ سخن نمى گفت . حاضران در مجلس وقتى او را خاموش ديدند، گفتند: به حق ، شمارا گنگان عرب گفته اند؛ زيرا مردمانى لال و بى زبان هستند. مرد عرب در پاسخ گفت :(حكيمان گفته اند لذت و خوشى مرد در گوش او و لذت و خوشى نامرد در زبان اوست . شما از آن كسانى هستيد كه لذت و خوشى تان در گفتار باطل و حرف هاى بيهوده است . پس جوان مردكسى است كه ساكت و خاموش ‍ مى نشيند و سخن باطل نمى گويد و حرف بى جانمى زند، ولى ناجوان مرد كسى است كه هر چه بر زبانش بيايد، مى گويد و حرف بى جا مى زند(٢١٥)

## دو گوش و يك زبان

درباره(سقراط)نقل شده است كه او در محافل و مجالس كمتر سخن مى گفت : به همين علت بر او عيب گرفتند و گفتند: چرا كم حرف مى زنى ؟ گفت :(خداوند به من دو گوش و يك زبان داده است تا دو برابر آنچه به زبان مى گويم ، با گوش هاى خود سخن بشنوم ، ولى بر عكس ، شما بيشتر از آنچه با گوش خود مى شنويد، با زبان ، سخن مى گوييد(٢١٦))

يكى از حكيمان نيز گفته است :(خداوند تعالى ، انسان را با يك زبان و دو گوش و دو چشم آفريده است تا شنيدن و ديدنش بيشتر از سخن گفتنش ‍ باشد(٢١٧))

## درمان تند زبانى

(حذيفه بن يمان)گفت : من مرد بد زبانى بودم و با خانواده ام تندى مى كردم . به همين دليل به حضور پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رسيدم و عرض كردم : اى رسول خدا!مى ترسم سرانجام به كيفر زشت زبانى گرفتار شوم و اهل آتش دوزخ گردم . حضرت فرمود:(اى حذيفه !از استغفار غفلت مكن ؛ زيرا با پشيمانى و استغفار گفتار تند و زشت خود، مى توانى بد زبانى را ترك كنى و از شربد زبانى در امان باشى . خود من نيز هر روز صد بار استغفار مى كنم(٢١٨))در روايتى از امام صادق عليه‌السلام نقل شده است :

ان رسول الله كان يتوب الى الله و يستغفره فى كل يوم و ليله ماءه مره من غير ذنب(٢١٩))

همانا رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در هر شب و روز صد بار به درگاه الهى توبه و استغفار مى كرد، در حالى كه هيچ گناهى نداشت و خطايى مرتكب نشده بود.

## شكنجه مخصوص زبان

 امام صادق عليه‌السلام نقل مى كند كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: در روز قيامت ، خداوند، زبان را از همه اعضاى. بدن ، شديدتر عذاب و شكنجه مى كند. در اين هنگام ، زبان به سخن مى آيد و مى گويد: پروردگارا! چرا مرا به گونه اى سخت شكنجه و مجازات كردى كه هيچ يك از اعضاى بدن را چنين عذابى نبود؟ در پاسخ زبان گفته مى شود: اى زبان ! از طرف تو كلمه ، سخن و جمله اى گفته شد كه به شرق و غرب زمين رسيد و اين امر سبب قتل و خون ريزى افراد بى گناه و غارت مال و اموال مردم و هتك عفت و ناموس و شرف اشخاص از راه حرام شد. پس به عزت و جلالم سوگند، تو را چنان عذاب مى كنم كه هيچ يك از اعضاى ديگر بدن را آن گونه مجازات و شكنجه نكرده باشم(٢٢٠)

(بلال بن حارث مزنى)نقل مى كند كه پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود:(گاه شخص سخنى مى گويد، ولى نمى داند اثر گفتارش به كجا مى رسد و به چه كسى بر مى خورد و چه مى شود. در نتيجه ، خداوند هم به وسيله همان سخن ، تا روز قيامت ، او را مشمول خشم و غضب خود قرار مى دهد). يكى از بزرگان مى گفت : هر وقت .مى خواستم حرفى بزنم ، نقل قول و سخن بلال ، مانع از حرف زدنم مى شد(٢٢١).

## خواهش اعضاى بدن از زبان

سحر گاهان انسان از بستر خواب بر مى خيزد و براى تلاش روزانه آماده مى گردد. تمام اعضاى بدن متوجه زبان مى شوند، در مقابل او تعظيم مى كنند و مى گويند:(اى زبان !در حق ما تقواى الهى را پيشه كن و از خدا بترس ؛ زيرا اگر تو راست و درست باشى و به نيكى سخن بگويى و حرف هاى زشت و بيهوده نگويى ، ما هم به خوبى و درستى عمل مى كنيم . اصلاح كار ما به عمل تو وابسته است ، ولى اگر كج روى كنى و هر نوع سخن زشتى از تو صادر شود، ما نيز به واسطه عملكرد تو كج روى مى كنيم و هر كار زشتى را انجام مى دهيم(٢٢٢)).

امام صادق عليه‌السلام فرمود:

هيچ روزى نيست ، مگر اين كه عضوى از اعضاى بدن ، از زبان خواهش ‍ مى كند و مى گويد، تو را به خدا سوگند، مبادا مرا به خاطر تو در عذاب افكنند(٢٢٣)

امام سجاد عليه‌السلام درباره همين موضوع مى فرمايد:

هر روز صبح ، زبان انسان به تمام اعضاى بدن متوجه مى شود و مى گويد: امروز چگونه هستيد؟ مى گويند: اگر تو ما را به حال خود رها كنى ، خوب خواهيم بود. آن وقت خدا را شاهد مى گيرند و سوگندش مى دهند و مى گويند: ما به سبب اعمال توست كه ثواب و عقاب مى بينيم(٢٢٤).

## حفظ زبان ، راهى به بهشت

 شخصى حضور رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آمد. حضرت فرمود:(آيا تو را به امرى راهنمايى كنم تا خداوند به وسيله آن ، تو را به بهشت ببرد). آن شخص گفت : آرى يا رسول الله !حضرت فرمود:(از آنچه خداوند به تو نعمت داده ، به ديگران عطا كن). عرض كرد: اگر خودم نياز مندتر باشم ، چه كنم ؟ حضرت فرمود:(شخص مظلومى را يارى كن). گفت : اگر خودم مظلوم تر و ناتوان تر بودم ، چه كنم ؟ فرمود: شخص نادان و ناآگاهى را راهنمايى كن . گفت : اگر خودم از او نادان تر و ناآگاه تر بودم ، چه كنم ؟ حضرت فرمود:(از زبانت مراقبت كن و جز در موارد نيك آن استفاده نكن). سپس حضرت فرمود:(آيا خوش حال نمى شوى كه يكى از اين ويژگى ها را انجام دهى تا به واسطه آن به بهشت بروى(٢٢٥)).

## حساب رسى از زبان

روايت است كه(ربيع بن خثيم)هر روز قلم و كاغذى آماده مى كرد و سخنان و گفتار خود را در آن مى نوشت . سپس هنگام غروب آفتاب تمام كلماتى را كه يادداشت كرده بود، بررسى مى كرد تا ببيند در طول روز چه حرف هايى به سود يا زيان خود گفته است . پس از رسيدگى به سخنان خود، آهى از ته دل مى كشيد و مى گفت : همانا كسانى كه ساكت و خاموش بودند و از زبان خود به خوبى مراقبت كردند، نجات يافتند، ولى ما با اين حرف هاى بيهوده و سخنان فتنه انگيز، در سنگينى گناه و غذاب و مجازات زبان خويش گرفتار شديم(٢٢٦). امام على عليه‌السلام نيز مى فرمايد:كل مومن ملجم(٢٢٧)هر انسان با ايمانى ، لجام و دهنه اى بر دهان دارد).

## حفظ زبان ، مايه نجات

 (عقبه بن عامر)گفت : روزى به حضور مبارك نبى مكرم اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رسيدم و به آن حضرت گفتم : اى رسول خدا! درود خداوند بر شما باد! به من بفرماييد نجات و راحتى انسان در چيست ؟ حضرت در پاسخ فرمود:

اءمسك عليك لسانك و ليسعك بيتك و ابك على خطيئتك(٢٢٨)؛

زبانت را در اختيار خود بگير و در گوشه خانه ات بيشين و برگناه و خطايى كه مرتكب شده اى ، [اندوهگين باش ] و گريه كن .

(ابو على جوانى)گفت : روزى امام صادق عليه‌السلام را ديدم كه انگشت خود را بر روى لب هاى مباركش گذاشته بود و به غلامش ، سالم مى فرمود:يا سالم احفظ لسانك تسلم(٢٢٩)اى سالم ! زبانت را حفظ كن تا سالم بمانى).

## زبان و دل ، بهترين يا بدترين

 (لقمان حكيم)مردى سياه چهره بود. شخصى او را به غلامى خريد. وقتى لقمان به خدمت گرفته شد، پس از مدتى صاحبش فهميد او فردى حكيم و دانشمند است . روزى براى امتحان .به لقمان گوسفندى را كشت و دل و زبانش را نزد صاحبش حاضر كرد. روز ديگر صاحبش به او گفت : دليل اين كار چيست ؟ چرا دل و زبان پاك باشند، هيچ چيز بهتر از اين دو عضو نيست و اگر نا پاك باشند، هيچ چيز بدتر از آنها نيست(٢٣٠).

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود:

لا يستقيم ايمان عبد حتى يستقيم قلبه و لا يستقيم قبله حتى يستقيم لسانه(٢٣١)؛

هيچ گاه ايمان بنده اى كامل و استوار نمى شود، مگر اين كه قلب او درست باشد و قلب او راست و درست نمى شود، مگر اين كه زبانش سالم باشد.

## تفاوت مجسمه ها

يكى از پادشاهان ، سه مجسمه طلايى براى پادشاه كشور همسايه ، هديه فرستاد كه از نظر ظاهر و وزن كاملا شبيه هم بودند و هيچ كس نمى توانست فرقى ميان آنها قائل شود. وى پيغام داد اين مجسمه ها از نظر ارزش و قيمت يكى نيستند و با هم فرق زيادى دارند. او از اين راه مى خواست از ميزان هوش درباريان و مردم كشور همسايه خودش با خبر شود. پادشاه همسايه از دريافت اين هديه عجيب در شگفت ماند و به درباريان دستور داد هر چه زودتر تفاوت ميان مجسمه ها را بيابند و قيمت هر يك از آنها را تعيين كنند. درباريان پس از مدت ها كوشش ، به عرض پادشاه رساندند كه مجسمه ها كوچك ترين تفاوتى با هم ندارند. چيزى نگذشت كه صحبت درباره مجسمه ها ورد زبان همه اهل شهر شد و مردم از پير و جوان تمايل داشتند از فرق ميان آنها آگاه شوند. در يكى از زندان هاى شهر، جوانى بود. او خواهش كرد به عرض سلطان برسانند كه حاضر است مجسمه ها را ببيند و تفاوت ميان آنها را بگويد. پادشاه فرمان داد جوان را به قصر آورند. او با ديدن مجسمه ها، كه در گوش هر يك از آنها سوراخ بسيار كوچكى وجود دارد وقتى كه چوب جارويى را داخل سوراخ كرد، چوب از دهان مجسمه اول بيرون آمد. به گوش دومى فرو برد، نوك چوب از گوش او بيرون آمد. چوب را به گوش مجسمه سوم فرو برد، نوك چوب به داخل شكم مجسمه فرو رفت .

آن گاه جوان به حضور پادشاها!همان گونه كه هر يك از افراد بشر .تفاوت دارند، اين مجسمه ها هم ويژگى هايى دارند. تفاوت اينها در گوش و دل و زبانشان است . مجسمه اولى به مردمى شباهت دارد كه به محض اين كه صحبتى از كسى مى شوند، بى درنگ آن را براى همه كس حكايت مى كنند. آنها خبر چينند و يك كلاغ ، چهل كلاغ مى كنند. هرگز نمى توان به اين دسته از مردم اعتماد و اطمينان كرد. مجسمه دوم ، به مردمى شبيه است كه وقتى حرفى را شنيدند، هيچ گاه درباره آن نمى انديشند و به اصطلاح ، از اين گوش. مى گيرند و از آن گوش در مى كنند؛ يعنى يك گوش ايشان در است و يك گوششان دروازه . اين دسته هم مردمانى بى فكر و بى فايده اند. مجسمه سوم ، به كسانى شباهت دارد كه هر حرفى را كه مى شنوند، در دل خود جاى مى دهند و به قول معروف ، محرم اسرارند. به يقين ، ارزش اين دسته از مردم از همه بيشتر است .

پادشاه از شنيدن اين سخنان بسيار خوش حال شد و دستور داد تفاوت و قيمت هر يك از مجسمه ها را روى آن بنويسند و به دربار پادشاه كشور همسايه بفرستند. آن گاه جوان باهوش را از زندان بيرون آورد و محبت كرد و پادش هوش و دقت شگفت او را داد(٢٣٢).

## بيهوده سخن نگفتن

 يكى از خلفاى عباسى خواب وحشتناكى ديد. خواب گزارى را احضار كرد و خواب خود را براى او باز گفت تا آن را تعبير كند. گفت : تعبير اين خواب اين است كه پيش از فرار.سيدن زمان مرگ خليفه ، همه خويشاوندان او خواهند مرد و مرگ خليفه بعد از مرگ آنان روى مى دهد. خليفه از اين سخن بر آشفت ، و او را از نزد خود راند و خواب گزار ديگری احضار كرد. او پس از شنيدن خواب خليفه گفت : تعبير خواب شما اين است كه خداوند به شما عمرى طولانى عطا مى كند، به گونه اى كه عمر شما از همه خويشاوندانتان طولانى تر مى شود. خليفه او را نوازش كرد و جايزه اى بدو بخشيد(٢٣٣).

(محمد بن كعب)گفت : روزى با جمعى از ياران پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به اتفاق آن حضرت در مسجد نشسته بوديم . در اين زمان حضرت فرمود:(اكنون مردى از اين در داخل مى شود كه اهل بهشت است). پس(عبد الله بن سلام)وارد شد. بعضى از ياران حضرت نزد او رفتند و گفتند: اى عبدالله ! ما را از كارهاى خود اميد و اعتماد دارى تا به وسيله آن وارد بهشت شوى ، آگاه كن . گفت من مردى ناتوان و كم عمل هستم ، ولى بهترين چيزى كه به واسطه آن به خداوند اميد دارم تا مرا مورد آمرزش قرار دهد، دو چيز است : اول آن كه سلامت و پاكى نفس دارم و هرگز بد خواه كسى نيستم ؛ دوم آن كه گفتار بيهوده را ترك كرده ام و از چيزهايى كه برايم ضرورى نيست ، سخن نمى گويم(٢٣٤).

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود:

طوبى لمن اءمسك الفضل من لسانه و اءنفق الفضل من ماله(٢٣٥)

خوشا به حال كسى كه زيادى زبانش را نگه دارد و زيادى مالش را انفاق كند.

خوراك غيبت كنندگان در شب معراج ، هنگامى كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم همراه جبرئيل عليه‌السلام به آسمان ها عروج كرد، صحنه هاى بسيار دردناكى را در مورد مردم مشاهده كرد. يكى از آن صحنه ها اين است كه فرمود:

در شب معراج از كنار عده اى از مردم مى گذشتم كه ديدم با ناخن هاى خود پوست و گوشت گوشت صورت خويش را چنگ مى زدند و مى خراشيدند. از جبرئل پرسيم : اين افراد نگون بخت چه كسانى اند؟ جبرئيل گفت : اينها غيبت كنندگانند كه در دنيابا حيثيت و آبروى مردم بازى مى كردند(٢٣٦).

در روايت ديگرى هم آمده است كه حضرت فرمود:

در شب معراج به آتش دوزخ نگاه كردم . عده اى از مردم را ديدم كه از لاشه گنديده مردارى مى خورند. از جبرئيل پرسيدم : اينها چه كسانى اند؟ گفت : اينها كسانى اند كه به وسيله غيبت كردن ، گوشت بدن مردم را مى خوردند(٢٣٧)

## عذاب قبر براى غيبت كنندگان

 (جابر ابن عبدالله انصارى)مى گويد: در سفرى همراه پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بودم . به قبرستانى رسيديم كه در آن ، صاحبان دو قبر در عذاب و شكنجه بودند.

حضرت درباره عذاب و كيفر آن دو فرمود:

اينها به دليل ارتكاب گناهان كبيره اى كه شما گمان مى كنيد، در عذاب نيستند، بلكه عذابشان به سبب گناه بزرگى است كه نزد بيشتر شما كوچك به حساب مى آيد و آن گناه ، اين است كه يكى غيبت مردم را مى كرد و ديگرى از ترشح نجاسات ، پرهيز نمى كرد و طهارت را رعايت نمى كرد(٢٣٨)

در روايتى از ابن عباس نقل شده است :

عذاب القبر ثلاثه اءثلاث ، ثلث للغيبه و ثلث للنميمه و ثلث للبول(٢٣٩)

عذاب قبر سه بخش دارد: بخشى از آن براى غيبت كردن ، بخشى براى سخن چينى و بخشى از آن براى پرهيز نكردن از ترشح نجاست است .

## خوراك سگ هاى دوزخ

روزى امام حسين عليه‌السلام در مجلسى با عده اى از ياران و دوستان خود نشسته و سرگرم گفت و گو بودند. در اين هنگام ، شخصى وارد مجلس ‍ شد و در جمع حاضران نشست . در ميان گفت گوى افراد، ناگهان آن شخص ‍ از كسى غيبت كرد. امام حسين عليه‌السلام تا شنيد. او بد گويى و غيبت مى كند، وى را از اين كار زشت نهى كرد و خطاب به او فرمود:يا هذا كف عن الغيبه فانها اذام كلات النار(٢٤٠)؛اى فلان ! زبان خود را از غيبت كردن ، خوراك سگ هاى دوزخ اين باشد كه غيبت كننده ، مثل سگ محشور مى شود و لقمه لقمه از گوشت مردار مى خورد يا اين كه خود بايد تكه تكه خوراك سگ هاى دوزخ شود؛ يعنى به دندان هاى سگ هاى دوزخ پاره پاره مى گردد، بعد مى ميرد دوباره زنده مى شود و همين گونه ادامه مى يابد.

## هم نشينى و غيبت

 جابر بن عبدالله انصارى مى گويد: روزى به اتفاق رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به جايى مى رفتيم . در ميانه راه ناگهان بوى متعفنى به مشاممان رسيد. حضرت با تنفر و انز جار فرمود:(علت وزش اين بوى بد اين بود كه عده اى از منافقان پشت سر بعضى از مؤمنان غيبت مى كردند(٢٤١)).

رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى فرمايد:

ان الله يبغض اءهل بيت يا كلون فى بيوتهم لحم الناس(٢٤٢)

به درستى كه خداوند از اهل خانه اى كه در منزلشان با غيبت كردن ، گوشت بدن مردم را مى خورند، بيزارى مى جويد.

روزى عده اى كنار پيامبر نشسته بودند و صحبت مى كردند. در ميان سخنانشان ، از شخصى نام بردند و گفتند: فلانى چه قدر ناتوان است . حضرت شنيدن اين سخن به آنها فرمود:(هم اكنون از برادر خود غيبت كرديد). گفتند: يا رسول الله ! آنچه گفتيم ، حقيقت است و در او هست . حضرت فرمود:(اگر آنچه در او نيست ، مى گفتيد، به او تهمت زده بوديد).(٢٤٣)

خوردن گوشت رفيق دو تن از ياران رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نزد آن حضرت داشتند. يكى از آن دو به ديگرى گفت : فلان شخص چقدر پر خواب است ؟ سپس از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مقدارى نان خواستند تا بخورند. حضرت به آنها فرمود:(شما نان و خوراك خود را خورديد). گفتيد يا رسول الله !يادمان نميايد چيزى خورده باشيم . حضرت فرمود:(همين حالا گوشت بدن رفيقتان را با غيبت كردن خورديد).(٢٤٤)

## نيش زبان

 (شيخ ابوالحسن نورى)گفت : روزى نزد(اياس بن معاويه)نشسته بودم . خواستم از كسى غيبت كنم كه اياس مانع اين كار شد و گفت : آيا تو امسال به سرزمين روم و تركستان و جنگ با ايشان رفته بودى ؟ گفتم : نه . گفت : تعجب مى كنم از اين كه كافران روم و ترك از دست و زبان تو آسوده و در امان هستند، ولى برادر مسلمانت از نيش زبانت آسوده و در امان نيست .(٢٤٥)

## صاعقه غيبت

 امام باقر عليه‌السلام فرمود:

هنگامى كه روز قيامت فرا مى رسد، گروهى در پيش گاه خداوند حاضر مى شوند و مى بينند هيچ كار نيكى در نامه عمل خود ندارند. پس به اعتراض عرض مى كنند: پروردگارا!اعمال نيك ما چه شد؟ خطاب به آنان گفته مى شود: اعمال نيك شما را غيبت از بين برد؛ زيرا غيبت ، نيكى ها را مى خورد، همان گونه كه آتش ، هيزم را مى خورد:فان الغيبه لتا كل الحسنات كما تا كل النار الحطب.(٢٤٦)

(شيخ بهايى)هم مى گويد:

بدان كه غيبت چون صاعقه اى هلاكت بار است و حال آن كسى كه از مردم بد گويى مى كند، مانند كسى است كه منجنيقى بسازد و نيكى هايش را با آن به سمت شرق و غرب پرتاب كند.(٢٤٧)

## دفتر اعمال در قيامت

 روز قيامت ، براى رسيدگى به حساب و كتاب مردمان ، شخصى را در پيش ‍ گاه خداوند حاضر مى كنند، نامه اعمالش را به دستش مى دهند و به اومى گويند:اقراء كتابك؛ نامه اعمالت را بخوان . هنگامى كه نامه اعمالش را مى خواند، مى بيند از كارهاى خيرى كه در دنيا انجام داده ، چيزى در آن نوشته نشده است . از اين رو مى گويد: خدايا! اين نامه اعمال من نيست ؛ زيرا كارهاى نيك خود را در آن نمى بينم . در پاسخ به او گفته مى شود: آرى ، تو در دنيا نيكى هاى بسيارى انجام دادى . خداى تو اشتباه نمى كند و كردار تو را فراموش نكرده است . ولى كارهاى نيك تو به سبب غيبت كردن از مردم از ميان رفت و نابود شد. آرى ، نيكى كردى ، ولى غيبت هم داشتى . آنچه از طاعات مى كردى ، مى ديديم و آنچه از غيبت مى گفتى ، مى شنيديم . پس نيكى هاى تو را به آن كسانى داديم كه از آنها غيبت مى كردى . حال ، تو به سبب غيبت كردن از ايشان به دوزخ مى روى و ايشان به سبب نيكى هاى تو به بهشت مى روند.

سپس شخصى ديگرى را در پيش گاه خداوند حاضر مى كنند و نامه اعمالش را به دستش مى دهند و مى گويند: بخوان . وقتى نامه عملش را مى خواند، در آن نيكى هاى بسيار مى بيند كه خودش انجام نداده است . پس ‍ مى گويد: پروردگارا! اين نامه عمل من نيست ؛ زيرانيكى هایى را كه در آن نوشته شده است . من به جا نياورده ام . در پاسخ به او مى گويند: اينها كارهاى نيك فلان شخص است كه در دنيا از تو غيبت كرده و حالا در عوض ، نيكى هايش به تو داده شده است(٢٤٨).

## غيبت ، مانع قبولى اعمال

 در روايتى مشهور از(معاذ)نقل شده است كه رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلمفرمود:

فرشتگانى از سوى خداوند بر انسان ماءمور شده اند و مسئول دريافت اعمال نيك و بد آدمى اند. هنگامى كه عملى از اعمال نيك انسان را بالا مى برند، نور آن عمل آن قدر فروزان است كه مانند اشعه خورشيد در درخشش و فروزندگى چشم را خيره مى كند. فرشتگان با دريافت آن عمل ، بسيار خرسند و خوش حال مى شوند و آن را عملى بزرگ و شايسته تصور مى كنند تا اين كه آن عمل از آسمان بالا مى رود و مى گذرد و آماده مى شود كه به پيش گاه الهى عرضه شود. در اين زمان ، فرشته اى در آن جا حضور دارد كه مانع از عرضه شدن عمل و مقبول واقع شدن آن مى گردد و مى گويد: من فرشته اى هستم كه پروردگار مرا ماءمور ساخته است نگذرم عمل هيچ شخص غيبت كننده اى از اين مقام و مرتبه بالا برود و به پيش گاه الهى عرضه شود.

رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلممى فرمايد:

ما النار فى اليبس باء سرع من الغيبه فى حسنات العبد(٢٤٩)؛

شتاب و تاءثير غيبت كردن براى نابودى اعمال نيك بنده مسلمان ، بيشتر از سرعت و تاءثير آتش در (سوزاندن ) اجسام خشك است .

## هديه به غيبت كننده

 به دانشمندى خبر دادند، فلان شخص غيبت تو را كرده است . آن مرد حكيم طبقى از خرماى تازه براى آن شخص غيبت كننده فرستاد و پيغام داد: به من خبر رسيده است كه بخشى از نيكى هاى خود را به من اهدا كرده اى . خواستم به تلافى هديه اى به شما داده باشم . پس طبقى خرما تازه برايت فرستادم تا دهانت را شيرين كنى . اميدوارم مرا ببخشايى از اين كه نتوانستم محبت را به صورت كامل جبران كنم(٢٥٠)

روزى عده اى در حضور(عبدالله مبارك)نشسته بودند و با يك ديگر گفت وگو مى كردند. ميان صحبتشان ، بحث غيبت مطرح شد. عبد الله مبارك همچنان ساكت و خاموش نشسته بود و هيچ سخنى نمى گفت ، ولى وقتى مسئله غيبت مطرح شد، در مقام پند و حكمت گفت :(اگر من مى خواستم از كسى غيبت كنم ، از پدر و مادرم غيبت مى كردم ؛ زيرا ايشان بيش از هركس ، سزاوارتر و شايسته تر بودند به اين كه صاحب نيكى هاى من بشوند(٢٥١)).

## غيبت ، افطار روزه

روزى رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دستور داد همه مسلمانان يك روز روزه بگيرند و تا وقتى حضرت اجازه نداده است ، كسى افطار نكند. آن روز همه مسلمانان روزه گرفتند. زمان افطار، مسلمانان يك به يك نزد پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلممى آمدند، اجازه افطار مى گرفتند و حضرت نيز اجازه مى داد. نوبت به مردى رسيد كه به حضرت گفت : اى رسول خدا! دو تن از دخترانم امروز روزه گرفته اند، ولى خجالت مى كشند خدمت شما بيايند و اجازه افطار بگيرند. آيا اجازه مى فرماييد آنها افطار كنند؟ رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلمصورت خود را از آن مرد برگرداند و پاسخى نداد. بار ديگر آن مرد سخن خود راتكرار كرد، ولى باز حضرت به او توجهى نكرد و پاسخى نداد. آن مرد براى بار سوم گفته خود را تكرار كرد اين بار حضرت فرمود:(چگونه از من اجازه افطار مى خواهى ، در حالى كه امروز دخترانت روزه دار نبودند؛ زيرا از صبح در خانه گوشت مردم را مى خورند. حال نزد آنها برو و به دخترانت بگو اگر روزه دار بوده اند، استفراغ كنند).

آن مرد به خانه بازگشت و ماجرا را براى دخترانش تعريف كرد و آنها نيز استفراغ كردند. ناگهان از دهان هر كدام ، لخته خون بسته اى خارج شد. آن مرد با ديدن اين صحنه ، با ترس و وحشت نزد پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رفت و ماجرا را تعريف كرد. حضرت پس از شنيدن سخنان او فرمود:(سوگند به آن خدايى كه جانم در دست اوست ، اگر آن دو لخته خون بسته در شكم دخترانت باقى مى ماند، بدون شك گرفتار آتش دوزخ مى شدند). سپس فرمود:(اين دو دختر امروز روزه گرفته و از آنچه خداوند برايشان حلال كرده بود، پرهيز كردند، ولى با چيزى كه خداوند حرام كرده بود، روزه خود را شكستند؛ زيرا امروز در خانه با دهان روزه كنار يك ديگر نشستند و با غيبت كردن مشغول خوردن گوشت مردم شدند(٢٥٢))در نتيجه ، با اين كار زشت ، روزه خود را تباه كردند و پاداش ‍ عمل خود را نابود ساختند.

پبامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود:

من اغتاب مسلما فى شهر رمضان لم يو جر على صيامه(٢٥٣)؛

هركس در ماه مبارك رمضان از مسلمانى غيبت كند، روزه اش پاداشى ندارد و از ثواب روزه خود بهره اى نخواهد برد.

ايشان همچنين فرمود:

من اغتاب مسلما اءو مسلمه لم يقبل الله صلاته و لا صيامه اءربعين يوما و ليله الا اءن يغفر له صاحبه(٢٥٤)؛

هركس از زن و مرد مسلمانى غيبت كند، خداوند، نماز و روزه او را تا چهل شبانه روز نمى پذيرد، مگر آن كه كسى كه از او غيبت شده است ، وى را حلال كند.

## غيبت ، باطل كننده وضو

از(ابن سيرين)نقل شده است :(روزى مردى از انصار از كنار عده اى گذشت كه با هم ديگر صحبت مى كردند و به بد گويى از ديگران مشغول بودند. با شنيدن صحبت هاى آنان به آنها گفت : وضو بگيريد كه بعضى از شما آنچه مى گوييد، از حدث (اسبابى كه مانع از نمازند) ندتر است).

بر اساس روايت ديگرى ، نقل شده است كه رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلمفرمود:(نشستن در مسجد در انتظار نماز، عبارت است ، ولى تا وقتى حدثى از انسان سر نزند(٢٥٥))از حضرت پرسيدند: يا رسول الله ، حديث چيست ؟ حضرت فرمود:(غيبت كردن)(٢٥٦)

## لعنت بر غيبت كنندگان

 (عبد المؤمن انصارى)مى گويد:(روزى به حضور امام موسى بن جعفر عليه‌السلام رفتم . ديدم(محمد بن عبدالله جعفرى)هم نزد امام است . من با چهره باز به روى او لبخند زدم . امام كاظم عليه‌السلام وقتى اين صحنه را ديد، به من فرمود: دوستش دارى ؟ گفتم : آرى ، به خاطر وجود مبارك شما او را دوست دارم . حضرت فرمود: به راستى كه او برادر توست ؛ زيرا مؤمن ، برادر پدر و مادرى مؤمن است ، اگر چه زاده پدر او نيست . سپس ‍ فرمود:

ملعون من اتهم اءخاه ملعون من غش اءخاه ، ملعون من اغتاب اءجاه ملعون من لم ينصح اءخاه(٢٥٧)

كسى كه به برادرش تهمت بزند يا با برادرش باغل و غش رفتار كند يا از برادرش غيبت كند يا برادر خود را راهنمايى و نصيحت نكند، ملعون است .

آويزان بر شاخه هاى آتش (معاذ بن جبل)گفت : روزى در خانه(ابو ايوب انصارى)نزد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلمنشسته بودم . به آن حضرت عرض كردم : اى رسول خدا! مقصود از اين كلام چيست كه خداوند مى فرمايد:( يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا) (٢٥٨). روزى كه در صور مى دمند تا مردگان زنده شوند و گروه گروه به صحراى محشر آيند. حضرت در پاسخ من فرمود:(اى معاذ! از امر بزرگى پرسيدى). بعد چند لحظه چشمان مبارك را بست و سپس باز كرد و فرمود:(ده طايفه از امت من به طور پراكنده ، گروه گروه در روز رستاخيز محشور مى شوند كه خداوند آنها راتغيير داده است . بعضى از آنها در حالى محشور مى شوند كه بر شاخه هاى آتش آويزان شده اند. اينها كسانى اند كه نزد ديگران به ويژه پادشاهان و حاكمان ، درباره مردم بد زبانى و بد گويى مى كردند(٢٥٩)).

## كوچك ، ولى فتنه انگيز

معاذ بن جبل گفت : روزى به حضرت محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلمعرض ‍ كردم : يا رسول الله ! مرا نصيحت كنيد. حضرت فرمود:(اى معاذ! خدا را چنان عبادت كن كه گويا او را مى بينى و در مورد خود اين طور بينديش كه در ميان مر.دگانى). سپس حضرت در ادامه پند و اندرز خود فرمود:(اى معاذ! اگر تمايل داشته باشى تو را به چيزى آگاه مى سازم كه بيشتر از هر چيزى در اختيار توست). بعد حضرت بى آن كه منتظر پاسخى از طرف من باشد، با دست مبارك خود به زبانش اشاره كرد(٢٦٠).

## ماءموريت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم

 يكى از پيامبران در عالم رؤ يا ماءموريت يافت كه :(فردا به فلان صحرا برو و هر چه را اول پيش تو آمد، بخور؛ دومى را پنهان كن ؛ سومى را نگاه دار؛ چهارمى را نااميد مگردان و از پنجمى بگريز). فردا هنگامى كه به صحرا رفت ، نخستين چيزى كه در برابرش ظاهر شد، كوه بزرگى بود. متفكر و متعجب شد كه چگونه كوهى رابخورد. چون قدرى جلو رفت ، آن كوه بزرگ مانند لقمه اى كوچك و لذيذ گشت و هنگامى كه آن را در دهان گذاشت ، شيرين ترين از عسل و خوش بوتر از مشك بود. پس از مسافتى ، تشت طلايى را مشاهد كرد. بى درنگ آن را زير خاك پنهان ساخت ، ولى آشكار شد و چندين مرتبه آن را مخفى كرد، ولى دوباره ظاهر مى گشت تا اين كه با زحمت فراوان موفق شد آن را پنهان كند. سپس پرنده اى را ديد كه از ترس ‍ باز شكارى به او پناه آورد، آن را نيزدر پيراهن خويش پناه داد تا از گزند دشمن حفظش كند. باز شكارى آمد و گفت : اى پيامبر خدا! من دو روز است در طلب اين صيد هستم و او به تو پناه آورده و من خيلى گرسنه ام ، مرا از خود نااميد مكن . آن پيامبر هم مقدارى گوشت به او داد. سرانجام پس از مسافتى كوتاه ، مردارى را ديد و از او بگريخت . او مدتى درباره اين ماجرا مى انديشيد تا سرانجام رمز اين حوادث بر او كشف شد. آن كوه بزرگ كه به صورت لقمه اى لذيذ در آمد و آن را خورد، خشم بود كه ابتدا بسيار بزرگ مى نمود و چون آن را فرو خورد، لقمه اى لذيذ شد. آن تشت طلا، عمل نيك بود كه هر چه بخواهى آن را پنهان كنى ، خود را آشكار مى سازد. سوم ، امانت است كه بايد آن را حفظ كنى . چهارم حاجت است كه بايد سعى كنى نيازهاى مردم را بر آورى و پنجم ، غيبت است كه بايد از آن فرار كنى(٢٦١).

## غيبت پوشى

روزى شخصى به محضر پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلمآمد و گفت : اى رسول خدا! دوست دارم خداوند عيب مرا بپوشاند. حال شما مرا به سوى چه عملى راهنمايى مى كنيد تا به وسيله انجام دادن آن ، خداوند به من نظر لطف و رحمت كند. در دنيا و آخرت ، عيب هايم را فاش نسازد و نزد خلايق رسوايم نكند. حضرت در پاسخ فرمود:اشتر عيوب اخوانك يستر الله عليك عيوبك(٢٦٢)عيوب برادران مسلمانت را بپوشان تا خداوند، عيب هايت را بپوشاند.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مريز آبرو اى برادر به كوى  |  | كه دهرت بريزد به شهر آبروى(٢٦٣)  |

.

## حواريان عيب بين و حسن نظر عيسى عليه‌السلام

روزى حضرت عيسى عليه‌السلام به همراه حواريان از كنار مردار و لاشه سگى مى گذشت . در اين هنگام ، حواريان با ديدن لاشه سگ همگى گفتند: چه بوى بد و متعفنى دارد؟ حضرت عيسى عليه‌السلام نگاهى به لاشه سگ كرد و ديد دندان هاى سفيدش پيداست . پس فرمود: به به ! چه دندان هاى سفيدى دارد(٢٦٤).

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گرت عيب جويى بود در سرشت  |  | نبينى ز طاووس جز پاى زشت(٢٦٥)  |

## حفظ آبرو

(معتب)مى گويد: روزى امام موسى بن جعفر عليه‌السلام در نخلستانش مشغول بريدن شاخه هاى خرما بود. در اين زمان كه از غلامان آن حضرت را ديدم كه دسته اى از خوشه هاى خرما را برداشت و پشت ديوار انداخت . من رفتم و او را گرفتم و نزد حضرت آوردم و گفتم : من اين غلام را ديدم كه اين خوشه ها را برداشت و پشت ديوار پنهان كرد حضرت به او فرمود:(آيا گرسنه مانده بودى ؟)غلام گفت : نه ، آقاى من فرمود:(آيا نيازمند بودى ؟)گفت نه آقاى من . فرمود:(پس چرا اين خوشه ها را برداشتى ؟)گفت : چون اين ها رادوست داشتم ، ولى اكنون پشيمانم . حضرت فرمود:(راه درستش اين بود كه به من مى گفتى ، حال برو و همه اين خوشه هاى خرما هم مال تو، ولى ديگر چنين كارى نكن . سپس فرمود: او را رها كنيد. رازش نزد ماپنهان مى ماند، كارش را فاش نكنيد(٢٦٦))

از امام على عليه‌السلام هم نقل شده است كه فرمود:

لو وجدت مؤمنا على فاحشه لسترته بثوبى(٢٦٧)

هر گاه به مؤمنى برخورم كه سرگرم كار زشتى باشد، او را با جامعه خود مى پوشانم (تا كس ديگرى جز من از زشتى كردار او آگاه نشود و آبرويش ‍ نريزد).

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ز عيب خويش هنر نيست چشم پوشيدن  |  | كه پرده پوشى عيب كسانى هنر باشد(٢٦٨)  |

## عيب جويى از نقاش

 روزى مردى با حكيمى زشت رو روبه رو شد. به سبب عيب جويى ، حكيم را به داشتن صورت قبيح نكوهش كرد و گفت : چقدر زشت رويى ! حكيم در پاسخ گفت : آفرينش چهره من به دست زير انداخت و از حكيم دور شد(٢٦٩).

هم چنين نقل شده است كه شخصى به لقمان حكيم گفت : چه روى زشتى دارى ! لقمان در پاسخ او گفت : از نقش چهره ام عيب مى گيرى يا از نقاش ‍ (خدا)(٢٧٠)؟

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هر گلى علت وعيبى دارد  |  | گل بى علت و بى عيب خداست(٢٧١)  |
| سيه چهره اى را كسى زشت خواند  |  | جوابى بگفتش كه حيران بماند  |
| نه من صورت خويش خود كرده ام  |  | كه عيبم شمارى كه بد كرده ام  |
| تو را با من از زشت رويم چه كار  |  | كه من نيستم زشت و زيبا نگار(٢٧٢)  |

## نزديكى عيب جو به كفر

 (از زراره)از امام باقر و امام صادق عليه‌السلام روايت كرده است كه فرموده اند:

نزديك ترين اوقات بنده به كفر، زمانى است كه با كسى برادرى و دوستى كند، ولى پيوسته لغزش ها و خطاهاى او را نزد خود به شمار آورد و نگه دارد تا روزى به رخ او بكشد و به وسيله آن لغزش هاى گفتارى و كردارى ، او را سرزنش كند(٢٧٣).

مى گويند عيب جويان به(مگس)مى مانند، به گونه اى كه يكى از بزرگان مى گفت : همچنان كه مگس ها به روى زخم مى نشينند و آن را مى گزند و از جاهاى سالم دورى مى كنند، افراد بدكار و عيب جو نيز همواره عيب مردم را پى مى گيرند و پى در پى آن را براى ديگران ، بيان و خوبى ها و نيكى هايشان را فراموش مى كنند(٢٧٤).

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| منه عيب خلق اى فرومايه پيش  |  | كه چشمت فرو دوزد از عيب خويش(٢٧٥)  |

## بزرگ بينى عيب ديگران

 در روايتى از رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلمنقل شده است كه فرمود:كفى بالمرء عيبا اءن يبصر من الناس ما يعمى عنه(٢٧٦)همين بدبختى براى آدمى كافى است كه عيب مردم را ببيند، ولى در مورد عيوب خود كور و غافل باشد.

يكى از بزرگان مى گفت : يكى از شما خسى را در چشم برادر خود بيند، ولى تير را در چشم خود نمى بيند(٢٧٧).

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عيب كسانى منگر و احسان خويش  |  | ديده فرو بر به گريبان خويش(٢٧٨)  |

## گريه بر عيب خود روزى

(ربيع بن خيثم)و عده اى دور هم نشسته بودند و گفت و گو مى كردند. يكى از حاضران به ربيع گفت : هيچ گاه ما نشنيديم تو از كسى غيبت و عيب جويى كنى ؟ ربيع در پاسخ او گفت : چنان از اوضاع و احوال خود راضى و خشنود نيستم تا به غيبت و عيب جويى ديگران بپردازم . بعد در ادامه افزود: مرا گريه بر خويش است ، به بر ديگران ؛ يعنى اشتغال و پرداختن به عيب خويش ، مرا از غيبت و عيب جويى ديگران باز داشته است(٢٧٩).

به از من ، كسى در جهان عيب من نداند به جز عالم الغيب من مكن عيب خلق اى خردمند فاش به عيب خود از خلق مشغول باش(٢٨٠) .

سخن چين ، مانع رحمت الهى (ابو حامد) مى گويد: نقل شده بنى اسرائيل در زمان حضرت موسى عليه‌السلام به خشك سالى دچار شدند. آن حضرت با پيروان خويش ‍ چندين با از درگاه الهى طلب باران كرد، ولى دعاى موسى مستجاب نشد. تا اين كه به او وحى شد در ميان شما شخصى سخن چينى هست كه بر اين گناه اصرار دارد و تا زمانى كه او ميان شماست ، دعاى تو و پيروانت را مستجاب نمى كنم(٢٨١)

## سزاى سخن چين و عيب جو

 هنگامى كه پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلمبه امر خداوند به آسمان ها عروج كرد و از سفر معراج باز گشت ، فرمود:

در اين سفر روحانى ، صحنه هاى بسيار دل خراشى مشاهده كردم ؛ از جمله گروهى را ديدم كه لب هاى مانند لب هاى شتر داشتند و گوشت پهلويشان را مى بريدند و قيچى مى كردند و به دهانشان مى گذاشتند. از جبرئيل پرسيدم : اينها چه كسانى اند كه چنين شكنجه مى شوند وعذاب مى كشند؟ جبرئيل گفت : اينان سخن چينان ، عيب جويان و مسخره كنندگانند(٢٨٢).

## مسخ شدگان

امام على عليه‌السلام مى فرمايد:(روزى از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلمدرباره بعضى از حيوانات كه در آغاز آفرينش ، انسان بودند، ولى به سبب ويژگى هاى ناپسند شان به امر خداوند مسخ شده اند، پرسيدم . فرمود: از حيواناتى كه مسخ شده اند يكى دعموص (كرم سياه ) است و ديگرى عقرب . سپس فرمود:

و اءما الد عموص فكان نماما يفرق بين الاءحبه و اءما العقرب فكان رجلا لذاغا (لذاعا) لا يسلم على لسانه اءحد(٢٨٣).

كرم سياه ، سخن چين ميان دوستان و آشنايان بود و به واسطه خبر چينى ، جدايى مى انداخت . عقرب هم مرد بدزبانى بود كه هيچ كس از بيش زبانش ‍ آسوده خاطر نبود.

امام صادق عليه‌السلام مى فرمايد:

و اءما العقرب فكان رجلا همازا فمسخه الله عزوجل عقربا(٢٨٤)؛

عقرب مردى عيب جوى ، طعنه زننده ، بدگوى و بدزبان بود كه خداوند، او را به صورت عقرب درآورد.

عذاب سخن چينان امام على فرمود: روزى من و فاطمه عليه‌السلام خدمت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلمرسيديم و آن حضرت را در حالى ديديم كه به شدت گريه مى كرد. من گفتم : پدر و مادر به فدايت اى رسول خدا! چرا گريه مى كنيد؟ رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلمفرمود:(اى على ! سبب گريه من اين است كه در شب معراج هنگامى كه به آسمانم بردند، عده اى از زنان امت خود را ديدم كه به عذاب سخنى گفتارند. زنى را ديدم كه سرش مانند سر خوك و برنش مانند بدن الاغ و به انواع عذاب ها گرفتار بود). فاطمه عليه‌السلام گفت : اى حيبب من ! بفرماييد كار اين زنان در دنيا چه بوده كه خداوند انواع عقوبت ها براى ايشان مقرر كرده است . حضرت فرمود:(دخترم ! زنى كه سرش مانند سر خوك و بدنش مانند بدن الاغ و به انواع عذاب و شكنجه ها گرفتار بود، زنى است كه در دنيا سخن چين و دروغ گو بوده است(٢٨٥)).

روزى مردى نزد امير مؤمنان على عليه‌السلام درباره شخصى بدگويى و سخن چينى كرد. حضرت به او فرمود:(اى مرد! من در مورد اين مطلبى كه گفتى تحقيق مى كنم . اگر راست باشد، بر تو خشمناك مى شوم . اگر دروغ باشد، مجازاتت مى كنم ، ولى اگر از عمل ناپسندت پشيمان شده اى ، همين حالا تو را مى بخشم . آن مرد گفت : اى امير مؤمنان ! مرا ببخش كه ديگر هرگز بدگويى و سخن چينى كسى رانخواهم كرد(٢٨٦))

امام على عليه‌السلام در عهد نامه خود به مالك اشتر مى نويسد:

و لا تعجلن الى تصديق ساع ، فان الساعى غاش و ان تشبه با الناصحين(٢٨٧))

هرگز در تصديق سخن شخص بدگو و سخن چين ، خيانت كار و فريب كار است ، گر چه به ظاهر، خود را شبيه خير خواهان نشان مى دهد.

# فصل چهارم : با فرهنگ سازان

 گستردگى اثر گذارى رسانه هاى جمعى به ويژه صدا و سيما بر افكار عمومى بر كسى پوشيده نيست . اين رسانه در فرهنگ سازى مطلوب درباره كاركرد مثبت زبان ، از راه فيلم ها، سريال ها، پيام هاى مجرى و مانند آن بيشترين وظيفه را بر عهده دارد.

بنابر اين ، توجه به نكته هاى زير حايز اهميت است :

١ - زبان ، ابزار غرت آفرينى يا ذلت بخش است . بنابراين ، بايد مسير تعالى و عزت آفرينى را براى آدمى همواره كرد. در اين راه بايد اسباب پيدايش هر يك از آسيب هاى زبان مانند غيبت ، تهمت و دروغ را شناخت . آن گاه با مبارزه ريشه اى ، آنها را خشكانيد. براى مثال ، حسد هم عامل غيبت است و هم عامل تهمت . از اين رو، از ميان بردن اين صفت ناپسند اخلاقى ، اقدامى ريشه اى است و در نوشتن فيلم نامه ها بايد به اين نكته توجه كرد.

٢ - هرگونه سخنى اگر از روى تفكر بر زبان جارى مى شود، لغزشش اندك خواهد بود. بنابراين ، در برنامه هاى زنده بايد نهايت دقت در اداى كلمات صورت گيرد تا تبليغات منفى اخلاقى در پى نداشته باشد.

٣ - بايد به زيباى و نيكو سخن گفتن در برخورد ميان اعضاى خانواده و روابط اجتماعى كاملا دقت كرد تا به تدريج ، ادب در گفتار بيش از پيش در جامعه نهادينه شود.

٤ - پر حرفى و زياده گويى ، عامل مهمى در لغزش كلام است . بنابراين ، يكى از راه هاى بهداشت زبان ، سكوت و تاءمل است . بايد در برخى برنامه ها به مسئله سكوت و گزيده گويى پرداخت . پرگويى ، وقار و متانت آدمى را از ميان مى برد. پس سكوتى كه لباس كرامت بر انسان بپوشاند، بهتر از سخنى است كه ندامت به بار آورد.

٥ - به كارگيرى زبان براى جلب منفعت دنيوى با هر وسيله ممكن حتى دروغ گويى و استفاده ابزارى از نعمت بيان ، به ويژه در برنامه هاى صدا و سيما بسيار نكوهيده است . در اين ميان ، به جا و صادقانه سخن گفتن و قدردانى

از ارزش سخن ، بسيار مهم به نظر مى رسد. نبايد براى دست يابى به متاع چند روزه دنيوى ، بازى با كلمات رادر برنامه هاى مختلف تبليغ كرد و براى رسيدن به مقصود، به هزاران دروغ دست يازيد.

٦ - بايد در فيلم ها وسريال هاى تلوزيونى در مورد تكيه كلام هايى كه گاه مى تواند از موارد لهو و لعب يا لغو به شمار آيد، دقت كرد؛ چون اين تكيه كلام ها تا پايين ترين مقاطع سنى نفوذ مى كند و جزو فرهنگ محاوره اى مى شود.

٧ - صدا و سيما بايد به روش هاى دورى گزيدن از آلودگى هاى زبانى در قالب هاى فيلم ها و سريال ها، توجه و برنامه ها را به نوعى براى تغيير رفتار بينندگان و شنوندگان خود تهيه كند. پس بايد به اين مسئله با نگاه آموزشى نگريست و تنها به پر كردن ساعت پخش توجه نكرد. بنابر اين ، نگاه ظريفانه و كارشناسانه دينى به اين برنامه ها به شكل مستقيم يا غير مستقيم اهميت فراوانى دارد. برخورد غيره مستقيم ، مانند خارج شدن افراد از جايى كه شخصى در حال غيبت است با تغيير چهره و مانند آن ، مى تواند بسيار كار ساز باشد.

٨ - از آن جا كه بيشتر فضيلت هاى اخلاقى از زمان كودكى در دل و جان آدمى ريشه مى گيرد، در ساخت برنامه هاى كودكان بايد كاملا به ادبيات به كار رفته توجه كرد تا جنبه بد آموزى نداشته باشد؛ زيراوقتى صفتى در كودك درونى شود، به راحتى نمى توان آن را از وجود او زدود. اگر كودكان در برنامه ها با دروغ آشنا باشوند و به تدريج حتى زشتى و قبح آن نيز از بين برود، آثار زيان بار اخلاقى براى آنان خواهد داشت .

٩ - عملكرد مسئولان در جامعه و بزرگ ترها در خانواده ، حالت الگويى دارد. بنابراين ، بايد در گفتمان هاى راديو تلوزيونى ، به ظرافت اين مسئله توجه كرد و از باب كونوا دعاه للناس بغير السنتكم با رفتار خود، آموزش هاى لازم چون راست گويى ، راز دارى ، زيبا گويى ، ادب در گفتار، پرهيز از دروغ گويى ، سخن چينى و مانند آنها را به كودكان و بينندگان آموزش داد.

١٠ - بايد زمينه اى به وجود آيد كه هر گاه لغزشى در حفظ زبان صورت گرفت و آدمى مرتكب گفتار نا مطلوبى شد، شجاعت عذر خواهى و تصحيح گفتار را داشته باشد. حتى در مواردى مانند غيبت و تهمت ، پى آمدهاى منفى برخورد با آن فرد براى حلاليت طلبى و سختى هاى آن به نمايش گذاشته شود تا بينندگان به طور غير مستقيم ، آثار زيان بار گفتار نامناسب را در يابند.

حكمت هاى ماندگار حفظ زبان

پيامبر اعظم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلمفرمود:

١ -.سلامه الانسان فى حفظ اللسان(٢٨٨)نجات و سلامت آدمى ، در نگه دارى زبان است .

٢ -.صلاح الانسان فى حبس اللسان(٢٨٩)مصلحت انسان ، در مهار كردن زبان است .

٣ -.ان اءكثر خطايا ابن آدم فى لسانه(٢٩٠)بيشتر خطاهاى فرزند آدم ، در زبان اوست .

٤ - ان كان فى شى ء شوم ففى اللسان(٢٩١)اگر در چيزى از موجودات پستى باشد، همه آنها در زبان ديده مى شود.

٥ -.نجاه المومن فى حفظ اللسان(٢٩٢)نجات مؤمن ، در حفظ زبان است .

٦ - .بلاء الانسان من اللسان(٢٩٣)مصيبت انسان از زبان است .

٧ - .من لاحياء له لا غيبه له(٢٩٤)كسى كه شرم و حيايى نداشته باشد، هر چه درباره او بگويند، غيبت شمرده نمى شود.

٨ - فتنه اللسان اءشد من ضرب السيف(٢٩٥)فتنه زبان ، از ضربه شمشير شديدتر است .

٩ - .الجمال فى الرجل اللسان(٢٩٦)زبان ، زينت انسان است .

امام على عليه‌السلام فرمود:

١ - .احبس لسانك قبل اءن يطيل حبسك(٢٩٧)زبان خود را به بندكش ، پيش از آن كه تو را به بند كشد.

٢ - .الجمال فى اللسان و الكمال فى العقل(٢٩٨)زيبايى در زبان و كمال در عقل است .

٣ - .لسانك ان اءمسكته اءنجاك و ان اءطلقته اءرداك(٢٩٩)اگر زبان خود را نگاه داشتى ، نجاتت مى بخشد و اگر رهايش كردى ، هلاكت مى كند.

٤ - .اللسان ترجمان الجنان(٣٠٠)زبان ، ترجمان دل است .

٥ - .الاءلسن تترجم عما تجنه الضمائر(٣٠١)زبان ، ترجمان دل و درون انسان است

٦ - .الانسان لبه لسانه(٣٠٢)مغز و چكيده وجود هر انسانى ، زبان او ست .

٧ - .اءعظم الخطا يا عند الله اللسان الكذوب(٣٠٣)به درستى كه بزرگ ترين خطاها نزد خداوند، زبان دروغ گو است .

٨ - .ذلاقه اللسان راءس المال(٣٠٤)زيبا سخن گفتن ، سرمايه اصلى انسان است .

 ٩ - .اعلموا اءيها الناس من لم يملك لسانه يندم(٣٠٥)اى مردم ! بدانيد كسى كه مالك زبانش نباشد، پشيمان مى شود.

١٠ - .تكلموا تعرفوا فان المرء مخبوء تحت لسانه(٣٠٦)سخن بگوييد تا شناخته شويد. همانا شخصيت حقيقى هر انسان زير زبانش نهفته است .

١١ - .لو راءيت ما فى ميزانك لختمت على لسانك(٣٠٧)همانا اگر دفتر اعمالت را مى ديدى ، بر زبانت مهر مى زدى .

١٢ - .احسبوا كلامكم من اءعمالكم(٣٠٨)هميشه گفتار خود را جزو كردار خويش به شمار آوريد.

١٣ - على لسان المومن نور يسطع و على لسان المنافق شيطان ينطق(٣٠٩)از زبان شخص مؤمن نورى مى درخشد، ولى اين شيطان است كه از زبان منافق سخن مى گويد.

١٤ - .سامع الغيبه شريك المغتاب(٣١٠)شنونده غيبت ، شريك غيبت كننده است .

١٥ - .لا تعود نفسك الغيبه فان معتادها عظيم الجرم(٣١١)خود رابه غيبت كردن عادت مده ؛ زيرا اعتياد به آن ، گناه و جرم بزرگى است .

امام باقر عليه‌السلام فرمود:

١ - .ان الكذب هو خراب الايمان(٣١٢)به درستى كه دروغ ، خراب كننده ايمان است .

٢ - .لا يكتب الملكان الا ما نطق به العبد(٣١٣)دو فرشته نمى نويسند، مگر آنچه را بنده بگويد و بر زبان جارى كند.

امام صادق عليه‌السلام فرمود:

١ - .النطق راحه الروح و السكوت راحه الجسد(٣١٤)سخن گفتن ، موجب آرامش روح انسان و سكوت ، موجب آرامش جسم انسان است .

٢ - .الغيبه اءن تقول فى اءخيك ما ستره الله عليه(٣١٥)غيبت آن است كه درباره برادرت آنچه را خداوند پوشانده است ، آشكار كنى .

امام رضا عليه‌السلام فرمود:

احفظ لسانك تعز و لاتمكن الشيطان من قيادك فتذل(٣١٦)از زبانت نگه دارى كن و مراقب آن باش تا عزيز و ارجمند باشى و به شيطان فرصت نده تا رهبرت شود كه خوار و زبون مى شوى .

## سخن چينى

پيامبر اعظم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلمفرمود:

١ - .لايدخل الجنه نمام(٣١٧)سخن چين داخل بهشت نمى شود.

٢ - .ان عذاب القبر من النميمه و الغيبه و الكذب(٣١٨)به درستى كه سخن چينى ، غيبت كردن و دروغ گويى ، موجب عذاب قبر است .

٣ - .صاحب النميمه لا يستريح من عذاب الله فى الاخره(٣١٩)كسى كه ميان مردم خبر چينى مى كند، در سراى آخرت ، راه نجاتى از عذاب الهى ندارد.

٤ - .اءلااءخبر كم بشرار كم ؟ قالوا: بلى يا رسول الله . قال : المشاوون بالنميمه المفرقون بين الاءحبه(٣٢٠)آيا شما را به بدترين انسان ها آگاه سازم ؟ گفتند: بلى اى رسول خدا. فرمود: كسانى كه در ميان مردم سخن چينى مى كنند و ميان دوستان تقرقه مى اندازند [و روابط صميمانه آنها را به روابط خصمانه و كينه توزانه تبديل مى كنند]).

امام على عليه‌السلام فرمود:

١ - من نقل اليك نقل عنك(٣٢١)كسى كه از ديگران پيش تو سخن چينى مى كند، از تو نيز نزد ديگران سخن چينى خواهد كرد.

٢ - النمام سهم قاتل(٣٢٢)سخن چين ، تيرى سهمگين و كشنده است .

٣ - .النمام جسر الشر(٣٢٣)سخن چين ، پل ارتباطى و واسطه شر و بدى است .

٤ - .اياكم و النمائم فانها تورث الضغائناز سخن چينى بپرهيزيد؛ زيرا موجب دشمنى مى شود(٣٢٤).

٥ - .شرار كم المشاوون بالنميمه المفرقون بين الاءحبه المبتغون للبراء المعايب(٣٢٥)خبيث ترين شما، كسانى هستند كه ميان افراد سخن چينى مى كنند و ميان دوستان جدايى مى اندازند و به اشخاص پاك دامن ، ننگ و عيبى نسبت مى دهند.

امام باقر عليه‌السلام فرمود:

محرمه الجنه على القتاتين المشائين بالنميمه(٣٢٦)بهشت بر افراد فتنه گرى كه پيش اين و آن مى روند و خبر چينى مى كنند، حرام است .

امام صادق عليه‌السلام فرمود:

و النمام اءشر من وطى ء الاءرض بقدم(٣٢٧)خبر چين ، بدترين و خبيث ترين فردى است كه روى زمين راه مى رود.

## غيبت

پيامبر اعظم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلمفرمود:

١ - .اجتنبوا الغيبه فانها ادام كلاب النار(٣٢٨)از غيبت كردن بپرهيزيد. به درستى كه اين خوى زشت ، نان و خورش سگ هاى دوزخ است .

٢ - .تحرم الجنه على المغتاب(٣٢٩)بهشت بر غيبت كنندگان حرام است .

٣ - .الغيبه اءسرع فى دين الرجل المسلم من الا كله فى جوفه(٣٣٠)تاءثير غيبت در دين مسلمان سريع تر است از تاءثير غذا در بدن انسان .

٤ - .الغيبه اءسرع فى جسد المومن الا كله فى لحمه(٣٣١)غيبت كردن ، در جسم مؤمن ، زودتر از بيمارى خوره در گوشت او اثر مى گذارد.

٥ - .لا تغتابوا المسلمين فمن اغتاب اءخاه المسلم جاء يوم القيامه و لسانه معقود الى قفاه لايحله الا عفو الله عزوجل او عفو من اغتابه(٣٣٢)غيبت مسلمانان را نكنيد؛ زيرا هر كس از برادر مسلمانش غيبت كند، در روز قيامت زبانش به پشت گردنش بسته مى شود كه جز عفو خداى عزوجل يا گذشت و بخشش غيبت شده ، هيچ چيز آن را نمى گشايد.

٦ - .لان يا كل اءحد كم من جيفه حتى يشبع خيرله من اءن يا كل لحم اءخيه المسلم(٣٣٣)اگر يكى از شما از گوشت مردار بخورد تا سير شود، بهتر از آن است كه گوشت برادر مسلمان خود را بخورد.

٧ - .فنز هوا اءسما عكم من استماع الغيبه فان القائل و المستمع لها شريكان فى الاثم گوش هاى خود را از شنيدن غيبت در امان داريد؛ زيرا گوينده و شنونده غيبت هر دو در اين گناه شريك هستند(٣٣٤).

امام على عليه‌السلام فرمود:

١ - .الغيبه لوم باطن(٣٣٥)از پستى و فرو مايگى باطن آدمى ، غيبت كردن است .

٢ - .الغيبه ربيع اللئام(٣٣٦)غيبت كردن ، بهار، پست فطرتان است .

٣ - .الغيبه ايه المنافق(٣٣٧)غيبت كردن ، از نشانه هاى شخص منافق و دورو است .

٤ - .الغيبه قوت كلاب النار(٣٣٨)غيبت كردن ، خوراك سگ هاى دوزخ است .

٥ - .اءبغض الخلائق الى الله المغتاب(٣٣٩)منفورترين مردم نزد خداوند، غيبت كنندگانند.

امام زين العابدين عليه‌السلام فرمود:

ان لكل شى ء اداما و ادام كلاب الناس الغيبه(٣٤٠)هر موجودى خوراكى دارد و خوراك مردم سگ خوى ، غيبت كردن است .

امام صادق عليه‌السلام فرمود:

١ - .الغيبه تاكل الحسنات كما تاءكل النار الحطب(٣٤١)غيبت كردن ، نيكى ها را نابود مى سازد، همان گونه كه آتش ، هيزم خشك را مى بلعد و مى سوزاند.

٢ - .ملعون ، ملعون من اغتاب اءخاه(٣٤٢)ملعون است ملعون ، كسى كه از برادر مسلمانش غيبت كند.

## عيب جويى

پيامبر اعظم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلمفرمود:

من ستر على مسلم ستره الله فى الدنيا و الاخره(٣٤٣)هر كه عيبى از مسلمانى بپوشاند، خداوند در دنيا و آخرت ، عيب هاى او را مى پوشاند.

امام على عليه‌السلام فرمود:

١ - .من ابصر عيب نفسه لم يعب اءخدا(٣٤٤)هر كس به عيب هاى خود بنگرد باشد هرگز از كسى عيب جويى نمى كند.

٢ - .من نظر عيب نفسه اشتغل عن عيب غيره(٣٤٥)هر كس به عيب خويش بنگرد، سرگرم عيب جويى از ديگران نمى شود.

٣ - .اءبصر الناس من اءبصر عيوبه و اءقلع عن ذنوبه(٣٤٦)بيناترين مردم كسى است كه عيب خود را ببيند و ريشه گناه را از وجود خويش بركند.

٤ - .معرفه المرء بعيوب نفسه اءنفع المعارف(٣٤٧)آگاهى انسان از عيب هاى خود، سود مندترين دانش است .

٥ - .من تتبع عورات الناس كشف الله عورته(٣٤٨)هر كس در پى عيب هاى مردم باشد، خداوند، عيب هاى او را آشكار ومى كند.

٦ - .لا تتبعن عيوب الناس فان لك من عيوبك ان عقلت ما يشغلك من اءن تعيب اءحدا(٣٤٩)در پى عيب هاى مردم مباش ؛ زيرا خودت آن قدر عيب دارى كه اگر به آنها توجه كنى ، تو را از عيب جويى ديگران باز مى دارد.

٧ - .من بحث عن عيوب الناس فليبداء بنفسه(٣٥٠)هر كس مى خواهد در جست و جوى عيب هاى مردم باشد، بايد نخست از خودش آغاز كند.

٨ - .الهماز مذموم مجروح(٣٥١)عيب جو، شخصى زشت خو، ناشايست و بيمار است .

٩ - .اءمقت الناس العياب(٣٥٢)دشمن ترين مردم ، عيب جويان هستند.

١٠ - .تتبع العورات من اءعظم السوءات(٣٥٣)جست و جو كردن عيب هاى مردم ، از بزرگ ترين گناهان و ويژگى هاى ناپسند است .

١١ - .تتبع العيوب من اقبح العيوب و شر السيئات(٣٥٤)عيب جويى ، از زشت ترين عيب ها و بدترين گناهان است .

١٢ - .ذوو العيوب يحبون اشاعه معائب الناس ليتسع لهم العذر فى معائبهم(٣٥٥)كسانى كه عيب دارند، دوست دارند عيب مردم را اشاعه دهند تا ميدان عذر و بهانه براى عيب هاى خودشان گسترده باشد.

١٣ - .اياك و معاشره متتبعى عيوب الناس فانه لم يسلم مصاحبهم منهم(٣٥٦)از هم نشينى با كسانى كه درپى عيب هاى مردمند، بپرهيز؛ زيرا هم نشين آنها از آسيبشان سالم نمى ماند.

امام صادق عليه‌السلام فرمود:

من عاب اءخاه بعيب فهو من اءهل النار(٣٥٧)هر كس از برادر دينى خود عيب جويى كند، اهل آتش است .

## تهمت

پبامبر اعظم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم

فرمود:

من بهت مومنا اءو قال فيه ما ليس فيه اءقامه الله تعالى يوم القيامه على تل من نار(٣٥٨)هر كس به مرد و زن مؤمنى تهمت بزند يا درباره آنها چيزى بگويد كه در ايشان نباشد، خداوند در روز قيامت ، او را بر تلى از آتش قرار مى دهد.

امام على عليه‌السلام فرمود:

١ - .البهتان على البرى اءثقل من السماوات(٣٥٩)تهمت زدن به كسى كه پاك و بى گناه باشد، از تحمل آسمان ها سنگين تر است .

٢ - .من دخل مداخل السوء اتهم(٣٦٠)هر كس در جاهاى بد پا بگذارد، متهم مى شود.

٣ - .اياك و مواطن التهمه و المجلس المظنون به السوء فان قرين السوء يضر جليسه(٣٦١)از جاهاى تهمت انگيز و مجالسى كه گمان بد به آن برده مى شود، بپرهيز؛ زيرا هم نشين بد، موجب فريب و انحراف هم نشين خود مى شود.

امام باقر عليه‌السلام فرمود:

١ - .لا ترم اءحدا بما ليس لك به علم(٣٦٢)چيزى را كه نمى دانى ، به كسى نسبت مده .

٢ - .البهتان على البرى اءثقل من الجبال الراسيات(٣٦٣)بهتان زدن بر شخص بى گناه ، سنگين تر از تحمل كوه هاى محكم و استوار است .

امام صادق عليه‌السلام فرمود:

من دخل موضعا من مواضع التهمه فاتهم فلا يلو من الا نفسه(٣٦٤)هر كس در يكى از جاهاى تهمت انگيز وارد شود و متهم گردد، تنها خود را سرزنش كند.

امام رضا عليه‌السلام فرمود:

ملعون ملعون من اتهم اءخاه(٣٦٥)ملعون است ملعون ، آن كس كه به برادر مسلمان خود تهمت بزند.

## گفتار حكيمان

حكيمى گفت :مقتل الرجل بين فكيه(٣٦٦)قتل گاه انسان ، ميان دو لب و فك اوست .

شيخ بهايى :(زبان ، حجمى اندك و گناهى بزرگ دارد(٣٦٧)).

لقمان حكيم :يا بنى من لا يملك لسانه يندم(٣٦٨)اى فرزند! هر كس ‍ مالك زبان خويش نباشد، سرانجام پشيمان مى شود.

سلمان فارسى :ان اءكثر الناس ذنوبا يوم القيامه اءكثر هم كلاما فى معصيه الله(٣٦٩)كسانى در روز قيامت از همه گناهانشان بيشتر است كه سخن آنها در گناه خدا بيشتر باشد.

حكيمى مى گويد:لسان المرء خدم الفواد(٣٧٠)زبان مرد از خادمان دل اوست .

ابوذر غفارى :يا مبتغى العلم ان هذا اللسان مفاتح خير و مفتاح شر فاختم على لسانك كما تختم على ذهب و ورقك(٣٧١)اى دانش پژوه ! به درستى كه اين زبان ، كليد خوبى و بدى است . پس زبانت را مهر بزن ، چنان كه بر طلاها و صفحه هاى كاغذت مهر مى زنى .

ابن مسعود:(هيچ چيز به زندان كردن ، سزاوارتر از زبان نيست(٣٧٢)).

على بن بكار:(خداوند براى هر چيزى دو در قرار داده است ، ولى براى زبان چهار در: دو لب ، دو درگاه آن و دو رشته دندان ، دو درگاه ديگر آن است(٣٧٣)).

ابن طاووس :(زبان من ، جانور درنده اى است ؛ اگر بند از او بردارم و او را رها كنم ، مرا مى خورد(٣٧٤)).

حكيمى مى گويد:(اگر كسى را ديدى و مى شناسى كه از مردم غيبت مى كند، در صدد باش تو را نشناسد؛ زيرا بدترين و پست ترين آشنايان چنين افرادى هستند(٣٧٥)).

## شعر نگه دارى زبان

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نگه دار زبان تا به دوزخت نبرند  |  | كه از زبان بتر اندر جهان زيانى نيست  |

.سعدى

## كمال خير

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اهانتى منما اگر اعانتى نكنى  |  | كمال خير بود اگر اهانتى نكنى  |
| مرا به خير تو اميد نيست ، شر مرسان  |  | كفايت است مراگر خيانتى نكنى  |

ملا حبيب الله شريف كاشانى

## عيب جويى

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| برخيز سحر ناله و آهى مى كن  |  | استغفارى ز هر گناهى مى كن  |
| تا چند به عيب ديگران در نگرى  |  | يك بار به عيب خود نگاهى مى كن  |

شيخ بهايى

## طعنه زدن

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مكن مجروح دل ها را به طعنه  |  | چو كردى ، به شدن سامان ندارد  |
| جراحات سنان درمان پذير است  |  | جراحات زبان درمان ندارد  |

ناصر خسرو

## سخن بعد از انديشه

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| سخن رفته دگر باز نيايد به زبان  |  | اول انديشه كند مرد كه عاقل باشد  |
| تا زمان دگر انديشه نبايد كردن  |  | كه چرا گفتم و انديشه باطل باشد  |

ابن يمين

## زبان سرخ

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| زبان سرخ سر سبز مى دهد بر باد  |  | بهوش باش كه سر بر سر زبان نكنى  |

فرخ

## كم حرفى

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| كم گوى و به جز مصلحت خويش مگوى  |  | چيزى كه نپرسند، تو از پيش مگوى  |
| گوش تو دو دادند و زبان تو يكى  |  | يعنى كه دو بشنو و يكى بيش ‍ مگوى  |

فرخ

## پر حرفى

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چنان دان كه بى شرم و بسيارى گوى  |  | ندارد به نزد كسى آبروى  |
| زبان را نگه دار بايد بدن  |  | نبايد بدن را به زهر آزدن  |

فردوسى

## زبانى دراز

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چو به مجمعى در آيى  |  | بنشين خموش و كم گو سخنى  |
| كه حاضران راز تو احتراز باشد  |  | ، نشنيده اى كه شمعى ، چو به مجمعى  |
| در آيد ببرند سر به گازش  |  | چو زبان دراز باشد  |

، اختر طوسى

## رنجش دل

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مرنجان دلم را كه اين مرغ وحشى  |  | ز بامى كه برخاست ، مشكل نشيند  |

طيب اصفهانى

## حفظ زبان

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ظريف باش و مصاحب نه زفت و هول و گران  |  | كه هست مرد سبك روح به ز مردم هول  |
| نه هر چه دانى گوى و نه هر چه تانى كن  |  | كه قتل ، زاده فعل است و حرب ، زاده قول بهار  |

## سخن جاويد

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آن بگو كز تو تا ابد ماند  |  | آن بجو كز تو گور نستاند  |
| به خدا گر زبان خود بندى  |  | در دوزخ به جان خود بندى  |

ديوان نصرت

## نقص بينى

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هر كه در نقص ديد در خود  |  | كامل تر اهل دين شمارش  |
| ‍ وان كه آيت جهل خواند بر خويش  |  | فرزانه راستين شمارش ‍  |
| هر كو هنر است و عيب خود گفت  |  | با جان هنر قرين شمارش  |
| ‍ عالم كه به جهل خود مقر شد  |  | از جمله صادقين شمارش  |
| خود را چو ستوده اى نكوهد  |  | ‍ عيساى فلك نشين شمارش  |
| ‍ منصف كه به صدق نفس خود را  |  | خائن شمرد، امين شمارش  |
| ‍ و آن كه به خود فرو نيامد  |  | پويند حق گزين شمارش  |
| دشنام كه خود به خود دهد مرد  |  | سرمايه آفرين شمارش  |

‍ خاقانى

## تاءمل در سخن

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هر كه مى خواهد سخن گستر بود در انجمن  |  | اولش بايد تاءمل در سخن ، آن گه سخن  |
| هر سخن هر جاى نتوان گفت با هر مستمع  |  | پاس وقت و جا و گوش و هوش بايد داشتن  |
| هر كه مى خواهد كه باشد در شمار عاقلان  |  | لب فرو بندد مگر وقتى كه بايد دم زدن  |
| گوش و هوش مستمع چون باز شد بگشاى لب  |  | ور ببينى بسته اش ، زنهار بگشايى دهن  |
| گر درى در دل نهان دارى ، برون آر از صدف  |  | ور ندارى حرف نيكى ، لب فرو بند از سخن  |
| حاجتى دارى بگو، يا سائلى راده جواب  |  | حكمتى دارى بيان كن ور ندارى دم مزن  |

فيض

## راز دارى

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| با هيچ كس مگوى غم خويشتن  |  | كه او ياد دشمن تو باشد يا دوست دار تو  |
| گر دشمن است از غم تو شادمان شود  |  | ور دوست دار توست ، برد غم ز كار تو  |

فرخ

## گفتار راست

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گفت تو هميشه راست بايد  |  | گر بر تو در خطر گشايد  |
| از گفتن راست ، رو مگردان  |  | كز آن شود ارجمند انسان  |
| پيرامن كذب پاى مگذار  |  | تا شاءن تو نشكند در انظار  |
| كز گفت دروغ نيست بدتر  |  | هرگز صفتى به آدمى در  |

حيدر على كمالى

## پاكيزه گويى

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خواهى چو در حضور بزرگان سخن كنى  |  | پاكيزه گوى و نغز، و گرنه خموش  |
| باش از فصل معرفت اگرت درسى آرزوست  |  | بازى زبان ببند و سراپاى گوش باش  |

سيد حسن طبسى

## زبان شيرين

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گر تو را هست شكرين گفتار  |  | شهد كامى مدام  |
| ، دل خوش دار چون بود هر كه را زبان شيرين  |  | دوست دار و برادرش بسيار  |

سليمان امينى تبريزى

## آينه عيب

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آيينه خويش را به صيقل دادم  |  | روشن كردم به پيش خود بنهادم  |
| در آينه ، عيب خويش چندان ديدم  |  | كز عيب دگر كسان نيامد يادم  |

محمود غزنوى

## زيان زبان

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هر چه به من مى رسد ز دست زبان است  |  | جان من از دست اين زبان به لب آمد  |

عشقى همدانى

## بيهوده گويى

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| زشت رويى پيش ما از زشت خويى بهتر است  |  | لال بودن صد ره از بيهوده گويى بهتر است  |
| عيب جويى از كسان عيب مرا زايل نكرد  |  | عيب خود برداشتن از عيب جويى بهتر است  |

پرتو بيضايى

## پرده پوشى

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| رازى كه شود به پيش تو فاش  |  | تو پرده از آن مگير زنهار  |
| گر سر نهان خود نپوشى  |  | در ديده همگنان شوى خوار  |
| از گفتن يك نهفتنى راز  |  | بس يار كه گشته دشمن يار  |
| از بهر دوام دوستى را  |  | اين پرده نگاه دار هموار  |

رشيد ياسمى

## تيغ زبان

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بريده باد زبان كسى كه دست مرا  |  | ز دامن تو به تيغ زبان جدا كرده  |

صبرى اصفهانى

## در بند زبان

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| از زبان ، دوش شكوه ها كردم نزد ياران  |  | باوفايى چند ديدم ايشان  |
| هم از زيان زبان او فتادند  |  | همچو من در بند محمد على  |

صفر (زر افشان )

## خطاى زبان

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آن كس كه نسنجيده قدم پيش نهاد  |  | دور است كه از بلاى لغزش ‍ برهد  |
| از بهر سخن تا كه نيايى جايى  |  | بى جا سخن مگو كه سودت ندهد  |

ابوالقاسم حالت

## دژ سكوت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| صمت عادت كن كه از يك گفتنك  |  | مى شود تاراج اين تحت الحنك  |
| اى خوش آن كو رفت در حصن سكوت  |  | بسته دل در ياد حى لا يموت  |

شيخ بهايى

## تهمت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ز تهمت است چه انديشه پاك دامن را  |  | كه صبح صادق يوسف ز چاك پيرهن است  |

صائب تبريزى

## آلودن دامن پاكان

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مروت نيست آلودن به تهمت ، دامن پاكان  |  | به خلوت عاشق بى تاب با خانه منشيند  |

صائب

## راز گشايى

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هيچ عيبى خاكيان را همچو كشف راز نيست  |  | از زمين ها جز زمين شور را قابل مخوان  |

صائب

## راز دارى

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خامشى به كه ضمير دل خويش  |  | با كسى گفتن و گفتن كه مگوى اى سليم !  |
| آب ز سرچشمه ببند كه چو پر شد  |  | ، نتوان بستن جوى سخنى  |
| در نهان نبايد گفت  |  | كه بر انجمن نشايد گفت  |

سعدى

## دو كس

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| به دوران دو كس را اگر ديدمى  |  | به دور سر هر دو گرديدمى  |
| يكى آن كه گويد بد من به من  |  | دگر آن كه پرسد بد خويشتن  |

اسيرى اصفهانى

## آينه و شانه

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دوست آن كس بود كه عيب تو را  |  | همچو آيينه روبه رو گويد  |
| نه كه چون شانه با هزار زبان  |  | پشت سر رفته مو به مو گويد  |

اسيرى اصفهانى

## عيب پوشى

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مكن عيب كسان تا مى توانى  |  | كه تو اى دوست عيب خود ندانى  |
| مده بر عيب كس ناديده اقرار  |  | و گر بينى بپوشان بهتر اى يار  |
| كه تو هم عيب دارى عيبناكى  |  | خدا را شد سزاى عيب پاكى  |
| مكن مدح خود و عيب دگر كس  |  | و گر گويد كسى ، گو زين سخن بس  |

.

ناصر خسرو

## بازتاب بدى

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عيب مردم را مگو اى خود پرست  |  | عيب جويى هم به دنبال تو هست  |
| تو عيوب ديگرى سازى بيان  |  | ديگرى عيب تو آرد بر زبان  |

صغير اصفهانى

## عيب جو

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چو شانه عيب خلق مكن مو به مو  |  | عيان در پشت سر نهند كسى را كه عيب جو ست  |

پروين اعتصامى

## طعنه زنى

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| سير يك روز طعنه زد به پياز  |  | كه تو مسكين چه قدر بد بويى  |
| گفت از عيب خويش بى خبرى  |  | زان ره از خلق ، عيب مى جويى  |
| گفتن از زشت رويى دگران  |  | نشود باعث نكورويى  |
| تو گمان مى كنى كه شاخ گلى  |  | به صفت سرو لاله مى رويى  |
| يا كه هم بوى مشك تا تارى  |  | يا ز از هار باغ مينويى  |
| خويشتن بى سبب بزرگ مكن  |  | تو هم از ساكنان اين كويى  |
| ره ما گر كج است و ناهموار  |  | تو خود اين ره چگونه مى پويى  |
| در خود آن به كه نيك تر نگرى  |  | اول آن به كه عيب خود گويى  |
| ما زبونيم و شوخ جامه و پست  |  | تو چرا شوخ تن نمى شويى  |

پروين اعتصامى

## كج بينى

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گفت با قورباغه اى ، خرچنگ  |  | كه چه بد صورتى و بد آهنگ  |
| اى تو از پاى تا به سر همه عيب  |  | وى تو در ظاهر و نهان همه ننگ  |
| چون تو هرگز نديده ام بدبو  |  | چون تو هرگز نيافتم بد رنگ  |
| برو از پيش من كه از رخ تو  |  | شد جهان فراخ بر من تنگ  |
| وزغ بينوا به پاسخ وى  |  | گفت اى خود ستاى بى فرهنگ  |
| اى همه عيب خود نهان كرد  |  | ليك كردى به عيب من آهنگ  |
| گر در آيينه بنگرى خود را  |  | لب ببندى از اين بيان جفنگ  |
| زانكه من گر چه زشت مى باشم  |  | ليك پيش توام ظريف و قشنگ  |
| گاه رفتن به پاى خود بنگر  |  | روشن كج ببين و زشتى چنگ  |
| خو شد لا! كج روى و كج بينى  |  | شيوه عيب جوست چون خرچنگ  |

خوشدل تهرانى

## بهتان

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مگو بهتان ، بيرس از روز محشر  |  | كه فردا باز پرسند از تو يكسر  |

ناصر خسرو

## تيرگى دروغ

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| رخ مرد را تيره دارد دروغ  |  | بلندى اش هرگز نگيرد فروغ  |

فردوسى

## عذر بدتر از گناه

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اى برادر گرت خطايى رفت  |  | متمسك مشو به عذر دروغ  |
| كان دروغت بود خطاى دگر  |  | كه برد بار ديگر از تو فروغ  |

قاآنى

## كم فروغ

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هى نيارى بر زبان حرف دروغ  |  | ور چه در گردن تو يوغ بود  |
| نكند هيچ خوب و زشت بقا  |  | گرش بنياد بر دروغ بود  |
| صبح كاذب اگر چه بفروزد  |  | مدتى اندكش فروغ بود  |

جمال الدين اصفهانى

## راستى

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| از كجى به كه روى بر تابيد  |  | رستگارى ز راستى يابيد نظامى  |

فروغ راست گويى

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تا در تو فروغ راست گويى است  |  | بايد ز دروغ رخ نهفتن  |
| فرمود على كه گنگ بودن  |  | بهتر بود از دروغ گفتن  |

قاسم رسا

## خراب ايمان

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| پرهيز كن از دروغ گفتن  |  | گر مرد رهى تو اى مسلمان  |
| از كذب حذر نما ز يرا  |  | الكذب هو خراب الايمان  |

صفرى

## يار دشمن

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| كسانى كه پيغام دشمن برند  |  | ز دشمن همانا كه دشمن ترند  |
| كسى قول دشمن نيارد به دوست  |  | مگر آن كه در دشمنى يار اوست  |

سعدى

## ملامت سخن چين

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| از سخن چينان ملامت ها پديد آيد ولى  |  | هر كدورت را كه بينى چون صفايى رفت رفت  |

حافظ

اختلاف افكنى

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| سخن چين بدبخت در يك نفس  |  | خلاف افكند در ميان دو كس  |

‍ سعدى

# پاورقي ها

١-تحف العقول ، تصحيح على اكبر غفارى ، ص ٢٦٢.

٢-صحيفه سجاديه ، ترجمه داريوش شاهين ، دعاى ٤٢، جمله ١٠.

٣-ابن تميم آمدى ، شرح غررالحكم و درالكلم ، ترجمه محمد على انصارى ، خ ٢، ص ٥٥٠.

٤-اصول كافى ، ترجمه سيد جواد مصطفوى ، ج ٣ ص ١٧٧.

٥-مولوى ، مثنوى معنوى ، به كوشش رينولد الين نيكلسون ، ص ٩٨ و ١٠٤.

٦-نهج البلاغه ، ترجمه صبحى صالحى ، خطبه ١٧٦، ص ٢٥٣.

٧-همان .

٨-همان .

٩-اصول كافى ، ج ٢، ص ١١٥.

١٠-وسائل الشيعه ، ج ١٨، ص ١٠.

١١-صحيفه سجاديه ، ترجمه داريوش شاهين ، دعاى ٤٧، جمله ١١٣.

١٢-بحار الانوار، ج ٧٧، ص ١٤١.

١٣-نهج البلاغه ، ص ١٢٢.

١٤-بحار الانوار، ج ٧١، ص ٢٨٣.

١٥-محمد، آيه ٢٩.

١٦-ابن تميم آمدى ، شرح غررالحكم و دررالكلم ، ترجمه محمد على انصارى ، ص ٤٦.

١٧-همان ، ص ١٣.

١٨-تحف العقول ، ص ٢٤٢.

١٩-ابن تميم آمدى ، شرح غررالحكم و دررالكلم ، ص ١٥٨.

٢٠-همان ، ص ٢١.

٢١-همان ، ص ٥١٦.

٢٢-بحارالانوار، ج ٧٨، ص ٤٥.

٢٣-همان ، ج ٧١، ص ٢٨٥.

٢٤-روم ، آيه ٢١.

٢٥-مريم ، آيه ٩٧.

٢٦-نور، آيه ٢٤.

٢٧-شعراء، آيه ٨٤.

٢٨-مفاتيح الجنان ، دعاى سحر.

٢٩-ر.ك : صافات ، آيه ٦؛ نحل ، آيه ٦؛ حج ، آيه ٥.

٣٠-اسراء، آيه ٥٣.

٣١-نهج البلاغه ، خطبه ٢٢٤.

٣٢-بحار الانوار، ج ٧١، ص ٣١٠.

٣٣-همان .

٣٤-ابن تميم آمدى ، شرح غرر الحكم و دررالكلم ، ترجمه محمد على انصارى ، ج ٤، ص ٣٢٩.

٣٥-همان .

٣٦-همان ، ص ٥٠٦.

٣٧-نهج البلاغه ، حكمت ٣٩.

٣٨-سيد محمد حسين طباطبائى ، الميزان ، ترجمه سيد محمد باقر موسوى همدانى ، ج ٦، ص ‍ ٣٦٦.

٣٩-ابن عبدربه ، عقد الفريد، ج ٢، ص ٢٦٢.

٤٠-صف ، آيه هاى ٢ - ٣.

٤١-نهج البلاغه ، خطبه ٨٣، ص ١٨٧.

٤٢-اصول كافى ، ج ٣، ص ١٧٧.

٤٣-همان ، ج ٣، ص ١٧٨.

٤٤-ابن تميم آمدى ، شرح غررالحكم و دررالكلم ، ح ٤١٨٩.

٤٥-اصول كافى ، ج ٣، ص ١٧٦.

٤٦-احزاب ، آيه ٢٤.

٤٧-همان ، ص ١٦٣.

٤٨-همان .

٤٩-همان .

٥٠-نساء، آيه ٨٦.

٥١-يونس ، آيه ١٠.

٥٢-رعد، آيه هاى ٢٣ ٢٤.

٥٣-زمر، آيه ٧٣.

٥٤-يس ، آيه ٥٨.

٥٥-ملا محسن فيض كاشانى ، محجه البيضاء، ج ٣، ص ٣٨٢.

٥٦-وسائل الشيعه ، ج ٥، ص ٣١٨.

٥٧-همان ، ص ١١.

٥٨-همان ، ص ١٢.

٥٩-وسائل الشيعه ، ج ٥، ص ٣٧٧.

٦٠-همان ، ج ٤، ص ٢١.

٦١-بحار الانوار، ج ٧٤، ص ٧.

٦٢-اصول كافى ، ج ٤، ص ٤٢.

٦٣-همان ، ص ٤٣.

٦٤-احسان زاهرى ، عزت و ذلت آفرينى هاى زبان ، ص ٥٣.

٦٥-بقره ، آيه ٣٨.

٦٦-بحار الانوار، ج ٧٢، ص ٢٠٣.

٦٧-تحف العقول ، ص ٢٢.

٦٨-صادق احسان بخش ، آثار الصادقين ، ج ٢، ص ١٧٣.

٦٩-اصول كافى ، ج ٨، ص ٢٠.

٧٠-بقره ، آيه ٨٣.

٧١-اسراء، آيه ٢٣.

٧٢-همان ، آيه ٢٨.

٧٣-تفسير نمونه ، ج ٢٢ ص ١٤٥.

٧٤-رحمن ، آيه هاى ١٤.

٧٥-بحار الانوار، ج ٧١، ص ٢٤٧.

٧٦-بحار الانوار، ج ٧٨، ص ٥٥.

٧٧-همان ، ج ٧١ ص ٣٠٣.

٧٨-ابن تميم آمدى ، شرح غررالحكم و دررالكلم ، ج ٢ ص ٣١٤.

٧٩-بحار الانوار، ج ٧١، ص ٣٠٤.

٨٠-قلم ، آيه هاى ١٠ ١١.

٨١-همزه ، آيه ١.

٨٢-ديوان صائب تبريزى ، به كوشش محمد قهرمان ، ج ٦، ص ٢٩٠٥.

٨٣-ابن تميم آمدى ، شرح غررالحكم و دررالكلم ، ج ١ ص ٤٧٧.

٨٤-نهج البلاغه ، ترجمه و شرح صبحى صالح ، كلمات قصار، ص ٥٣٦، ش ٣٥٣.

٨٥-سعدى .

٨٦-ميزار حسين نورى ، مستدرك الوسائل ، ج ٢ ص ١١١.

٨٧-ورام بن فراس ، مجموعه ورام ، ترجمه : محمد رضا عطايى ، ج ٢، ص ١٢٧.

٨٨-ابن تميم آمدى ، شرح غررالحكم و دررالكلم ، ج ١، ص ٤٤٦.

٨٩-نهج البلاغه ، ترجمه و شرح صبحى صالح ، خطبه ١٤٠، ص ١٩٧.

٩٠-حافظ.

٩١-توبه ، آيه ٥٨.

٩٢-محمد محمدى رى شهرى ، ميزان الحكمه ، ج ٧ ص ١٤٣.

٩٣-مولوى ، مثنوى معنوى ، ج ١، ص ٤١٦.

پاورقي ها ٩٤-ر.ك : كهف ، آيه ٦٠ به بعد.

٩٥-نهج البلاغه ، خطبه ١٤٠، ص ١٩٧.

٩٦-و دود برزى ، آفات گفتارى ، ص ٤٠.

٩٧-ديوان صائب تبريزى ، به كوشش محمد قهرمان ، ج ٤، ص ١٨٩٩.

٩٨-نهج البلاغه ، خطبه ١٧٦، ص ٢٥٥.

٩٩-همان ، كلمات قصار، ش ٣٤٩.

١٠٠-ديوان صائب تبريزى ، به كوشش محمد قهرمان ، ج ٥ ص ٢٥٠٤.

١٠١-نهج البلاغه ، نامه ٥٣، ص ٤٢٩.

١٠٢-شيخ صدوق ، خصال ، تحقيق : على اكبر غفارى ، ص ١٦٩.

١٠٣-همان ، ص ١١٩.

١٠٤-قصص ، آيه ٥٥.

١٠٥-كلمه اى كه بوى خود پسندى دهد.

١٠٦-ادعاهاى بزرگتر و دعوى كرامت .١٠٧-حافظ.

١٠٨-مؤمنون ، آيه ٣،

١٠٩-نهج البلاغه ، نامه ٣١.

١١٠-سعدى .

١١١-ابن تميم آمدى ، شرح غررالحكم و دررالكلم ، ج ٤ ص ٥٠٦.

١١٢-بحار الانور، ج ٧١، ص ٥٠٦.

١١٣-ابن تميم آمدى ، شرح غررالحكم و دررالكلم ، ص ٨٠٨.

١١٤-مهدى فقيه ايمانى ، نقش زبان در سرنوشت انسان ها، ص ٣٨٤.

١١٥-واقعه ، آيه هاى ٢٥ ٢٦.

١١٦-نباء، آيه ٣٥.

١١٧-غاشيه ، آيه ١١.

١١٨-نهج البلاغه ، نامه ٣١.

١١٩-صائب تبريزى .

١٢٠-لقمان ، آيه ٦.

١٢١-ابن تميم آمدى ، شرح غررالحكم و دررالكلم ، ص ٥٦١.

١٢٢-امير خسرو دهلوى .

١٢٣-محمد على فروغى ، كليات سعدى ، ص ١٥٣.

١٢٤-فرقان ، آيه ٧٢.

١٢٥-نهج البلاغه ، خطبه ٨٤، ص ١١٥.

١٢٦-ذاريات ، آيه ١٠.

١٢٧-ملامهدى نراقى ، جامع السعادات ، ج ٢، ص ٢٣٣.

١٢٨-اصول كافى ، ج ٢، ص ٣٣٩.

١٢٩-وسائل الشيعه ، ج ٨، ص ٥٧٣.

١٣٠-ملا محسن فيض كاشانى ، المحجه البيضاء، ج ٥، ص ٢٤١.

١٣١-توبه ، آيه ٧٧.

١٣٢-نحل ، آيه ١٠٥.

١٣٣-مؤمنون ، آيه ٩٠.

١٣٤-عنكبوت ، آيه ١٢.

١٣٥-انعام ، آيه ١٦٤.

١٣٦-توبه ، آيه ٤٢.

١٣٧-انعام ، آيه ١٠٨.

١٣٨-اصول كافى ، ج ٤، ص ١٧.

١٣٩-همان .

١٤٠-همان .

١٤١-همان ، ج ٢، ص ٣٢٥.

١٤٢-همان ، ص ١٥.

١٤٣-همان ، ص ٣٢٣.

١٤٤-نهج البلاغه ، خطبه ١٩٣، ص ٣٥.

١٤٥-همان ، خطبه ٢٠٦، ص ٣٢٣.

١٤٦-ديوان ابن يمين فريومدى ، به اهتمام : حسين على باستانى راد، ص ٥٢٢.

١٤٧-نهج البلاغه ، كلمات قصار، ش ٢١٤، ص ٥٠٧.

١٤٨-اصول كافى ، ج ٤، ص ٦٢.

١٤٩-ملا محسن فيض كاشانى ، المحجه البيضاء، ج ٥، ص ٢٦٥.

١٥٠-ملا احمد نراقى ، معراج السعاده ، ص ٤٢٩.

١٥١-همان .

١٥٢-عبد على بن جمعه حويزى ، تفسير نور الثقلين ، ج ٥، ص ٩٣ ٩٥.

١٥٣-حجرات ، آيه ١٢.

١٥٤-مولوى ، مثنوى معنوى ، ج ٢، ص ٦.

١٥٥-سيد محمد امين ، آفات زبان ، ص ١٤، به نقل از: عشريه ، ص ١٨٠.

١٥٦-ملا محسن فيض كاشانى ، المحجه البيضاء، ج ٥، ص ٢٦٤.

١٥٧-مصباح الشريعه و مفتاح الحقيقه ، ترجمه حسن مصطفوى ، ص ٢٠٦.

١٥٨-محمد على فروغى ، كليات سعدى ، ص ١١٢.

١٥٩-حجرات آيه ١٢.

١٦٠-حافظ.

١٦١-اصول كافى ، ج ٤، ص ٥٩.

١٦٢-محمد على فروغى ، كليات سعدى ، ص ٣٦٠.

١٦٣-اصول كافى ، ج ٤، ص ٧٦.

١٦٤-ر.ك : انفال ، آيه ٢٧.

١٦٥-بحار الانوار، ج ٧٨، ص ٢٢٩.

١٦٦-ابن تميم آمدى ، شرح غررالحكم و دررالحكلم ، ج ٦ ص ٣٨٨.

١٦٧-بحار الا نوار، ج ٧٥، ص ٧١.

١٦٨-ابن تميم آمدى ، شرح غررالحكم و دررالكلم ، ج ٢، ص ٦٩٧.

١٦٩-نهج البلاغه ، كلمات قصار، ش ٦، ص ٤٦٩.

١٧٠-احزاب ، آيه ٥٨.

پاورقي ها ١٧١-وسائل الشيعه ، ج ٨، ص ٦٠٣.

١٧٢-انعام ، آيه هاى ٢١، ٩٣ و ١٤٤؛ اعراف ، آيه ٣٧؛ يونس ، آيه ١٧؛ هود، آيه ١٨؛ كهف ، آيه ١٥؛ عنكبوت ، آيه ٦٨ و صفت آيه ٧.

١٧٣-آل عمران ، آيه ١٣٧؛ انعام ، آيه ١١؛ نحل ، آيه ٣٦؛ نمل ، آيه ٦٩؛ زحرف ، آيه ٢٥.

١٧٤-طور، آيه ١٣٧؛ مرسلات ، آيه هاى ١٥، ١٩، ٢٤، ٢٨، ٣٤، ٣٧، ٤٠، ٤٥، ٤٧ و ٤٩.

١٧٥-حجرات ، آيه ١٢.

١٧٦-اصول كافى ، ج ٢، ص ٣٦٢.

١٧٧-وسائل الشيعه ، ج ٨، ص ٤٢٢.

١٧٨-همان ، ص ٤٢٣.

١٧٩-سيد محمد امين ، آفات زبان ، ص ١٤٩.

١٨٠-حجرات ، آيه ٦.

١٨١-تحف العقول ، ص ٣٢٩.

١٨٢-اعراف ، آيه ١٤٢.

١٨٣-حجرات ، آيه ١٢.

١٨٤-وسائل الشعيه ، ج ١١، ص ٤٢٠.

١٨٥-ملا مهدى نراقى ، جامعه السعادات ، ج ٢، ص ٢٧٢.

١٨٦-همان ، ص ٢٧١.

١٨٧-على مشكينى ، مواعظ العدديه ، ص ٩٣.

١٨٨-ملا فتح الله كاشانى ، تفسير منهج الصادقين فى اعزام المخالفين ، تصحيح على اكبر غفارى ، ج ٨، ص ٤٢٤.

١٨٩-بحار الانوار، ج ٧٢، ص ٢٥٣.

١٩٠-همان ، ص ٢٨٥.

١٩١-حجرات ، آيه ١٢.

١٩٢-على محمد پشت دار، رساله قشريه ، ص ١٨٧.

١٩٣-بحار الانوار، ج ٧٢ ص ٢٤٦.

١٩٤-حجرات ، آيه ٦.

١٩٥-قلم ، آيه ١٠.

١٩٦-ورام بن ابى فراس ، مجموعه ورام ، ترجمه محمد رضا عطايى ، ج ١، ص ١٢٢.

١٩٧-همان .

١٩٨-همان ، ج ٢، ص ١٢.

١٩٩-همان .

٢٠٠-همان ، ج ١، ص ٨٦.

٢٠١-بحار الانوار، ج ٧٢، ص ٢٤٦.

٢٠٢-محمد بن محمد نصير الدين طوسى ، اخلاق محتشمى و سه رساله ديگر، تصحيح ، محمد تقى دانش پژوه ، باب ٢٣، ص ٢٤٦.

٢٠٣-ملا مهدى نراقى ، جامع السعادات ، ج ٢، ص ٢٧٢.

٢٠٤-ملا محسن فيض كاشانى ، المحجه البيضاء، ج ٥ ص ٢٧٩.

٢٠٥-بحار الانوار، ج ٧٢، ص ٢٦٢.

٢٠٦-ورام بن ابى فراس ، مجموعه ورام ، ترجمه محمد رضا عطايى ، ج ٢، ص ٢٥٢.

٢٠٧-بحار الانوار، ج ٦٨، ص ٢٨٠.

٢٠٨-همان ، ص ٢٨٠.

٢٠٩-صادق احسان بخش ، آثار الصادقين ، ج ١٩، ص ٣٦٠.

٢١٠-غول و ديو.

٢١١-ملامحسن فيض كاشانى ، المحجه البيضاء، ج ٥ ص ٢٠٥.

٢١٢-صادق احسان بخش آثار الصادقين ، ج ٢١، ص ١١٩.

٢١٣-ورام بن انى فراس ، مجموعه ورام ، ترجمه محمد رضا عطايى ، ج ١، ص ٩٠.

٢١٤-على محمد پشت دار، رساله قشريه ، ص ١٨١.

٢١٥-محمد بن محمد نصيرالدين طوسى ، اخلاق محتشمى و سه رساله ديگر، باب ٢٢، ص ٢٣٧.

٢١٦-همان ص ٢٣٥.

٢١٧-على محمد پشت دار، رساله قشريه ، ص ١٨٧.

٢١٨-فضل بن حسن طبرسى ، مجمع البيان ، ج ٩، ص ١٧١.

٢١٩-همان ، ج ١١، ص ٣٦٨.

٢٢٠-اصول كافى ، ج ٣، ص ١٧٧.

٢٢١-وزام بن فراس ، مجموعه ورام ، ترجمه محمد رضا عطايى ، ج ١، ص ٨.

٢٢٢-ملا محسن فيض كاشانى ، المحجه البيضاء، ج ٥، ص ١٩٣.

٢٢٣-اصول كافى ، ج ٣، ص ١٧٦.

٢٢٤-همان ، ص ١٧٧.

٢٢٥-همان ، ص ١٧٥.

٢٢٦-شيخ عباس قمى ، سفينه البحار، ج ٢، ص ٥٠.

٢٢٧-همان ، ص ٥٠ ٥٥.

٢٢٨-ملا محسن فيض كاشانى ، المحجه البيضاء، ج ٥، ص ١٩٢.

٢٢٩-اصول كافى ، ج ٣، ص ١٩٢.

٢٣٠-بحار الانوار، ج ١٣، ص ٤٢٤.

٢٣١-محمد محمدى رى شهرى ، ميزان الحكمه ، ج ٨، ص ٤٩٣.

٢٣٢-سيد محمد امين ، آفات زبان ، ص ٤٩ به نقل از: عبد الكريم اقدمى ، درس هايى از تاريخ يا داستان زنده ها، ص ١٦٣.

٢٣٣-نمايندگى ولى فقيه در مركز تحقيقات سپاه ، آداب معاشرت ، ص ٨٤.

٢٣٤-ملا محسن فيض كاشانى ، محجه البيضاء، ج ٥ ص ٢٠١.

٢٣٥-ورام بن ابى فراس ، مجموعه ورام ، ترجمه محمد رضا عطايى ، ج ١، ص ١٠٨.

٢٣٦-ميرزا حسين نورى ، مستدرك الوسائل ، ج ٢، ص ١٠٦.

٢٣٧-همان ، ص ١٠٧.

٢٣٨-ورام بن ابى فراس ، مجموعه ورام ، ترجمه محمد رضا عطايى ، ج ١، ص ١١٦.

٢٣٩-بحار الانوار، ج ٧٢، ص ٢٦١.

٢٤٠-سيد محمد امين ، آفات زبان ، ص ١٠٩، به نقل از: تحف العقول ، مواعظ امام حسين عليه‌السلام.

٢٤١-محمد فتال نيشابورى ، روضه الواعظين ، تحقيق : غلامحسين مجيدى ، ص ٥١٧.

٢٤٢-ميراز حسين نورى ، مستدرك الوسائل ، باب ١٣٢، ح ١٥.

٢٤٣-ملا محسن فيض كاشانى ، المحجه البيضاء، ج ٥ ص ٢٥٦.

٢٤٤-همان ، ص ٢٦٠.

٢٤٥-على محمد پشت دار، رساله قشريه ، ص ٢٣٥.

٢٤٦-ورام بن ابى فراس ، مجموعه ورام ، ترجمه محمد رضا عطايى ، ج ٢، ص ٢٧.

٢٤٧-شيخ بهايى ، كشكول ، ترجمه بهمن رازانى ، دفتر سوم ، ص ٣٥٠.

٢٤٨-بحار الانوار، ج ٧٢، ص ٢٥٩.

٢٤٩-همان ، ص ٢٢٩.

٢٥٠-ملا محسن فيض كاشانى ، المحجه البيضاء ج ٥ ص ٢٧٤.

٢٥١-على محمد پشت دار، رساله قشريه ، ص ٢٣٦.

٢٥٢ - .ملا محسن فيض كاشانى ، المحجه البيضاء، ج ٥ ص ٢٥٢.

٢٥٣-بحار النوار، ج ٧٢، ص ٢٥٨.

٢٥٤-همان

٢٥٥-بحار الانوار، ج ٧٢، ص ٢٢٠.

٢٥٦-همان ، ص ٢٦٢.

٢٥٧-همان ، ص ٢٦٢.

٢٥٨-نباء، آيه ١٨.

٢٥٩-بحار الانوار، ج ٧، ص ٨٩.

٢٦٠-ملا محسن فيض كاشانى ، المحجه البيضاء، ج ٥، ص ١٩٣.

٢٦١-بحار الانوار، ج ١٤، ص ٤٥٦.

٢٦٢-صادق احسان بخش ، آثار الصادقين ، ج ١٥، ص ٢٣٦.

٢٦٣-سعدى .٢٦٤-محمد محمدى رى شهرى ، ميزان الحكمه ، ج ٧، ص ١٥٢.

٢٦٥-سعدى .

٢٦٦-اصول كافى ، ج ٣، ص ١٦٨.

٢٦٧-محمد محمدى رى شهرى ، ميزان الحكمه ، ج ٣، ص ١٦٨.

٢٦٨-صائب تبريزى .

٢٦٩-ملا محسن فيض كاشانى ، المحجه البيضاء، ج ٥، ص ٢٦٥.

٢٧٠-بحار الانوار، ج ١٣، ص ٤٢٥.

٢٧١-پروين اعتصامى .

٢٧٢-سعدى .

٢٧٣-بحار الانوار، ج ٧٢، ص ٢١٥.

٢٧٤-محمد بن حسن شيخ بهايى ، كشكول ، دفتر سوم ، ص ٣٢٧.

٢٧٥-سعدى .

٢٧٦-ملا مهدى نرافى ، جامع السعادات ، ج ٢، ص ٢٩٣.

٢٧٧-غزالى ، احياء العلوم الدين ، ج ٣، ص ٢٩٣.

٢٧٨-صائب تبريزى

٢٧٩-محمد بن حسن شيخ بهايى ، كشكول ، دفتر اول ، ص ١٥٥.

٢٨٠-سعدى .

٢٨١-ملا محسن فيض كاشانى ، المحجه البيضاء، ج ٥، ص ٢٧٦.

٢٨٢-صادق احسان بخش ، آثار الصادقين ، ج ١٢، ص ٥١٧.

٢٨٣-على مشكينى ، مواعظ العدديه ، ص ٤٣٣.

٢٨٤-همان .

٢٨٥-بحار الانوار، ج ٨، ص ٣٠٩.

٢٨٦-ملا مهدى نراقى ، جامع السعادات ، ج ٢، ص ٢٧٩.

٢٨٧-نهج البلاغه ، نامه ٥٣.

٢٨٨-بحار الانوار، ج ٦٨، ص ٢٨٦.

٢٨٩-ابن تميم آمدى ، شرح غررالحكم و دررالكلم ، ح ٤٠٥٤.

٢٩٠-همان ، ص ١٩٤.

٢٩١-همان ، ج ٣، ص ١٧٨.

٢٩٢-همان ، ج ٧١، ص ٢٨٣.

٢٩٣-همان ، ص ٢٧٨.

٢٩٤-محمد محمدى رى شهرى ، ميزان الحكمه ، ج ٧، ص ٣٤١.

٢٩٥-ميرزا حسين نورى ، مستدرك الوسائل ، ج ٩، ص ٣٠.

٢٩٦-على بن حسام الدين متقى ، كنز العمال ، ج ٤، ص ١٦٤.

٢٩٧-صادق احسان بخش ، آثار الصادقين ، ج ٢٠، ص ١٦٤.

٢٩٨-بحار الانوار، ج ٧٨، ص ٨٠.

٢٩٩-ابن تميم آمدى ، شرح غررالحكم و دررالكلم ، ج ٥، ص ١٢٥.

٣٠٠-صادق احسان بخش ، آثار الصادقين ، ج ٢، ص ١٣٨.

٣٠١-همان .

٣٠٢-محمد محمدرى رى شهرى ، ميزان الحكمه ، ج ٨، ص ٤٩٠.

٣٠٣-ملا محسن فيض كاشانى ، المحجه البيضاء، ج ٥، ص ٢٤٣.

٣٠٤-بحار الانوار، ج ٧١، ص ٢٨٦.

٣٠٥-همان ، ج ٧٧، ص ٢٨٥.

٣٠٦-نهج البلاغه ، حكمت ٣٩٢.

٣٠٧-همان ، ج ١٩، ص ٣٥٠.

٣٠٨-همان

٣٠٩-ابن ابى الحديد، شرح نهج البلاغه ، ج ٢٠، ص ٤٤٠.

٣١٠-ابن تميم آمدى ، شرح غررالحكم و دررالكلم ، ج ٤، ص ١٤٢.

٣١١-همان ، ج ٦، ص ٢٩٣.

٣١٢-اصول كافى ، ج ٤، ص ٣٦

٣١٣-همان ، ج ٢١، ص ١١٩

٣١٤-بحار الانوار، ج ٧١، ص ٢٧٦.

٣١٥-اصول كافى ، ج ٣، ص ٦٢.

٣١٦-حسن ديلمى ، ارشاد القلوب ، ج ١، ص ١٠٣.

٣١٧-بحار الانوار، ج ٧٢، ص ٢٦٨.

٣١٨-محمد محمدى رى شهرى ، ميزان الحكمه ، ج ١٠، ص ٢٠١.

٣١٩-وسائل الشيعه ، ج ٨، ص ٦١٧.

٣٢٠-شيخ صدوق ، خصال ، ترجمه آيه الله كمره اى ، ج ١، ص ٢٠٠.

٣٢١-ابن تميم آمدى ، شرح غررالحكم و دررالكلم ، ج ٥، ص ٤٥١.

٣٢٢-صادق احسان بخش ، آثارالصادقين ، ج ٢٤، ص ٤٠٤.

٣٢٣-همان .

٣٢٤-همان ، ص ٤١٩.

٣٢٥-همان .

٣٢٦-اصول كافى ، ج ٤، ص ٧٥.

٣٢٧-ميرزا حسين نورى ، مستدرك الوسائل ، باب ١٤٤، ح ٧.

٣٢٨-همان ، ج ٢، ص ١٠٦.

٣٢٩-وسائل الشيعه ، ج ٨، ص ٥٩٩.

٣٣٠-اصول كافى ، ج ٤، ص ٥٩،

٣٣١-بحار الانوار، ج ٧٢، ص ٢٦٠.

٣٣٢-صادق احسان بخش ، آثار الصادقين ، ج ١٦، ص ١٠٩.

٣٣٣-همان ، ص ١١٩.

٣٣٤-همان ، ص ١٠٣.

٣٣٥-ابن ابى الحديد، شرح نهج البلاغه ، ج ٢٠، ص ٤٥٨.

٣٣٦-همان ، ص ٤٥٩.

٣٣٧-ابن تميم آمدى ، شرح غررالحكم و دررالكلم ، ج ١، ص ٢٢٦.

٣٣٨-همان ، ج ١، ص ٢٨٩.

٣٣٩-محمد محمدى رى شهرى ، ميزان الحكمه ، ج ٧، ص ٣٣٣.

٣٤٠-همان ، ج ٧، ص ٣٣٥.

٣٤١-ملا مهدى نراقى ، جامع السعادات ، ج ٢، ص ٣٠٥.

٣٤٢-وسائل الشيعه ، ج ٨، ص ٥٦٣.

٣٤٣-صادق احسان بخش ، آثار الصادقين ، ج ١٥، ص ٢٣٨.

٣٤٤-محمد محمدى رى شهرى ، ميزان الحكمه ، ج ٧، ص ١٤٢.

٣٤٥-همان .

٣٤٦-صادق احسان بخش ، آثار الصادقين ، ج ١٥، ص ٢٥١.

٣٤٧-محمد محمدى رى شهرى ميزان ، الحكمه ج ، ٧، ص ١٥١.

٣٤٨-همان ، ص ١٤٨.

٣٤٩-همان ، ص ١٤١.

٣٥٠-ابن تميم آمدى ، شرح غررالحكم و دررالكلم ، ج ٥، ص ٣٠٥.

٣٥١-محمد محمدى رى شهرى ، ميزان الحكمه ، ج ٧، ص ١٤٧.

٣٥٢-ابن تميم آمدى ، شرح غررالحكم و دررالكلم ، ج ٢، ص ٣٨١.

٣٥٣-همان ، ج ٣، ص ٣١٨.

٣٥٤-همان .

٣٥٥-همان ، ص ٢٤٥.

٣٥٦-همان ، ص ٢٤٧.

٣٥٧-صادق احسان بخش ، آثار الصادقين ، ج ١٥، ص ٢٤٢.

٣٥٨-همان ، ص ٦٠٣.

٣٥٩-محمد محمدى رى شهرى ، ميزان الحكمه ، ج ١، ص ٤٢.

٣٦٠-بحار الانوار، ج ٧٢، ص ٩١.

٣٦١-همان ، ص ٩٠.

٣٦٢-صادق احسان بخش ، آثار الصادقين ، ج ٢٨، ص ٤٢.

٣٦٣-همان .

٣٦٤-همان .

٣٦٥-وسائل الشيعه ، ج ٨، ص ٥٦٣

٣٦٦-محمد بن محمد بن نصير الدين طوسى ، اخلاق محشمى و سه رساله ديگر، تصيصح محمد تقى دانش پژوه ، باب ٢٣، ص ٢٤٥.

٣٦٧-شيخ بهايى ، كشكول ، دفتر اول ؛ ص ٩٨.

٣٦٨-بحار الانوار، ج ١٣، ص ٤١٧.

٣٦٩-همان .

٣٧٠-محمد بن محمد بن نصير الدين طوسى ، اخلاق محتشمى و سه رساله ديگر، تصحيح محمد تقى دانش پژوه ، باب ٢٢، ص ٢٣٧.

٣٧١-بحار الانوار، ج ٧١، ص ٣٠١.

٣٧٢-على محمد پشت دار، رساله قشريه ، ص ١٨٥.

٣٧٣-همان .

٣٧٤-غزالى ، احياء العلوم الدين ، ج ٣، ص ٢٣٥.

٣٧٥-شيخ بهايى ، كشكول ، ترجمه بهمن رازانى ، دفتر چهارم ، ص ٣٩٣.

فهرست مطالب

[ديباچه 3](#_Toc7512412)

[پيش گفتار 5](#_Toc7512413)

[فصل اول : زيبايى هاى زبان نشانه الهى و حق گويى 11](#_Toc7512414)

[ويژگى هاس سخن زيبا 14](#_Toc7512415)

[حفظ زبان 16](#_Toc7512416)

[زبان و صداقت 17](#_Toc7512417)

[صداى خوش اذان 20](#_Toc7512418)

[يك زبانى و يك دلى 21](#_Toc7512419)

[فصل دوم : آسيب شناسى زبان 26](#_Toc7512420)

[١ - عيب جويى 27](#_Toc7512421)

[الف ) تفاوت ميان عيب جويى و باز گويى عيب براى اصلاح 30](#_Toc7512422)

[ب ) عوامل گرايش به عيب جويى 31](#_Toc7512423)

[ج ) راهكارهاى مبارزه با عيب جويى 36](#_Toc7512424)

[الف ) سخن سنجيده نشانه خردمندى 41](#_Toc7512425)

[ب ) ويژگى مجالس خوب 42](#_Toc7512426)

[ج ) بهترين سخن 44](#_Toc7512427)

[د)پى آمدهاى بيهوده گويى 45](#_Toc7512428)

[ه‍) راهكار برخورد با بيهوده گويان 46](#_Toc7512429)

[الف ) عوامل دروغ گويى 49](#_Toc7512430)

[ب ) انگيزه هاى دروغ گويى 50](#_Toc7512431)

[الف ) نكوهش ناسزاگويى در روايات 52](#_Toc7512432)

[ب ) راهكار مبارزه با ناسزگويى 53](#_Toc7512433)

[الف ) زشتى غيبت 55](#_Toc7512434)

[ب ) راه هاى غيبت 57](#_Toc7512435)

[ج ) فلسفه حرمت غيبت 58](#_Toc7512436)

[د) انگيزه هاى غيبت 59](#_Toc7512437)

[٦ - راز گشايى 66](#_Toc7512438)

[٧ - بهتان و افترا 68](#_Toc7512439)

[انگيزه هاى تهمت زدن 73](#_Toc7512440)

[فصل سوم : لطايف و حكايت ها 76](#_Toc7512441)

[عيب پوشى خداوند 76](#_Toc7512442)

[حلاليت خواهى 78](#_Toc7512443)

[جلوگيرى از غيبت 79](#_Toc7512444)

[فاسق يا سخن چين 81](#_Toc7512445)

[عامل ناراحتى 82](#_Toc7512446)

[پى آمد خبر چينى 83](#_Toc7512447)

[اعتماد نكردن به خبرچين 84](#_Toc7512448)

[سگ هاى دوزخ 84](#_Toc7512449)

[تصديق نكردن خبر چين 85](#_Toc7512450)

[ستار العيوب 86](#_Toc7512451)

[آتش افروز 87](#_Toc7512452)

[گريه بر گناهان خود 89](#_Toc7512453)

[شرط هم نشينى 90](#_Toc7512454)

[زياده گويى 91](#_Toc7512455)

[نوشتن اعمال 92](#_Toc7512456)

[نشانه جوان مردى 94](#_Toc7512457)

[دو گوش و يك زبان 95](#_Toc7512458)

[درمان تند زبانى 96](#_Toc7512459)

[شكنجه مخصوص زبان 97](#_Toc7512460)

[خواهش اعضاى بدن از زبان 98](#_Toc7512461)

[حفظ زبان ، راهى به بهشت 99](#_Toc7512462)

[حساب رسى از زبان 100](#_Toc7512463)

[حفظ زبان ، مايه نجات 101](#_Toc7512464)

[زبان و دل ، بهترين يا بدترين 102](#_Toc7512465)

[تفاوت مجسمه ها 103](#_Toc7512466)

[بيهوده سخن نگفتن 105](#_Toc7512467)

[عذاب قبر براى غيبت كنندگان 107](#_Toc7512468)

[خوراك سگ هاى دوزخ 108](#_Toc7512469)

[هم نشينى و غيبت 109](#_Toc7512470)

[نيش زبان 110](#_Toc7512471)

[صاعقه غيبت 110](#_Toc7512472)

[دفتر اعمال در قيامت 111](#_Toc7512473)

[غيبت ، مانع قبولى اعمال 112](#_Toc7512474)

[هديه به غيبت كننده 113](#_Toc7512475)

[غيبت ، افطار روزه 114](#_Toc7512476)

[غيبت ، باطل كننده وضو 116](#_Toc7512477)

[لعنت بر غيبت كنندگان 116](#_Toc7512478)

[كوچك ، ولى فتنه انگيز 118](#_Toc7512479)

[ماءموريت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم 119](#_Toc7512480)

[غيبت پوشى 121](#_Toc7512481)

[حواريان عيب بين و حسن نظر عيسى عليه‌السلام 122](#_Toc7512482)

[حفظ آبرو 123](#_Toc7512483)

[عيب جويى از نقاش 124](#_Toc7512484)

[نزديكى عيب جو به كفر 125](#_Toc7512485)

[بزرگ بينى عيب ديگران 126](#_Toc7512486)

[گريه بر عيب خود روزى 127](#_Toc7512487)

[سزاى سخن چين و عيب جو 128](#_Toc7512488)

[مسخ شدگان 129](#_Toc7512489)

[فصل چهارم : با فرهنگ سازان 131](#_Toc7512490)

[سخن چينى 136](#_Toc7512491)

[غيبت 138](#_Toc7512492)

[عيب جويى 140](#_Toc7512493)

[تهمت 142](#_Toc7512494)

[گفتار حكيمان 143](#_Toc7512495)

[شعر نگه دارى زبان 144](#_Toc7512496)

[كمال خير 144](#_Toc7512497)

[عيب جويى 145](#_Toc7512498)

[طعنه زدن 145](#_Toc7512499)

[سخن بعد از انديشه 146](#_Toc7512500)

[زبان سرخ 146](#_Toc7512501)

[كم حرفى 147](#_Toc7512502)

[پر حرفى 147](#_Toc7512503)

[زبانى دراز 147](#_Toc7512504)

[رنجش دل 148](#_Toc7512505)

[حفظ زبان 148](#_Toc7512506)

[سخن جاويد 148](#_Toc7512507)

[نقص بينى 149](#_Toc7512508)

[تاءمل در سخن 150](#_Toc7512509)

[راز دارى 151](#_Toc7512510)

[گفتار راست 152](#_Toc7512511)

[پاكيزه گويى 152](#_Toc7512512)

[زبان شيرين 153](#_Toc7512513)

[آينه عيب 153](#_Toc7512514)

[زيان زبان 153](#_Toc7512515)

[بيهوده گويى 154](#_Toc7512516)

[پرده پوشى 154](#_Toc7512517)

[تيغ زبان 155](#_Toc7512518)

[در بند زبان 155](#_Toc7512519)

[خطاى زبان 155](#_Toc7512520)

[دژ سكوت 156](#_Toc7512521)

[تهمت 156](#_Toc7512522)

[آلودن دامن پاكان 156](#_Toc7512523)

[راز گشايى 157](#_Toc7512524)

[راز دارى 157](#_Toc7512525)

[دو كس 157](#_Toc7512526)

[آينه و شانه 158](#_Toc7512527)

[عيب پوشى 158](#_Toc7512528)

[بازتاب بدى 158](#_Toc7512529)

[عيب جو 159](#_Toc7512530)

[طعنه زنى 159](#_Toc7512531)

[كج بينى 160](#_Toc7512532)

[بهتان 160](#_Toc7512533)

[تيرگى دروغ 161](#_Toc7512534)

[عذر بدتر از گناه 161](#_Toc7512535)

[كم فروغ 161](#_Toc7512536)

[راستى 161](#_Toc7512537)

[خراب ايمان 162](#_Toc7512538)

[يار دشمن 162](#_Toc7512539)

[ملامت سخن چين 162](#_Toc7512540)

[پاورقي ها 163](#_Toc7512541)

[فهرست مطالب 177](#_Toc7512542)